**بررسي روايات ساختگي در کتب حديث**

**نقد کتب حديث**

**اثر:**

**مصطفي حسيني طباطبايي**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | بررسي روايات ساختگي در کتب حديث نقد کتب حديث | | | |
| **نویسنده:** | مصطفي حسيني طباطبايي | | | |
| **موضوع:** | پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[پيشگفتار 9](#_Toc335160589)

[1 اخباري که بر جعل حديث گواهي مي‌دهند 15](#_Toc335160590)

[2 گواهي بزرگان اماميه در بارة احاديث ساختگي 21](#_Toc335160591)

[3 انگيزه‌هاي جعل حديث 27](#_Toc335160592)

[4 شيخ کليني و کتاب کافي 37](#_Toc335160593)

[5 نقد احاديث شيخ کليني 41](#_Toc335160594)

[6 شيخ صدوق و کتابهايش 57](#_Toc335160595)

[7 نقد احاديث شيخ صدوق 61](#_Toc335160596)

[8 محمّد باقر مجلسي و آثار وي 75](#_Toc335160597)

[9 نقد آثار مجلسي 79](#_Toc335160598)

[10 حُرّ عامِلي و آثار وي 97](#_Toc335160599)

[11 نقد احاديث وسائل الشيعه 101](#_Toc335160600)

[12 نقد احاديث تفسيري 113](#_Toc335160601)

[13 نقد کتب دعا و زيارت 141](#_Toc335160602)

[14 احاديث ساختگي و شناخت آن‌ها 155](#_Toc335160603)

[منابع کتاب 163](#_Toc335160604)

«لقد کذب علی رسول الله -صلى الله عليه وسلم- علی عهده حتی قام خطيبا فقال: من کذب علی متعمدا فليتبوأ مقعده من النار».

امام علي ()

(نهج البلاغة / خطبة 210)

«در روزگار پيامبر -صلى الله عليه وسلم- بر او دروغ بستند تا آنجا که برخاست و سخنراني کرد و فرمود: هر کس عمداً بر من دروغ بندد جايگاهش را از آتش گيرد».

«أنا أهل بيت صادقون لا نخلو من کذاب يکذب علينا»

امام صادق ()

(رجال کشي / 275)

«ما خانداني راستگوييم ولي از شرّ دروغزني که بر ما دروغ بندد، بر کنار نمانده‌ايم».

بسم الله الرحمن الرحيم

**خداي منّان را سپاس بي‌پايان مي‌گوييم که ما را به بعثت خاتم پيامبران و نعمت بينات قرآن مفتخر داشت و بر محمّد مصطفي، رسول راستين و پيامبر امين وي سلام فراوان مي‌فرستيم که با رهبري‌هاي متين و تعاليم وزين خود، پيروان آيينش را بر شناخت حقايق و کشف دقايق و ردّ شبهه و دفع فتنه توانايي بخشيد و نيز بر خاندان ارجمند و دانشمندان اُمّتش درود باد که کتاب خدا و سنّت رسول را به ميراث بردند و با تحريف غاليان و افتراي باطل انديشان و تأويل جاهلان به ستيزه برخاستند.**

فسلام عليه وعليهم ما أنار فجرٌ ساطعٌ، وخوى نجمٌ طالع.

پيشگفتار

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفی.

**حديث يا خبر[[1]](#footnote-1) که پس از قرآن کريم نقش مهم و مؤثري را در معرّفي اسلام بر عهده دارد در طول تاريخ از گزند تدليس و خطر تحريف بر کنار نمانده بلکه از همان صدر اسلام گرفتار آسيب‌هاي سختي شده است. آثار قابل اعتمادي وجود دارد که ثابت مي‌کند از روزگار رسول اکرم -صلى الله عليه وسلم- عدّه‌‌اي به حديث سازي و تحريف آن دست مي‌زدند و ساخته‌‌هاي خود را به پيامبر بزرگ اسلام -صلى الله عليه وسلم- نسبت مي‌دادند تا از اين راه اذهان و افکار مسلمانان را به سوي خود جلب کنند و به مقاصد خويش نايل آيند. اين اقدامِ فريبکارانه در دوران‌هاي بعد با انگيزه‌هاي گوناگون، دنبال شد و رو به فزوني نهاد و سازندگان حديث، دروغ‌هاي بسياري از قول خاندان پيامبر -عليه السلام- و بزرگان صحابه ساختند و بر افتراهايي که به پيامبر اکرم -صلى الله عليه وسلم- زده بودند، افزوند.**

**خوشبختانه رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- با عنايات الهي از همان اوائل، بر اين دسيسه‌هاي خطرناک وقوف يافت و مسلمانان را هشدار داد و دروغپردازان را انذار نمود.**

**در پي هشدار رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- و تأکيد خاندان پيامبر –عليه السلام- مبني بر آنکه احاديث در معرض دسيسة دروغگويان قرار گرفته است، علماي اسلامي نيز خاموشي نگرفتند و از روزگار کهن تاکنون، کتاب‌هايي چند در معرّفي احاديث ساختگي پرداختند و پرده از خيانت جاعلين حديث برداشتند بطوري که برخي از دانشمندان گفته‌اند: «**ما ستر الله أحداً يكذب في الحديث»[[2]](#footnote-2)**. يعني: «خداوند هيچکس را که در امر حديث دروغپردازي مي‌کند (از نظر نقّادان) پنهان نداشته است». و هر چند اين سخن به مبالغه نزديک‌تر است ولي نشان مي‌دهد که علماي فن، در نقد حديث و شناسايي راويان دروغگو، به اهتمام بسيار پرداخته‌اند. از ميان کهن ترين کتاب‌هايي که در اين ‌باره نوشته شده است مي‌توان کتاب «الموضوعات» اثر عبدالرزاق صنعاني يمني (متوفي سال 211 ه‍. ق) را نام برد. صنعاني از محدّثين برجسته به شمار مي‌رفت و کتاب وي در قاهره به زيور طبع در آمده است. اثر قديمي ديگري که در اين باره بجاي مانده کتاب «علل الحديث» اثر حافظ عبدالرحمن بن أبي حاتم (متوفي در سال 327 ه‍. ق) است. کتاب مذکور به ذکر احاديث ساختگي بسنده نکرده بلکه احياناً خطاهايي را که در متن يا سند احاديث رخ داده نيز خاطر نشان مي‌سازد و در حدود سه هزار حديث را در معرض نقد و ايراد قرار داده است.**

**دو قرن پس از ابن ابي حاتم، محدّث ديگري بنام حافظ حسين بن ابراهيم جوزکاني همداني (متوفّي به سال 543 ه‍. ق) کتاب تازه‌اي در بارة احاديث ساختگي پرداخت که** «الموضوعات من الأحاديث المرفوعات» **نام دارد و به الأباطيل جوزکاني مشهور است سپس عبدالرحمن بن جوزي بغدادي (متوفّي در سال 579 ه‍. ق) کتاب معروف «الموضوعات» را با بهره گيري از اثر جوزکاني، پديد آورد. اثر ديگري که در اين زمينه حائز اهميت است کتاب** «الدرر الملتقط في تبيين الغلط ونفي اللغط» **اثر دانشمند نقّاد، حسن بن محمّد صاغاني (متوفي به سال 650 ه‍. ق) است که شيخ زين‌الدين عاملي (مشهور به شهيد ثاني) قُدِّسَ سِرُّه اين کتاب را از کتاب ابن جوزي برتر شمرده و در بارة آن نوشته است:** «فإنه تام في هذا المعني مشتمل علی انصاف كثير»[[3]](#footnote-3). **يعني «اين کتاب در موضوع خود به کمال رسيده و در موارد بسيار، شرط انصاف در آن رعايت شده است». در حدود يک قرن پس از صاغاني، احمد بن تيمية دمشقي (متوفي به سال 728 ه‍. ق) رساله‌اي در بارة «احاديث القصاص» نگاشت و در خلال آن از احاديث مجعول و ساختگي ياد کرد. پس از وي، شاگردش محمد بن قيم جوزيه (متوفّي در سال 751 ه‍. ق) رساله‌اي به نام** «المنار المنيف في الصحيح والضعيف» **در همين زمينه بپرداخت.**

**در قرن نهم جلال‌الدين سيوطي مصري (متوفي در سال 911 ه‍. ق) کتابي با عنوان** «اللالي المصنوعه في الأحاديث الموضوعه» **تأليف نمود و پس از او محمّد بن طاهر فَتَّني هندي (متوفي به سال 986 ه‍.ق) کتاب «تذکره الموضوعات» را نگاشت. بعد از فتّني، نورالدين علي قاري هروي (متوفي در سال 1014 ه‍.ق) سه کتاب در اين باره تأليف کرد که:** «الأسرار المرفوعه في الأخبار الموضوعه» **و** «الهبات السنيات في تبيين الأحاديث الموضوعات» **و** «المصنوع في معرفة الحديث الموضوع» **نام دارند. سپس قاضي محمّد بن علي شوکاني يمني (متوفّي به سال 1250 ه‍. ق) کتاب** «الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعة» **و کتاب ديگري بنام** «التعقبات علي الموضوعات» **را ترتيب داد. پس از شوکاني، محمّد عبدالحي لکنوي هندي (متوفي در سال 1304 ه‍. ق) کتاب «اللؤلؤ المرصوع» را در بارة احاديث موضوع (ساختگي) نوشت. در عصر اخير، شيخ محمّد بشير ظافر ازهري (متوفي در 1325 ه‍. ق) کتاب** «تحذير المسلمين من الأحاديث الموضوعه علي سيد المرسلين» **را تاليف نمود و سرانجام در روزگار ما محمّد ناصرالدين الباني، ساکن سوريه کتاب** «سلسلة الأحاديث الضعيفه والموضوعه» **را پديد آورد.**

**البته جز اين دانشمندان، علماي ديگري نيز بدينکار اهتمام ورزيده‌اند که از آوردن نام همة آنان و ذکر آثارشان صرف نظر کرده‌ايم.** شكر الله سعيهم وأجزل مثوبتهم**.**

**نکته‌اي که در اينجا بايد گفت اينست که دانشمندان مذکور جز يکي دو تن از ايشان که شيعة زيدي بوده‌‌اند، بقيه از اهل سنّت شمرده مي‌شوند و کتاب‌هايي که نوشته‌‌اند عموماً در بارة احاديثي تأليف شده که دروغزنان به رسول اکرم -صلى الله عليه وسلم- بسته‌‌اند امّا شيعة اماميه، در قرن‌هاي گذشته به نگارش کتاب مستقلي در بارة احاديث دروغين که به ائمة اهل بيت -عليهم السلام- نسبت داده شده، نپرداخته‌‌اند و هر چند فقهاي اماميه در خلال کتاب‌هاي فقهي گاهي به نقد احاديثي در فروع احکام اهتمام ورزيده‌‌اند ولي چنانکه گفتيم کتاب جداگانه‌‌اي که بيان اخبار ساختگي را بر عهده داشته باشد، در ميان ايشان پديد نيامده است تا آنکه در روزگار ما دانشمند مدقّق و رجال ‌شناس محقّق، شيخ محمّد تقي شوشتري کتاب «الأخبار الدخيله» و مستدرکات آن را به رشتة تحرير در آورد و فصلي از آن را به ذکر احاديث مجعول اختصاص داد[[4]](#footnote-4). ولي هنوز بسياري از** «أخبار غلاة» **و «مراسيل[[5]](#footnote-5) نادرست» و «روايات ساختگي» در کتب اماميه ديده مي‌شود که مرحوم شوشتري بدان‌ها نپرداخته است و نيز از «دواعي جعل حديث» يعني انگيزه‌هاي حديث سازان، سخني بميان نياورده است. از اينرو نگارنده بر خود لازم ديد که به پژوهش در بارة اينگونه احاديث و مسائل مربوط به آن‌ها بپردازد و نمونه‌هاي روشني از اخبار نادرست را که در معارف دين و تفسير قرآن کريم و فروع احکام و ادعيه و زيارات ملاحظه نموده است ارائه دهد. بويژه که اين روزها در ايران کتب حديث و دعاء را بدون نقد و بررسي، از عربي به پارسي ترجمه مي‌کنند و در دسترس عموم قرار مي‌دهند با اينکه در کتاب‌هاي مزبور، احاديث مقبول و مردود و ادعية صحيح و سقيم هر دو ديده مي‌شود و نبايد گمان کرد که هر چه در جوامع حديث و کتب دعاء آمده، بطور قطع از رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- و امامان اهل بيت -عليهم السلام- صادر شده است.**

**در اهميت نقد حديث جا دارد که خاطر نشان سازيم احاديث نادرست و ساختگي همواره ماية ضلالت و اتهام را فراهم آورده‌اند. از يکسو، دوستان ناآگاه را به انديشه‌ها و عقايد خرافي کشانده‌‌اند و از سوي ديگر، دشمنان بدخواه را به افتراء و اسائة ادب نسبت به بزرگان دين، برانگيخته‌اند. بنابراين هر گونه تلاش و تحقيق علمي در کشف و نقد اين احاديث، حائز اهميت و نشانة دفاع از ساحت مطهّر ديانت به شمار مي‌آيد. خداوند منّان را سپاس بي‌پايان مي‌گويم که اين بنده را به چنين خدمت و دفاعي توفيق بخشيد و اميد است به عنايت خود، از گزند خطا و غفلت در امان دارد.**

وهو بالإجابة جدير وعلی کل شيء قدير.

**مصطفي حسيني طباطبايي**

**1421 ه‍. ق**

**1379 ه‍. ش**

\*\*\*

1  
اخباري که بر جعل حديث گواهي مي‌دهند

**پيش از آنکه در بارة متن و مضمون احاديث ساختگي سخن بگوييم و نيز از سند احاديث مزبور و انگيزه‌هاي جعل آن‌ها بحثي به ميان آوريم بهتر است ثابت کنيم که اساساًس در ميان احاديث اماميه، روايات قابل نقد و مجعول وجود دارد و سپس به بحث و تحقيق در بارة مباحث مذکور پردازيم.**

**براي اثبات اين موضوع، راه روشن و منطقي آنست که از خود احاديث کمک بگيريم و آثاري را بگواهي آوريم که از جعل حديث خبر مي‌دهند. از دو صورت خارج نيست، يا اين آثار از صحّت و اصالت برخوردارند و نادرست و ساختگي نيستند در اينصورت بايد بپذيريم که بنا به مفاد همين آثار، احاديث جعلي در ميان اخبار وجود دارد. و يا خود اين آثار، ناصحيح و ساختگي‌اند. در اينصورت باز هم ثابت مي‌شود که در ميان احاديث، آثار دروغين وجود دارد زيرا خود همين اخبار از جملة احاديثي به شمار مي‌روند که در کتب و جوامع حديث آمده‌اند. اينک به اخباري که از رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- و ائمه -عليم السلام- در کتب شيعه آمده است و بر جعل حديث گواهي مي‌دهند نظر مي‌افکنيم:**

**در کتاب أصول کافي (باب اختلاف الحديث) از اميرمؤمنان علي -عليه السلام- روايت شده که فرمود:**

«قد کذب علی رسول الله -صلى الله عليه وسلم- علی عهده حتی قام خطيباً فقال: أيها الناس قد کثرت علی الکذبة، فمن کذب علی متعمداً فليتبوأ مقعده من النار. ثم کذب عليه من بعده»[[6]](#footnote-6)!

**يعني: «در روزگار پيامبر خدا -صلى الله عليه وسلم- بر او دروغ بستند تا آنجا که برخاست که سخنراني کرد و فرمود: اي مردم! کساني که بر من دروغ مي‌بندند فراوان شده‌اند پس هر کسي عمداً بر من دروغ بندد براي خود جايگاهي از آتش گيرد. سپس، باز هم بر پيامبر خدا -صلى الله عليه وسلم- بعد از او دروغ بستند»!.**

**در کتاب رجال کشي[[7]](#footnote-7) از قول امام صادق -عليه السلام- آمده که در پاسخ فيض بن مختار در بارة «علّت» اختلاف شيعيان» فرمود:**

«.... إني أحدث أحدهم بالحديث فلا يخرج من عندي حتی يتأوله علی غير تأويله وذلک أنهم لا يطلبون بحديثنا وبحبنا ما عند الله وإنما يطلبون به الدنيا وکل يحب أن يدعي رأسا»**[[8]](#footnote-8)...**

**يعني: «... من براي يکي از ايشان حديثي مي‌گويم و او از نزد من بيرون نمي‌رود تا آنکه حديث مزبور را به غير معناي حقيقي آن، تأويل مي‌کند. زيرا که آن‌ها از حديث ما و از محبّت ما (خاندان پيامبر -عليه السلام-) خشنودي خدا را نمي‌جويند بلکه از اين راه دنيا را مي‌طلبند و هر کدام دوست دارد که نام رئيس بر او نهاده شود».!...**

**و نيز کشّي در رجالش از امام صادق -عليه السلام- آورده است که فرمود:**

«لا تقبلوا علينا حديثاً إلا ما وافق القرآن والسنة أو تجدون معه شاهداً من أحاديثنا المتقدمة، فإن المغيرة بن سعيد -لعنه الله- دس في کتب أصحاب أبي أحاديث لم يحدث بها أبي! فاتقوا الله ولا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا تعالی وسنة نبينا محمد -صلى الله عليه وسلم- فإنا إذا حدثنا قلنا: قال الله عز وجل وقال رسول الله -صلى الله عليه وسلم-»**.[[9]](#footnote-9)**

**يعني: «هيچ سخني را - که به ما نسبت مي‌‌دهند - نپذيرند مگر گفتاري را که با قرآن و سنّت موافق باشد يا اينکه شاهدي از احاديث (صحيح) گذشتة ما در موافقت با سخن مزبور پيدا کنيد زيرا مغيره بن سعيد - که خدا او را از رحمتش دور کند - در کتاب‌هاي ياران پدرم (امام باقر -عليه السلام-) احاديثي را با حيله ‌گري وارد کرده که پدرم آن‌ها را نگفته است. بنابراين از خدا بترسيد و گفتاري را که از طرف ما بر خلاف گفتة خداي بزرگ و سنّت پيامبر ما (محمّد -صلى الله عليه وسلم-) گزارش کرده‌اند نپذيريد زيرا که ما چون به سخن پردازيم از قول خداي عزّوجل و از قول رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- سخن مي‌گوييم».**

**همچنين در کتاب عيون أخبار الرضا تأليف محمّد بن علي بن بابويه قمّي (شيخ صدوق) آمده که امام علي بن موسي الرضا -عليه السلام- به حسين بن خالد فرمود:**

«يابن خالد إنما وضع الأخبار عنا في التشبيه والجبر الغلاة»**[[10]](#footnote-10)...**

**يعني: «اي پسر خالد، غاليان از قول ما، اخباري را در بارة تشبيه (خدا به خلق) و عقيدة به جبر جعل کرده‌اند ...!».**

**باز در همين کتاب از قول امام رضا -عليه السلام- مأثور است که به ابراهيم بن أبي محمود فرمود:**

«أن مخالفينا وضعوا أخباراً في فضائلنا وجعلوها علی ثلاثة أقسام، أحدها الغلوّ وثانيها التقصير في أمرنا وثالثها التصريح بمثالب أعدائنا»**[[11]](#footnote-11) ...**

**يعني: «مخالفان ما أخباري را در فضائل ما ساخته‌اند و آن‌ها را بر سه بخش کرده‌اند، يکي احاديث غلوآميز. دوّم احاديثي که ضمن آن‌ها در حقّ ما کوتاهي شده است. سوّم احاديثي که در آن‌ها به عيوب دشمنان ما تصريح کرده‌اند ...».**

**در رجال کشّي از قول يونس بن عبدالرحمن آمده است که گفت:**

«وافيت العراق فوجدت بها قطعة من أصحاب أبي جعفر -عليه السلام- متوافرين فسمعت منهم وأخذت کتبهم فعرضتها بعد علي أبي الحسن الرضا -عليه السلام- فأنکر منها أحاديث كثيرة أن يكون من أحاديث أبي عبد الله -عليه السلام-»**[[12]](#footnote-12)...**

**يعني: «به عراق آمدم و در آنجا گروهي از ياران ابو جعفر باقر -عليه السلام- و نيز ياران بسياري از ابوعبدالله صادق -عليه السلام- را يافتم و از ايشان احاديثي شنيدم و رسائل آن‌ها را گرفت و سپس آن رسائل را به ابوالحسن رضا -عليه السلام- نشان دادم و وي بسياري از آن احاديث را انکار کرد که از ابو عبدالله صادق -عليه السلام- باشد ...».**

**اينگونه احاديث، بدانچه آورديم محدود نيست و نظاير ديگري نيز دارد که ما باز گفتن همة آن‌ها را در اينجا لازم نمي‌بينيم امّا اين نکته را خاطر نشان مي‌سازيم که بنابر اخبار اماميه، احاديث ساختگي تنها به برخي از ائمه -عليه السلام- نسبت داده نشده بلکه از قول عموم ايشان دروغ‌هايي ساخته‌اند چنانکه امام صادق -عليه السلام- بر طبق روايت کشّي فرمود:**

«إنا أهل بيت صادقون لانخلو من کذاب يكذب علينا فيسقط صدقنا بکذبه علينا عند الناس. کان رسول الله -صلى الله عليه وسلم- أصدق البرية لهجة وکان مسيلمة يكذب عليه، وکان أمير المؤمنين -عليه السلام- أصدق من برأ الله من بعد رسول الله -صلى الله عليه وسلم- وکان الذي يكذب عليه من الکذب عبدالله بن سبأ – لعنه الله – وکان أبو عبد الله الحسين بن علي -عليهما السلام- قد ابتلي بالمختار. ثم ذکر أبو عبد الله -عليه السلام- الحارث الشامي وبنان فقال کانا يكذبان علی علي بن الحسين -عليهما السلام-، ثم ذکر المغيرة بن سعيد وبزيعاً والسري وأبا الخطاب ومعمراً وبشار الأشعري وحمزه اليزيدي وصائد النهدي فقال: لعنهم الله»**[[13]](#footnote-13)...**

**يعني: «ما خانداني راستگوييم ولي از شرّ دروغگویی که بر ما دروغ بندد بر کنار نمانديم و راستگويي ما با دروغ‌هايي که به ما مي‌بندند نزد مردم از درجة اعتبار ساقط مي‌شود. رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- راستگوترين مردم بود ولي مسيلمه بر او دروغ مي‌بست، همچنين امير المؤمنين علي -عليه السلام- پس از پيامبر -صلى الله عليه وسلم- راستگوترين آفريده‌اي بود که خدا خلق کرده ولي عبدالله بن سبأ - که خدا از رحمت خود دورش کند- بر او دروغ مي‌‌بست، و نيز امام حسين بن علي -عليهما السلام- به مختار مبتلا شد، سپس امام صادق -عليه السلام- از حارث شامي و بنان ياد کرد و گفت که اين دو تن بر امام علي بن الحسين -عليهما السلام- دروغ مي‌بستند آنگاه از مغيره بن سعيد و بزيع و سري و ابو الخطاب (محمد بن مقلاص) و عمر و بشار أشعري و حمزة يزيدي[[14]](#footnote-14) و صائدنهدي نام برد (که بر او و پدرش امام باقر دروغ مي‌بستند) و گفت خدا همة آن‌ها را لعنت کند»...**

**و همچنين ابو عمر و کشّي از امام علي بن موسي الرضا -عليه السلام- آورده که فرمود:**

«کان بنان يكذب علی علي بن الحسين -عليهما السلام- فأذاقه الله حر الحديد، وکان مغيرة بن سعيد يكذب علی أبي جعفر -عليه السلام- فأذاقه الله حر الحديد، وکان محمد بن بشير يكذب علی أبي الحسن موسی -عليه السلام- فأذاقه الله حر الحدي، وکان أبو الخطاب يكذب علی أبي عبدالله -عليه السلام- فأذاقه الله حر الحديد و الذي يكذب علی محمد بن فرات.**[[15]](#footnote-15)**

**يعني: «بنان بر علي بن الحسين -عليهما السلام- دروغ مي‌بست و خداوند گرماي آهن را به او چشانيد (حکومت وقت، سرش را از تن با شمشير جدا کرد). و مغيره بن سعيد بر ابو جعفر باقر -عليه السلام- دروغ مي‌بست و خداوند گرماي آهن را به او چشانيد. و محمّد بن بشير بر ابوالحسن موسي بن جعفر -عليه السلام- دروغ مي‌بست او نيز گرفتار همان عقوبت شد. و ابو الخطّاب بر ابو عبدالله صادق -عليه السلام- دروغ مي‌بست خداوند به او نيز گرماي آهن را چشانيد و کسي که بر من دروغ مي‌بندد محمّد بن فرات است».**

**چنانکه پيش از اين گفتيم اينگونه روايات - که در کتب اماميه فراوانند- اگر صحيح باشند بنابر دلالت همين روايات ثابت مي‌شود که احاديث ساختگي در ميان روايات اماميه وجود دارند. و اگر خود اين آثار، ناصحيح و مجعول باشند باز هم ثابت مي‌شود که احاديث جعلي در بين أخبار موجودند چنانکه خود اين احاديث ساختگي در ميان آن‌ها ديده مي‌شوند!**

**\*\*\***

2  
گواهي بزرگان اماميه در بارة احاديث ساختگي

**پس از شواهدي که از خود احاديث در بارة روايات ساختگي آورديم مناسب است اقوال بزرگان و أساطين فن حديث را نيز در اين باره ياد کنيم تا معلوم گردد که آن‌ها هم به تصريح، از وجود أخبار مجعول در ميان روايات اماميه خبر داده‌اند.**

**شيخ مفيد، محمّد بن نُعمان (متوفّي به سال 413 ه‍. ق) که از قدما و أعاظم اماميه به شمار مي‌رود در نقدي که بر «اعتقادات صدوق» نوشته تصريح مي‌کند که در ميان روايات اماميه، حق و باطل وجود دارد و شيخ صدوق يعني ابو جعفر محمّد بن بابويه قمّي، چنانکه بايد و شايد اين معنا را رعايت نکرده است. شيخ مفيد در اين باره مي‌نويسد:**

«الذي ذکره الشيخ أبو جعفر – (رح) – في هذا الباب لا يتحصل ومعانيه تختلف وتتناقض والسبب في ذلک انه عمل علی ظواهر الحديث المختلفه ولم يکن ممن يري النظر فيميز بين الحق منها والباطل»**.[[16]](#footnote-16)**

**يعني: «آنچه را شيخ ابو جعفر - که خدايش رحمت کند - در اين باب ياد کرده، ثابت نشده و معاني آن مختلف و متناقض است و علّت اين تناقض آنست که او بنابر ظواهر احاديث گوناگون عمل کرده است و از اهل نظر نبوده تا احاديث حق را از روايات باطل جدا کند».**

**ديگر از بزرگان اماميه دانشمند قرن پنجم هجري، ابوالقاسم علي بن حسين موسوي مشهور به شريف مرتضي (متوفّي در 436 ه‍. ق) است که در زمينة احاديث باطل و اخبار نادرست در رسالة** «المسائل الطرابلسيه» **مي‌نويسد:**

«إن الحديث المروي في کتب الشيعه وکتب جميع مخالفينا يتضمن ضروب الخطأ وصنوف الباطل من محال لا يجوز و لا يتصور ومن باطل قددل الدليل علی بطلانه وفساده کالتشبيه والجبر والرؤية والقول بالصفات القديمة ومن هذا الذي لا يحصي أو يحصر ما في الأحاديث من الأباطيل ولهذا وجب نقد الحديث»**.[[17]](#footnote-17)**

**يعني: «احاديثي که در کتب شيعه و کتاب‌هاي همة مخالفان ما آمده انواع خطا و اقسام باطل را در بر دارد. از قبيل امور محالي که (بر خداي تعالي) روانيست و قابل تصوّر نمي‌باشد و امور باطلي که بر بطلان و تباهي آن‌ها دليل اقامه شده است مانند عقيدة به تشبيه و عقيدة به جبر و رؤيت خداوند و قول به اينکه حق‌ تعالي داراي صفات ازلي و (زائد بر ذات) است و از اين قبيل آراء باطل که در روايات وارد شده به شمار و حصر در نمي‌آيد و از اين‌رو نقد حديث کاري واجب است».**

**پس از شريف مرتضي کسي که از احاديث باطل ياد کرده است ابوجعفر محمّد بن حسن طوسي (متوفي در سال 460 ه‍. ق) است. وي در کتاب:** «عده الأصول» **فصلي را به بحث از اخبار نادرست اختصاص داده و مي‌نويسد:**

«إن من المعلوم الذي لايتخالج فيه شک أن في الأخبار المروية عن النبي - -صلى الله عليه وسلم- - کذبا کما أن فيها صدقا لمن قال أن جميعها صدق فقد أبعد القول فيه»**.[[18]](#footnote-18)**

**يعني: «آنچه معلوم است بطوريکه شک در آن راه ندارد اينست که در اخبار مروي از پيامبر اکرم -صلى الله عليه وسلم- خبرهاي دروغ وجود داد چنانکه خبرهاي راست نيز هست و کسي که بگويد همة اين اخبار درست‌اند (يعني از پيامبر -صلى الله عليه وسلم- صادر شده‌اند) بي‌شک از قول صواب دور افتاده است».**

**ديگر از أکابر اماميه که به وجود اخبار ساختگي و دروغين در ميان احاديث سنّي و شيعه گواهي داده است فقيه شهير، شيخ نجم‌الدّين جعفر معروف به محقّق حلّي (متوفّي به سال 676 ه‍. ق) است. وي در کتاب «المعتبر» مي‌نويسد:**

«أفرط الحشوية في العمل بخبر الواحد حتی انقادوا لکل خبر وما فطنوا ما تحته من التناقض فإن من جمله الأخبار قول النبي - -صلى الله عليه وسلم- - ستکثر بعدي القالة علی. وقول الصادق - -صلى الله عليه وسلم- - إن لکل رجل منا رجلا يکذب عليه»**[[19]](#footnote-19).**

**يعني: «حشويان (أخباري‌ها) در عمل به خبر واحد تا آنجا زياده‌روي کرده‌اند که در برابر هر خبري تسليم شدند و تناقضي را که در ذيل اين موضوع وجود دارد در نيافته‌اند زيرا از جملة اخبار، اين سخن پيامبر اکرم -صلى الله عليه وسلم- است که فرمود: پس از من کساني که دروغ بر من مي‌بندند فراوان خواهند شد. و نيز اين سخن امام صادق -عليه السلام- است که فرمود: در برابر هر مردي از ما (خاندان پيامبر -عليه السلام- مرد دروغزني قرار گرفته که بر او دروغ مي‌بندد».**

**و بالأخره ملاّ محمّد باقر مجلسي (متوفّي در سال 1110 ه‍.ق) در مجلد هفتم از کتاب «بحار الأنوار» چنين مي‌نويسد:**

إعلم أن الغلو في النبي -صلى الله عليه وسلم- والأئمة -عليه السلام- إنما يکون بالقول بالوهيتهم أو بکونهم شرکاء لله تعالی في المعبودية أو في الخلق والرزق، أو أن الله تعالی حل فيهم أو اتحدبهم، أو أنهم يعلمون الغيب بغير وحي أو إلهام من الله تعالی، أو بالقول في الأئمة -عليه السلام- أنهم کانوا أنبياء أو القول بتناسخ أرواح بعضهم إلی بعض، أو القول بأن معرفتهم تغني عن جميع الطاعات ولا تکليف معها بترک المعاصي، والقول بکل منها إلحاد وکفر وخروج عن الدين کما دلت عليه الأدلة العقلية والآيات والأخبار السالفة وغيرها وقد عرفت أن الأئمة -عليه السلام- تبروا منهم وحکموا بکفرهم وأمروا بقتلهم، وإن قرع سمعک شيء من الأخبار الموهمة لشيء من ذلک فهي إما مأولة أو هي من مفتريات الغلاة**.[[20]](#footnote-20)**

**يعني: «بدان که غلوّ در بارة پيامبر -صلى الله عليه وسلم- و امامان -عليه السلام- چنانست که کسي مقام خدايي براي آنان قائل شود. يا بگويد که آنان شريک خداي تعالي در عبادتند يا در آفرينش و روزي بخشيدن، ايشان را شريک پندارد. يا آنکه بگويد خداوند متعال در آن‌ها حلول کرده و يا با ايشان را شريک پندارد. يا آنکه بدون وحي يا الهامي از سوي خدا، غيب مي‌دانند. يا بگويد که امامان، پيامبر بوده‌اند. يا معتقد باشد که روح برخي از ايشان در (پيکر) برخي ديگر وارد شده است. يا بگويد معرفت آن‌ها آدمي را از همة عبادات بي‌نياز مي‌کند و با وجود شناخت آنان ترک گناهان لزومي ندارد. اعتقاد به همة اين امور موجب إلحاد و کفر و خروج از دين است چنانکه دلائل عقلي و آيات و اخبار گذشته و جز آن‌ها بر اين معني دلالت دارد و پيش از اين دانستي که امامان -عليه السلام- از طرفداران اين عقايد بيزاري نشان داده‌اند و حکم به کفر آن‌ها نموده‌اند و فرمان قتلشان را صادر کرده‌اند و اگر اخبار و رواياتي به گوش تو رسيد که توهّم اينگونه عقايد باطل را پيش آورد (بدان که) اخبار مزبور محمول به ظاهر نيست و تأويلي دگر دارد و يا آنکه أرباب غلو آن‌ها را به دروغ ساخته‌اند».**

**ذکر اين چند تن از بزرگان فقه و حديث ما را از نقل اقوال ديگر بي‌نياز مي‌کند و گرنه علماي بزرگ اماميه (مانند شهيد ثاني در شرح درايه و شيخ بهاء الدّين عاملي در أربعين و شيخ انصاري در فرائد الأصول[[21]](#footnote-21) و ديگر أکابر شيعه) بر وجود احاديث دروغين در ميان روايات اماميه اتّفاق دارند.**

**\*\*\***

3  
انگيزه‌هاي جعل حديث

**انگيزه‌هاي حديث‌سازي در ميان شيعه با انگيزه‌هاي جعل حديث در ميان سنّيان از جهاتي تفاوت داشته و در پاره‌اي از موارد نيز همانند بوده است. سنّيان چون حکومت و قدرت را در دست داشتند يکي از انگيزه‌هاي حديث‌سازي در ميان آن‌ها تقرّب به خلفاء و مراکز قدرت بود چنانچه خطيب بغدادي (متوفّي به سال 463 ه‍. ق) در «تاريخ بغداد» آورده است که روزي أبوالبختري وهب بن وهب قرشي بر خليفة زمان خود هارون الرشيد وارد شد، در اين هنگام خليفه مشغول بازي با کبوترهاي خود بود و آن‌ها را پرواز مي‌داد! هارون از أبوالبختري پرسيد: آيا در بارة اين کار، حديثي (خوب يا بد) مي‌داني؟ أبوالبختري فوراً گفت:**

«حدثني هشام بن عروه عن أبيه عن عائشه أن النبي -صلى الله عليه وسلم- کان يطير الحمام»**!**

**يعني: «هشام بن عروه از پدرش (عروه بن زبير) از عائشه براي من نقل کرده است که پيامبر -صلى الله عليه وسلم- کبوتر پرواز مي‌داد»!**

**رشيد نگاه تندي به او کرد و گفت: از نزد من بيرون برو.**

**و پس از رفتن ابوالبختري اضافه کرد: اگر او مردي از قريش نبود از مقام قضاء عزلش مي‌کردم[[22]](#footnote-22). پيدا است که اين قاضي طمّاع و دروغگو حديث مزبور را براي تأييد کار خليفه و خوشدلي او ساخته است تا از اين راه به وي تقرّب جويد. امّا در ميان شيعيان جا نداشت کسي بدين دستاويز حديث‌ساز کند زيرا پس از خلافت امير مؤمنان علي -عليه السلام- و حکومت کوتاه مدّت امام حسن -عليه السلام- قدرت سياسي از دست اهل بيت -عليه السلام- بيرون رفت و بعلاوه علي -عليه السلام- و فرزندانش آگاه‌تر و بي‌نيازتر از آن بودند که دروغپردازان براي ايشان حديث بخوانند و از اين راه به آنان تقرّب جويند. با وجود اين، در عصر امامان -عليه السلام- گاهي افراد منحرف و جاه‌طلب به ايشان نزديک مي‌شدند تا با نقل حديث از آنان، براي خود نفوذ و اعتباري در ميان طرفدارانشان بيابند. ايندسته معمولاً اقوال ائمه -عليه السلام-س را تحريف مي‌کردند و سخنان آن‌ها را به نفع خود تفسير مي‌نمودند چنانکه کشّي در کتاب رجالش آورده است که امام صادق -عليه السلام- به فيض بن مختار فرمود:**

«يا فيض؛ إن الناس أو لعوا بالکذب علينا کأن الله افترض عليهم لا يريد منهم غيره! وإني أحدث أحدهم بالحديث فلا يخرج من عندي حتی يتأوله علی غير تأويله وذلک أنهم لا يطلبون بحديثنا وبحبنا ما عند الله وإنما يطلبون به الدنيا وکل يحب أن يدعي رأسا»**[[23]](#footnote-23) ...**

**يعني: «اي فيض؛ مردم علاقة شديدي به دروغ بستن بر ما دارند گويي خداوند اين کار را بر آنان واجب ساخته و چيز ديگري از آن‌ها نخواسته است! من براي يکي از ايشان حديثي مي‌گويم و او از نزد من بيرون نمي‌رود تا آنکه حديث مزبور را به غير معناي حقيقي آن تأويل مي‌کند زيرا که آن‌ها از حديث ما و از محبّت ما (خاندان پيامبر -عليه السلام-) خشنودي خدا را نمي‌جويند بلکه از اين راه دنيا را مي‌طلبند و هر کدام دوست دارد که نام رئيس بر او نهاده شود».!**

**براي اينکه بدانيم اين دنياطلبان چگونه احاديث ائمه -عليه السلام- را مغرضانه تفسير مي‌کردند مناسب است به روايتي که ابو جعفر کليني (متوفّي در سال 328 يا 329 ه‍. ق) در اصول کافي آورده توجه کنيم.**

**شيخ کليني به إسناد خود از محمّد بن مارد نقل کرده که گفت:**

«قلت لأبي عبد الله -عليه السلام- حديث روي لنا أنک قلت: إذا عرفت فأعمل ما شئت! فقال: قد قلت ذلک. قال قلت: وإن زنوا أو سرقوا أو شربوا الخمر؟! فقال لي: إنا لله وإنا إليه راجعون. والله ما أنصفونا أن نکون أخذنا بالعمل ووضع عنهم، إنما قلت: إذا عرفت فأعمل ما شئت من قليل الخير وکثيره فإنه يقبل منک»**.[[24]](#footnote-24)**

**يعني: «به ابو عبدالله صادق -عليه السلام- عرض کردم حديثي از شما براي ما روايت شده که گفته‌ايد: چون به معرفت دست يافتي هر گونه که مي‌خواهي عمل کن! امام پاسخ داد: آري من اين سخن را گفته‌ام. محمّد بن مارد گفت پرسيدم: و اگر چه زنا کند يا دزدي کند يا باده گساري کند؟! امام پاسخ داد: إنا لله و إنا إليه راجعون (و اين آيه را به هنگام پيش آمدن مصيبت مي‌خوانند) به خدا سوگند (کساني که سخن مرا بدينگونه تأويل و تحريف نموده‌اند) در بارة ما انصاف را رعايت نکرده‌اند که ما در برابر هر عملي مسؤول باشيم ولي از آن‌ها رفع مسؤوليت شده باشد! چيزي که من گفتم جز اين نبود که چون به معرفت دست يافتي هر گونه که مي‌خواهي عمل کن، کار نيکويت اندک باشد يا بسيار البته از تو پذيرفته مي‌شود».**

**از انگيزه‌هاي رياست طلبي که بگذريم، يکي از ناپسندترين علل حديث سازي و افترا به ائمه، غلوّ در بارة آنان يا دشمني با ايشان بوده است چنانکه شيخ صدوق در کتاب: «عيون اخبار الرضا» آورده است که امام رضا -عليه السلام- به إبراهيم بن أبي محمود گفت:**

«إن مخالفينا وضعوا أخباراً في فضائلنا وجعلوها علی ثلاثه أقسام. أحدها الغلو وثانيها التقصير وثالثها التصريح بمثالب أعدائنا فإذا سمع الناس الغلو فينا کفروا شيعتنا ونسبوهم إلی القول بربوبيتنا وإذا سمعوا التقصير اعتقدوه فينا وإذا سمعوا مثالب أعدائنا بأسمائهم ثلبونا بأسمائنا وقد قال الله عز وجل: «ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم»**.[[25]](#footnote-25)**

**يعني: «مخالفان ما اخباري را در فضائل ما ساخته‌اند و آن‌ها را بر سه بخش کرده‌اند: يکي احاديث غلوآميز. دوّم احاديثي که ضمن آن‌ها در حق ما تقصير و کوتاهي شده است و سوّم احاديثي که در آن‌ها به عيوب دشمنان ما تصريح کرده‌اند.**

**پس همين که مردم روايات غلوآميز را در بارة ما مي‌شنوند، پيروان ما را تکفير مي‌کنند و به آن‌ها نسبت مي‌دهند که مقام خدايي براي ما قائلند. و چون تقصيرها و کوتاهي‌هايي را که در حقّ ما روا داشته‌اند مي‌شنوند، به آن‌ها عقيده پيدا مي‌کنند. و هنگامي که عيوب دشمنان ما را با نام و نشان آن‌ها، از قول ما مي‌شنوند، با نام و نشان به ما ناسزا مي‌گويند! با اينکه خداي تعالي (در قرآن کريم) فرموده است: غير خدا را - که مشرکان مي‌خوانند - ناسزا مگوييد زيرا ايشان نيز از راه تجاوز و ناداني به خدا ناسزا خواهند گفت».**

**از ميان سه نوع روايت که به قول امام رضا -عليه السلام- مخالفان ائمه -عليه السلام- آن‌ها را ساخته‌اند، خوشبختانه روايات «تقصير» را امروز در کتب حديث کمتر مي‌توان يافت ولي متأسفانه آثار غلو‌آميز و لعن و نفرين ديگران، آن هم با نام و نشان! به فراواني در ميان احاديث ديده مي‌شود که بايد هشيارانه با آن‌ها روبرو شد و نسل معاصر و آينده را از گزندشان بر کنار داشت.**

**ديگر انگيزه‌هاي حديث سازان، دلسوزي بيش از اندازه براي امور ديني بوده است. شايد اين ادّعا ماية شگفتي شود ولي با کمال تأسف، انگيزة مزبور در ميان سنّي و شيعه راه يافته و احاديث مجعولي را ببار آورده است.**

**در کتب اهل سنت نوشته‌اند که از مردي به نام نوح بن مريم مروزي (متوفي در سال 173 ه‍. ق) پرسيدند: حديثي را که از قول عکرمه به روايت از ابن عباس در ثواب خواندن يکايک سوره‌هاي قرآن نقل مي‌کني، از چه کسي شنيده‌اي و از کجا آورده‌اي؟**

**نوح بن مريم پاسخ داد:**

«إني رأيت الناس قد أعرضوا عن القرآن وأشتغلوا بفقه أبي حنيفه ومغازي ابن إسحق فوضعت هذا الحديث حسبة»**[[26]](#footnote-26)!!**

**يعني: «من ديدم مردم از قرآن رويگردانده‌اند و به فقه أبو حنيفه و مغازي[[27]](#footnote-27) محمّد بن اسحق سرگرم شده‌اند از اين‌رو حديث مزبور را براي ثواب (يعني قربه الي الله)! جعل کرده‌ام».!!**

**شهيد ثاني (شيخ زين‌الدّين عاملي) مي‌نويسد: «احاديثي که در تفسير واحدي و ثعلبي و زمخشري در ثواب خواندن سوره‌ها آمده، همه از همين قبيل شمرده مي‌شود و سازندة آن‌ها خود به جعل اين احاديث اعتراف کرده است»[[28]](#footnote-28)!**

**و من اضافه مي‌کنم که متأسفانه احاديث مزبور در تفاسير شيعه نيز راه يافته‌اند و در تفسير «التِّبيان» اثر شيخ طوسي و تفسير «مجمع البيان» اثر شيخ طبرسي و تفسير «روض الجنان و روح الجنان» اثر شيخ ابو الفتوح رازي ديده مي‌شوند با اينکه سازندة اين احاديث بنا به قول شهيد ثاني و ديگران، يکي از صوفيان آبادان بوده است[[29]](#footnote-29)!**

**اين احاديث ساختگي را به صحابي مشهور، ابي بن کعب نسبت داده‌اند که از رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- شنيده است.**

**نوح بن مريم و امثال او که اين احاديث را مي‌ساختند در محيط اهل سنّت بسر مي‌بردند ولي احاديثي هم داريم که اهل غرض، آن‌ها را ساخته‌اند تا به گمان خود، شيعيان را به مخالفت با بدعت و إحياء سنّت تشويق کنند! از جملة آن‌ها حديثي است که در تفسير «منهج الصادقين» اثر ملافتح الله کاشاني (متوفي به سال 977 ه‍. ق) از قول رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- آمده است که فرمود:**

«من تمتع مرة کان درجته کدرجة الحسين ومن تمتع مرتين فدرجته درجة الحسن ومن تمتع ثلاث مرات کان درجته کدرجة علي بن أبي طالب ومن تمتع أربع مرات فدرجته کدرجتي»**[[30]](#footnote-30)!!**

**بهتر است ترجمة اين حديث را از خود ملاّفتح الله نقل کنيم که مي‌نويسد:**

**«هر که يکبار متعه کند درجة او چون درجة حسين باشد، و هر که دوبار متعه کند درجة او چون درجة حسن باشد، و هر که سه بار متعه کند درجة او چون درجة علي بن ابي طالب باشد، و هر که چهار بار متعه کند درجة او درجة من باشد»!!**

**آيا زشت‌تر از اين کار چيزي هست که کسي براي تشويق شيعيان به متعه، چنين دروغي را از قول رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- بسازد؟ مگر رسول اکرم -صلى الله عليه وسلم- نفرمود:** «من کذب علی متعمداً فليتبوء مقعده من النار»**[[31]](#footnote-31)؟**

**«هر کس عمداً بر من دروغ بندد براي خود جايگاهي از آتش بر گيرد».**

**گويا عذر گزارشگران اين حديث آنست که حديث مزبور را ديگران نقل کرده‌اند و ايشان فقط آن را «بازگو» مي‌کنند. ولي برحسب روايت شيعه و سنّي، رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- و امام صادق -عليه السلام- فرموده‌اند:**

«کفی بالمرء کذبا أن يحدث بکل ما سمع»**[[32]](#footnote-32)!**

**يعني: «بر دروغگويي شخص همين کافي است که هر حديثي را شنيد براي ديگران نقل کند»!**

**در ميان سني‌ها گروه ديگري زندگي مي‌کردند که آنان را «مرتزقه» نام نهاده‌اند، اين دسته در برابر احاديثي که براي مردم حديث مي‌خواند و مي‌گفت:**

«حدثنا أحمد بن حنبل ويحيی بن معين قالا حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن قتاده عن أنس قال رسول الله - -صلى الله عليه وسلم- -: من قال لا إله إلا الله، خلق الله تعالی من کل کلمه منها طيرا منقاره من ذهب وريشه من مرجان» **...!!**

**يعني: «احمد بن حنبل و يحيي بن معين ما را روايت کرده‌اند از قول عبدالرزاق، از قول معمر، از قول قتاده، از قول انس که رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- فرمود: هر کس بگويد لا اله الا الله، خداوند از هر کلمه‌اي از آن، پرنده‌اي مي‌آفرينند که منقارش از طلا و بالش از مرجان باشد و »....!**

**آن مرد، حديث ساختگي خود را دنبال کرد و سخن دور و درازي در اين باره آورد. پس از بپايان بردن حديث، ابن معين نگاهي به احمد افکند و احمد نظري به ابن معين انداخت و پرسيد: آيا تو اين سخنان را براي او نقل کرده‌اي؟!**

**ابن معين جواب داد: بخدا اين حکايت را جز هم اکنون، در عمرم از کسي نشنيده‌ام!**

**در اين هنگام مرد حديث ساز مزد خود را از اين و آن گرفته بود و در انتظار بقية عطايا بسر مي‌برد! ابن مُعين اشاره‌اي به او کرد که پيش بيا. حديث ساز بگمان آنکه نعمت تازه‌اي به او خواهد رسيد جلو آمد، ابن معين گفت:**

**من يحيي بن مُعين هستم و اين شخص نيز احمد بن حنبل است، ما هرگز چنين حديثي را از رسول خدا - -صلى الله عليه وسلم- - نشنيده‌ايم و براي تو نقل نکرده‌ايم، اگر ناگزير از دروغگويي هستي اين دروغ‌ها را به ديگري نسبت ده!**

**حديث ساز گفت: من شنيده بودم که يحيي بن معين مرد احمقي است ولي اين امر تا امروز برايم به اثبات نرسيده بود!**

**ابن معين پرسيد: چطور؟! حديث ساز جواب داد: به دليل آنکه تو مي‌پنداري در دنيا جز شما دو تن، شخص ديگري به نام يحيي بن معين و احمد بن حنبل وجود ندارد، من از هفده احمد ابن حنبل و ابن معين ديگر حديث نوشته‌ام[[33]](#footnote-33)!!**

**از احاديث قديم شيعه استفاده مي‌شود که «مرتزقه» کم و بيش در ميان اماميه نيز راه يافته بودند و از اين‌رو ائمّه -عليه السلام- مردم را از اينکه در برابر احاديث ايشان مزد بگيرند بر حذر مي‌داشتند چنانکه شيخ کليني در اصول کافي آورده است که امام صادق -عليه السلام- فرمود:**

«من أراد الحديث لمنفعة الدنيا لم يکن له في الآخرة نصيب»**[[34]](#footnote-34)**

**يعني: «کسي که براي نفع دنيا خواستار حديث باشد در آخرت نصيبي نخواهد داشت».**

**و باز شيخي کليني آورده است که امام باقر -عليه السلام- به ابو ربيع شامي فرمود:**

«ويحک يا أبا الربيع لا تطلبن الرئاسه ولا تکن ذنباً ولا تأکل بنا الناس فيفقرک الله ولا تقل فينا ما لا نقول في أنفسنا فإنک موقوف ومسئول»**[[35]](#footnote-35) ...**

**يعني: «واي بر تو اي ابا ربيع! در پي رياست مباش، و دنباله‌رو نيز مشو[[36]](#footnote-36)، و بدستاويز ما اموال مردم را مخور که خدا تو را فقير گرداند، و در حق ما آنچه را که خود نمي‌گوييم مگو، زيرا که سرانجام در محکمة عدل الهي خواهي ايستاد و در برابر آنچه گفته‌اي و هر چه کرده‌اي مسئول خواهي بود».**

**محدّث مشهور، حسن به شعبه (از علماي قرن چهارم هجري) در کتاب:** «تحف العقول عن آل الرسول» **از امام صادق -عليه السلام- نقل کرده است که فرمود: ....** «فرقة أحبونا وسمعوا کلامنا ولم يقصروا عن فعلنا ليستأکلوا الناس بنا فيملأ الله بطونهم نارا»**[[37]](#footnote-37) ....**

**يعني: «گروهي ما را دوست دارند و حديث ما را شنيده‌اند و در کار ما کوتاهي نکرده‌اند (ولي اين‌ها مقدّمه است) تا بدستاويز ما اموال مردم را بخورند! پس خداوند شکم‌هاي آنان را از آتش پر خواهد کرد»!**

**و شيخ ابو عمر و کشّي در رجال خود آورده است که امام علي بن الحسين -عليه السلام- به قاسم بن عوف فرمود:**

«إياک أن تستأکل بنا»**[[38]](#footnote-38) ...**

**«بپرهيز از آنکه بدستاويز ما، مال مردم را بخوري».!**

**ترديد نيست که گروه «مرتزقه» براي جلب مشتري، احاديثي ساخته‌اند و آن‌ها را به ائمّه -عليه السلام- نسبت داده‌اند بويژه در اخبار مربوط به شهادت اندوه‌ بار سرور شهيدان، امام ابو عبدالله الحسين سلام الله عليه که متأسفانه دستاويز برخي براي تأمين معيشت شده است و به قول محدّث مشهور، ميرزا حسين نوري (متوفّي به سال 1320 ه‍. ق) در کتاب «لؤلؤ و مرجان»:**

**«ظاهر آنست که بعضي از جماعت روضه خوانان از آن شيخ صوفي عباداني (آباداني) تقليد کرده‌اند[[39]](#footnote-39) و لکن آن شيخ به ملاحظة بي‌رغبتي خلق از قرآن، توهّم تقرّبي کرده و آن خبر را جعل کرده و در آن عمل، خيال جلب نفعي براي او نبوده امّا اين جماعت در هر منبر که برآيند تازه آرند»[[40]](#footnote-40)!**

**اينک هنگام آن فرا رسيده است تا کتب مشهور اماميه را که در بارة حديث تأليف شده بررسي کنيم و نمونه‌هايي از احاديث نادرست و باطل را در هر کدام نشان دهيم.**

\*\*\*

4  
شيخ کليني و کتاب کافي

**ابو جعفر محمّد بن يعقوب کليني (متوفّي به سال 329 هجري قمري) از قدماي اماميه و از بزرگان و محدّثان نامدار شيعه شمرده مي‌شود.**

**نجارشي -رجال‌شناس مشهور شيعي- در بارة وي مي‌نويسد:**

«شيخ أصحابنا في وقته بالري»**.[[41]](#footnote-41)**

**«بزرگ ياران ما (فرقة اماميه) بروزگار خود در شهر ري بوده است».**

**شيخ ابو جعفر طوسي در حقّ وي مي‌نگارد:**

«ثقة عالم بالأخبار»**.[[42]](#footnote-42)**

**«او مورد اعتماد و آگاه از روايات است».**

**ابن طاووس در شأن وي مي‌گويد:**

«الشيخ المتفق علی ثقته وأمانته محمد بن يعقوب الکليني»**.[[43]](#footnote-43)**

**«آن شيخ که همگان بر او اعتماد بسته‌اند و در امانتداري وي اتّفاق دارند، محمّد بن يعقوب کليني» است.**

**محمّد باقر مجلسي در حقّ وي مي‌نويسد:**

«مقبول طوائف الأنام، ممدوح الخاص والعامّ، محمّد بن يعقوب الکليني»**.[[44]](#footnote-44)**

**«محمد بن يعقوب کليني را همة گروه‌هاي مردم پذيرفته‌اند و خاص و عام وي را ستوده‌اند».**

**خلاصه آنکه مؤلف «کتاب کافي»\* را همة بزرگان اماميه به وثاقت و امانت در حفظ و أداي حديث قبول نموده‌اند چنانکه کتاب او را که در سه بخش (اصول، فروع، روضه) تنظيم شده است نيز همگان ستايش کرده‌اند. به عنوان نمونه: شيخ مفيد مي‌نويسد:**

«الکافي، وهو من أجل کتب الشيعه وأکثرها فائده»**.[[45]](#footnote-45)**

**«کافي، از مهم‌ترين کتاب‌هاي شيعه به شمار مي‌رود و از همة آن‌ها پر فايده‌تر است».**

**شهيد اول مي‌گويد:**

«کتاب الکافي في الحديث الذي لم يعمل الإماميه مثله»**.[[46]](#footnote-46)**

**«کتاب کافي در فنّ حديث، کتابي است که فرقة اماميه همانند آن را ننوشته‌اند».**

**محقق کرکري مي‌نويسد:**

«الکتاب الکبير في الحديث، المسمی بالکافي الذي لم يعمل مثله»**.[[47]](#footnote-47)**

**«همان کتاب بزرگ در فنّ حديث که کافي نام دارد و همتاي آن نوشته نشده است».**

**فيض کاشاني مي‌گويد:**

«الکافي ... أشرفها وأوثقها وأتمها وأجمعها»**.[[48]](#footnote-48)**

**«کتاب کافي ... از همة کتب حديث شريفتر و مطمئن‌تر و کامل‌تر و جامع‌تر است».**

**محمّد باقر مجلسي مي‌نويسد:**

«کتاب الکافي ... أضبط الأصول وأجمعها وأحسن مؤلفات الفرقه الناجيه وأعظمها»**.[[49]](#footnote-49)**

**«کتاب کافي ... بيشتر از همة کتب حديث، اصول را ضبط کرده و از تمام آن‌ها جامع‌تر است و بهترين و بزرگ‌ترين تأليفي شمرده مي‌شود که فرقة ناجيه آن را فراهم آورده‌اند».**

**علاوه بر ستايش‌هايي که بزرگان اماميه از کتاب کافي نموده‌اند، خود مؤلّف نيز در مقدّمة کتابش آن را تمجيد کرده و به صحّت همة مندرجات آن تصريح نموده است و خطاب به کسي که نگارش چنان کتابي را از وي خواسته است، مي‌نويسد:**

«قلت إنک تحب أن يکون عندک کتاب کاف يجمع فيه من جميع فنون علم الدين ما يکتفی به المتعلم ويرجع إليه المسترشد ويأخذ منه من يريد علم الدين والعمل به بالآثار الصحيحه عن الصادقين - -عليه السلام- - والسنن القائمه التي عليها العمل وبها يؤدي فرض الله – عزوجل – وسنة نبيه - -صلى الله عليه وسلم- ... وقد يسر الله وله الحمد تأليف ما سألت»**.[[50]](#footnote-50)**

**«(اي برادر) گفتي که دوست مي‌داري نزد تو کتابي باشد که از کتب ديگر بي‌نيازت کند و همة دانش‌هاي دين در آن گرد آيد و فراگيرندة دانش را بسنده شود و جوياي هدايت بدان رجوع کند و کسي که مي‌خواهد دانش دين را آموخته بکار بندد، از آن بهره گيرد با اعتماد بر آثار صحيح که از امامان راست‌گفتار رسيده و سنن پايداري که اعمال بر وفق آن‌ها (بايد) صورت پذيرد و فرائض خداوند و سنّت پيامبرش بوسيلة آن‌ها اداء مي‌گردد .... و خدا را سپاس که تأليف آنچه را درخواست کرده بودي ميسّر داشت».**

**با وجود اين، کتاب کافي در عين داشتن روايات صحيح و سودمند متأسفانه از اخبار باطل و نادرست نيز خالي نيست[[51]](#footnote-51). ما در اينجا نمونه‌هايي چند از آن آثار را مي‌آوريم و نظر خوانندگان محترم و بويژه پژوهشگران ارجمند را بدانها جلب مي‌کنيم. پيش از نقد احاديث کافي لازم مي‌دانيم يادآور شويم که برخلاف آنچه که افراد کم اطلاع مي‌پندارند احاديث کافي نزد اعلام شيعة اماميه، قطعي الصّدور نيست تا آنجا که محمّد باقر مجلسي در کتاب «مرآه العقول» بسياري از روايات آن را (به اعتبار اسناد و راويان احاديث) تضعيف نموده است. بنابراين نقد پاره‌اي از روايات کافي نبايد موجب شگفتي و ماية انکار کسي شود.**

\*\*\*

5  
نقد احاديث شيخ کليني

1. **کتاب کافي چنانکه گفتيم به سه بخش (اصول، فروع، روضه) تقسيم شده است و هر سه بخش به چاپ رسيده و در دسترس قرار دارد. در اصول کافي بابي ديده مي‌شود با عنوان** «باب النهي عن الأشراف علی قبر النبي -صلى الله عليه وسلم-» **در اين باب که «مشرف شدن بر قبر پيامبر -صلى الله عليه وسلم-» را نهي نموده است تنها يک حديث آمده و شيخ کليني با اعتماد بر آن حديث، چنين عنواني را برگزيده است که در حقيقت فتواي او را نشان مي‌دهد. امّا اين يک حديث بقدري دور از عقل است که شارحين کافي همگي در تفسيرش درمانده‌اند. سند و متن حديث به قرار زير است:**

«عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن جعفر بن المثني الخطيب قال: کنت بالمدينه وسقف المسجد الذي يشرف علی القبر قد سقط والفعله يصعدون وينزلون ونحن جماعة. فقلت لأصحابنا من منکم موعد يدخل علی أبي عبد الله -عليه السلام- الليلة؟ فقال مهران بن أبي بصير: أنا. وقال إسماعيل بن عمار الصيرفي: أنا. فقلنا لهما: سلاه لنا عن الصعود لنشرف علی قبر النبي - -صلى الله عليه وسلم- - فلما کان من الغد لقينا هما، فأجتمعنا جميعا فقال إسماعيل قد سألنالکم عما ذکرتم، فقال: ما أحب لأحد منهم أن يعلو فوقه ولا آمنه أن يرد شيئا يدهب منه بصره، أو يراه قائما يصلّي، أو يراه مع بعض أزواجه - -صلى الله عليه وسلم-»**.[[52]](#footnote-52)**

**يعني: «گروهي از ياران ما از احمد بن محمّد برقي روايت کرده‌اند و او از جعفر بن مثنّي مشهور به خطيب شنيده که گفت:**

**من در مدينه بودم و (بخشي از) سقف مسجد نبوي که بر فراز قبر پيامبر -صلى الله عليه وسلم- قرار داشت ريخته بود و کارگران بالا و پايين مي‌رفتند و من به همراه جماعتي آنجا بودم. به رفقاي خود گفتم چه کسي از شما امشب با ابو عبدالله (امام صادق -عليه السلام-) وعدة ملاقات دارد و بر او وارد مي‌شود؟ مهران بن ابي بصير گفت: من. و اسماعيل بن عمار صيرفي نيز گفت: من. ما به آن دو گفتيم که از امام صادق در بارة بالا رفتن (و مشرف شدن) بر قبر پيامبر -صلى الله عليه وسلم- سؤال کنيد تا (اگر جايز باشد) ما هم بر فراز قبر پيامبر -صلى الله عليه وسلم- رويم! چون روز بعد فرا رسيد با آن دو تن، روبرو شديم و همگي گرد آمديم. اسماعيل گفت: آنچه گفته بوديد ما از ابو عبدالله برايتان پرسيديم، در پاسخ گفت: من دوست ندارم که هيچ يک از شما بالاي قبر (پيامبر -صلى الله عليه وسلم-) برآيد و او را ايمن نمي‌گردانم از اينکه در آنجا چيزي ديده کور شود! يا پيامبر را به نماز ايستاده مشاهده کند، يا او را با برخي از همسرانش (در آنجا) ببيند».!!**

**اين حديث بلحاظ سند و متن، ساقط است زيرا:**

**اوّلاً: جعفر بن مثنّي مشهور به خطيب، معاصر امام رضا -عليه السلام- بوده و در زمان امام صادق -عليه السلام- نمي‌زيسته است! چنانکه مجلسي در کتاب** «مرآة العقول» **مي‌نويسد:** «فإن جعفر بن المثني من أصحاب الرضا -عليه السلام- ولم يدرک زمان الصادق -عليه السلام-»**.**

**يعني: «جعفرين مثنّي از همراهان امام رضا بوده و زمان امام صادق را در نيافته است».**

**ثانياً جعفربن مثني مذهب واقفي[[53]](#footnote-53) داشته و علماي رجال شيعي به هيچ وجه او را توثيق نکرده‌اند. مامقاني در کتاب «تنقيح المقال» در بارة وي مي‌نويسد:** «هذا واقفي لم يوثق»**[[54]](#footnote-54)! «اين مرد، مذهب واقفي داشته و توثيق نشده است».**

**ثالثاً اگر مقصود از دين پيامبر خدا -صلى الله عليه وسلم-، رؤيت جسم آن حضرت در زير خاک بوده است که اين امر ممکن نبود و چنانچه مقصود، ديدن روح پيامبر اکرم -صلى الله عليه وسلم- باشد، روح ديدني نيست و گرنه، همة کارگراني که براي تعمير سقف مسجد بر بالاي قبر مي‌رفتند بايد روح پيامبر و همسرش را ديده کور شده باشند!**

**رابعاً اگر هر کس بر قبر پيامبر خدا -صلى الله عليه وسلم- نظر افکند، بيم آن مي‌رود که نابينا شود، چرا رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- از اين کار نهي نفرموده و بر خسارت امّتش راضي شده است؟!**

1. **شيخ کليني روايت عجيب ديگري در «باب مولد النبي -صلى الله عليه وسلم- و وفاته» از اصول کافي آورده که ذيلاً ملاحظه مي‌شود:**

«محمد بن يحيی، عن سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن محمد الثقفي، عن علي بن المعلي، عن أخيه محمد، عن درست بن أبي منصور، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - قال: لما ولد النبي - -صلى الله عليه وسلم- - مکث أياما ليس له لبن فالقاه أبو طالب علی ثدي نفسه فأنزل الله فيه لبنا فرضع منه أياماً حتی وقع أبو طالب علی حليمه السعديه فدفعه إليها»**.[[55]](#footnote-55)**

**يعني: «محمّد بن يحيي از سعد بن عبدالله و او از ابراهيم ثقفي و او از علي بن معلّي و او از برادرش محمّد، و او از درست بن ابي منصور و او از علي بن ابي حمزه و او از ابي بصير گزارش نموده است که امام ابو عبدالله صادق -عليه السلام- گفت:**

**چون پيامبر اسلام -صلى الله عليه وسلم- زاده شد چند روزي بدون شير به سر برد، پس،**

**ابوطالب او را به پستان خود افکند و خدا در پستان ابو طالب شير نازل کرد! پس کودک چند روز از پستان ابوطالب شير خورد تا هنگامي که ابوطالب، حليمه سعديه را يافت و کودک را (براي شير دادن) به او سپرد»!!**

**اين روايت نيز به لحاظ سند و متن مخدوش است. احتمال مي‌رود راوي نادانش براي آن که نسبت قرابت و همخوني ميان پيامبر -صلى الله عليه وسلم- و علي -عليه السلام- را استوارتر کند به جعل چنين افسانه‌اي پرداخته است. چه لزومي داشت که خداوند در پستان ابوطالب براي برادرزاده‌اش شير فراهم آورد؟ مگر ممکن نبود که مثلاً اين شير در سينة همسر جوان ابوطالب -فاطمة بنت أسد- فراهم آيد؟ همان زن مهرباني که بعدها پرستاري محمّد -صلى الله عليه وسلم- را در خانة ابو طالب بعهده گرفت و او را مانند فرزندانش دوست مي‌داشت. برخي از راويان اين روايت همچون متن آن، ناشناخته و مطعون‌اند. مثلاً در بارة علي بن معلّي نوشته‌اند:** «فهو مجهول الحال»**[[56]](#footnote-56)! همچنين در بارة درست بن ابي منصور، علماي رجال گفته‌اند که وي واقفي مذهب بوده است[[57]](#footnote-57). روشن است که اشخاص خردمند و درست باور نمي‌توانند راوي چنين آثاري باشند.**

1. **شيخ کليني در همان «باب مولد النبي -صلى الله عليه وسلم-» از اصول کافي روايتي در بارة معراج رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- آورده که سنداً و متناً ناموثّق شمرده مي‌شود. روايت مزبور بدينگونه در اصول کافي نقل شده است:**

«عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد الجوهري، عن علي بن أبي حمزة قال: سأل أبو بصير أبا عبد الله -عليه السلام- وأنا حاضر فقال جعلت فداک کم عرج برسول الله -صلى الله عليه وسلم-؟ فقال مرتين فأوقفه جبرئيل موقفا، فقال له: مکانک يا محمد! فلقد وقفت موقفا ما وقفه ملک قط ولا نبي، إن ربک يصلي! فقال يا جبرئيل و کيف يصلّي؟! قال: يقول: سبوح قدوس أنا رب الملائکة والروح، سبقت رحمتي غضبي. فقال: اللهم عفوک عفوک. قال: وکان کما قال الله: قاب قوسين أو أدني الحديث».**[[58]](#footnote-58)**

**يعني: «گروهي از ياران ما از احمد بن محمّد جوهري و او از علي بن أبي حمزه شنيده که گفت: أبو بصير از امام ابو عبدالله صادق -عليه السلام- پرسيد و من در آنجا حضور داشتم. گفت: فدايت شوم پيامبر خدا -صلى الله عليه وسلم- را چند بار به معراج بردند؟ امام صادق پاسخ داد: دو بار! و جبرئيل او را در ايستگاهي متوقّف کرد و گفت اي محمّد در جايت بايست، اينک در مقامي ايستاده‌اي که هرگز هيچ فرشته و پيامبري در آنجا توقّف نکرده است. همانا خداي تو نماز مي‌گزارد! پيامبر پرسيد: اي جبرئيل چگونه نماز مي‌گزارد؟! گفت: مي‌گويد: بس پاک و منزّه (هستم) من خداوندگار فرشتگان و روح هستم، رحمت من بر خشمم پيشي گرفته است. پيامبر گفت: خداوندا از تو درخواست عفو دارم، از تو درخواست عفو دارم، امام صادق گفت: و چنان بود که خدا (در قرآن) فرموده است: کان قاب قوسين او ادني = فاصله‌اش (به خدا) باندازة دو کمان يا نزديک‌تر بود...».**

**يکي از راويان اين خير چنانکه ملاحظه شد «قاسم بن محمّد جوهري» است. علاّمة مامقاني - رجال‌شناس معروف شيعي - در بارة وي مي‌نويسد:**

«فالرجل إما واقفي غير موثق أو مجهول الحال وقد رد جمع من الفقهاء روايته، منهم المحقق في المعتبر»**.[[59]](#footnote-59)**

**يعني: «اين مرد بقولي واقفي مذهب است و بقولي احوالش شناخته نيست (در هر صورت) گروهي از فقهاء روايت وي را رد کرده‌اند که از جملة ايشان، محقّق حلّي در کتاب المعتبر است».**

**متن روايت نيز از چند جهت ايراد دارد. اوّل آنکه ظاهر روايت، خداي سبحان را در جايگاه معيني نشان مي‌دهد با اينکه خداوند هيچگاه در مکان محاط نمي‌شود بلکه به نص قرآن بر همه چيز محيط است:**

**﴿أَلَآ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَيۡءٖ مُّحِيطُۢ ٥٤﴾ [فصلت: 54].**

**دوّم آنکه نمازگزاردن خدا، امري نامعقول و خرافي است. سوّم آنکه در آية «فکان قاب قوسين او ادني» از فاصلة فرشتة وحي با پيامبر سخن رفته است، نه از فاصلة پيامبر با خدا! چنانکه سياق آيات دلالت بر آن دارد و مي‌فرمايد:**

**﴿عَلَّمَهُۥ شَدِيدُ ٱلۡقُوَىٰ ٥ ذُو مِرَّةٖ فَٱسۡتَوَىٰ ٦ وَهُوَ بِٱلۡأُفُقِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٧ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ٨ فَكَانَ قَابَ قَوۡسَيۡنِ أَوۡ أَدۡنَىٰ ٩﴾ [التحریم: 5-9].**

**«او را (فرشته‌اي) که نيروهاي سخت داشت آموزش داد. (فرشته‌اي) پرتوان که در افق بالاتر ايستاد. سپس نزديک شد و فرود آمد. پس فاصله‌اش باندازة دو کمان يا نزديک‌تر بود».**

**بنابراين، تفسيري که در روايت آمده موافق با قرآن نيست و موجب رفع اعتماد از روايت مي‌‌شود.**

1. **در اصول کافي در** «باب ما عند الأئمه من سلاح رسول الله -صلى الله عليه وسلم- ومتاعه» **داستان خري آمده بنام «عفير» و شيخ کليني ماجراي مضحکي در بارة اين خر نقل مي‌‌کند و بدون آنکه سندش را بياورد مي‌نويسد:**

«روي أن أمير المؤمنين -عليه السلام- قال: إن ذلک الحمار کلم رسول الله -صلى الله عليه وسلم- فقال: بأبي أنت وأمي إن أبي حدثني عن أبيه، عن جده، عن أبيه أنه کان مع نوح في السفينه فقام إليه نوح فمسح علی کفله ثم قال: يخرج من صلب هذا الحمار حمار يرکبه سيد النبيين وخاتمهم، فالحمد لله الذي جعلني ذلک الحمار»**.[[60]](#footnote-60)**

**يعني: «روايت شده که امير مؤمنان -عليه السلام- فرمود که آن خر، با رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- به سخن در آمد و گفت پدر و مادرم فدايت شود! همانا پدرم از پدرش و او از جدّش و او از پدرش براي من حديث آورد که پدر جدِّ ما با نوح در کشتي همراه بود و نوح برخاسته دستي به کفل او کشيد و گفت: از پشت اين خر، خري در آيد که سرور پيامبران و آخرين ايشان بر آن سوار شود، پس خدا را سپاس که مرا همان خر قرار داده است».!**

**چنانکه ملاحظه مي‌‌شود اين روايت، مرسل و مقطوع است و معلوم نيست چه کس اين افسانة غريب را ساخته و براي شيخ کليني نقل کرده است و شگفت از کليني که آن را باور داشته و در کتابي که بقول خود، آن را از «آثار صحيح» فراهم آورده، گنجانيده است!**

**کسي نمي‌‌داند که اين جماعت خران، چگونه حديث نوح -عليه السلام- را در خاطر نگاهداشته‌اند و به يکديگر رسانده‌اند؟! و نيز بر کسي معلوم نيست که خران، هر يک چند صد سال عمر کرده‌‌اند که از روزگار پيامبر اسلام -صلى الله عليه وسلم- تا زمان نوح -عليه السلام- را تنها در پنج نسل گذرانده ‌اند؟! سخن گفتن آخرين خر، به زبان فصيح عربي و نقل حديث بصورتي که محدّثان گزارش مي‌‌نمايند، نيز از عجائب است! من گمان مي‌کنم کسي با کليني سر شوخي داشته و اين افسانة خنده‌ آور را براي او حکايت کرده است.**

1. **شيخ کليني در «باب مولد ابي جعفر محمد بن علي الثاني» از اصول کافي حديث غريب ديگري آورده است بدين صورت:**

«علي بن إبراهيم، عن أبيه قال: استأذن علی أبي جعفر -عليه السلام- قوم من أهل النواحي من الشيعه فأذن لهم فدخلوا فسألوه في مجلس واحد عن ثلاثين ألف مسألة فأجاب -عليه السلام- وله عشر سنين»**.[[61]](#footnote-61)**

**يعني: «علي بن ابراهيم از پدرش روايت کرده است که گفت: گروهي از شيعيان از شهرهاي دور آمدند و از ابو جعفر دوّم (امام جواد -عليه السلام-) اجازة ورود خواستند. ايشان بدان‌ها اجازه داد و بر او وارد شدند و در يک مجلس، سي هزار مسئله از وي پرسيدند و همه را پاسخ داد در حالي که ده سال داشت»!**

**اين روايت از حيث سند، مقطوع است زيرا پدر علي بن ابراهيم که ابراهيم بن هاشم قمّي باشد معلوم نيست اين حکايت را از چه کسي شنيده؟ بويژه که به حضور خود در آن مجلس نيز اشاره‌‌اي نمي‌کند. امّا متن روايت بوضوح بر دروغ بودنش دلالت دارد! زيرا چگونه مي‌‌شود که در يک مجلس، به سي هزار مسأله پاسخ داد؟ گيرم که جواب مسائل بر امام جواد -عليه السلام- آسان بوده ولي پرسش ‌کنندگان چگونه توانسته‌‌اند از سي هزار مسأله در يک مجلس (في مجلس واحد) سؤال کنند؟ مگر آن مجلس چند شبانه ‌روز به طور انجاميده است؟!**

1. **شيخ کليني در «کتاب فضل القرآن» از اصول کافي روايتي بدين صورت آورده است:**

«علي بن الحکم عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله -عليه السلام- قال: أن القرآن الذي جاء به جبرئيل -عليه السلام- إلی محمد -صلى الله عليه وسلم- سبعه عشر ألف آيه»**.[[62]](#footnote-62)**

**يعني: «علي بن حکم از هشام بن سالم از امام ابو عبدالله صادق -عليه السلام- روايت کرده که گفت: قرآني که جبرئيل براي محمّد -صلى الله عليه وسلم- آورد هفده هزار آيه بود».!**

**مي‌‌دانيم که آيات شريفة قرآن -چنانکه در ميان ما است- به هفت هزار آيه نمي‌‌رسد و اگر روايت اصول کافي را صحيح بپنداريم بايد بيش از نيم قرآن، حذف شده باشد! و اين قول، بکلي باطل و بي‌‌اساس است زيرا با وعدة الهي مخالفت دارد که مي‌فرمايد:**

**﴿**إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩**﴾ [الحجر: 9].**

**«ما خود اين ذکر را فرو فرستاديم و ما خود نگاهبانش هستيم».**

**و روايت مشهور از علي -عليه السلام- نيز وارد شده که رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- فرمود:** «جميع آيات القرآن سته آلاف آيه ومائتا آيه وست وثلاثون آيه»**.[[63]](#footnote-63) يعني: «آيات قرآن بر روي هم، شش هزار و دويست و سي و شش آيه است».**

**امّا آنچه برخي از شارحين اصول کافي احتمال داده‌‌اند که شايد اختلاف روايت کافي با مصحف کنوني بدليل شمارش آيات باشد، احتمالي ناموجّه است زيرا لازم مي‌‌آيد که امام صادق -عليه السلام- هر آيه ‌اي از مصحف موجود را تقريباً سه آيه به شمار آورده باشد و بطلان اين محاسبه روشن است. علاوه بر آنکه با حديث نبوي مخالفت دارد. ضمناً در سند اصول کافي انقطاع و افتادگي ديده مي‌شد زيرا علي بن حکم، با کليني معاصر نبوده است.**

1. **شيخ کليني در اصول کافي ضمن «باب النوادر» از کتاب التوحيد مي‌‌نويسد:**

«محمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن الحسين بن الحسين، عن بکر بن صالح، عن الحسن بن سعيد، عن الهيثم بن عبد الله، عن مروان بن صباح قال قال أبو عبد الله -عليه السلام-: إن الله خلقنا فأحسن صورنا وجعلنا عينه في عباده، ولسانه الناطق في خلقه، ويده المبسوطه علی عباده بالرأفه والرحمة، ووجهه الذي يؤتي منه، وبابه الذي يدل عليه، وخزانه في سمائه وأرضه، بنا أثمرت الأشجار، وأينعت الثمار، وجرت الأنهار، وبنا ينزل غيث السماء، وينبت عشب الأرض، وبعبادتنا عبد الله ولو لا نحن ما عبد الله»**[[64]](#footnote-64)**

**يعني: «محمّد بن ابي عبدالله، از محمّد بن اسماعيل، از حسين بن حسن، از بکر بن صالح، از حسن به سعيد، از هيثم بن عبدالله، از مروان بن صالح روايت کرده که امام صادق -عليه السلام- گفت: خداوند ما را آفريد و صورت‌هاي ما را نيکو ساخت، و ما را در ميان بندگانش چشم خود قرار داد، و در ميان خلقش زبان گوياي خود کرد، و ما را دست گشودة مهر و رحمتش بر بندگان خود نمود، و ما را چهرة خويش قرار داد که از آن سو بدو گرايند و بابي ساخت که بر او دلالت مي‌کند، و ما را خزانه‌داران خود در آسمان و زمينش کرد، به سبب ما درختان ميوه مي‌آورند، و ميوه‌ها به پختگي مي‌رسند، و رودها جاري مي‌شوند، و به سبب ما باران آسمان مي‌ريزد، و گياه زمين مي‌رويد، و به عبادت ما، خدا پرستش مي‌شود و اگر ما نبوديم، خدا پرستيده نمي‌شد».!**

**اوّلاً در سند اين روايت، اشخاص مجهول و ناموثّقي ديده مي‌شوند مانند «مروان بن صباح» که مامقاني در بارة وي مي‌نويسد:** «ليس له ذکر في کتب الرجال»**[[65]](#footnote-65)! «از اين شخص، هيچ نام و نشاني در کتاب‌ها رجال نيامده است»! يا «بکر بن صالح» که يکي از نامورترين دانشمندان اماميه يعني علاّمة حلّي نسبت به وي گفته است:** «ضعف جدّا، کثير التفرد بالغرائب»**[[66]](#footnote-66)! «اين شخس جداً ضعيف است و آثار غريب بسياري (از امامان) نقل کرده که ديگران آن‌ها را گزارش ننموده‌اند».**

**ثانياً از حيث متن، برخي از بخش‌هاي روايت مذکور، صريحاً برخلاف قرآن است. مثلاً در اين روايت آمده که:** «خزانه في سمائه وأرضه» **«خدا ما را خزانه‌داران خود در آسمان و زمينش قرار داد» با آنکه در قرآن مجيد مي‌فرمايد:**

**﴿**قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ**﴾ [الأنعام: 50].**

**«بگو به شما نمي‌گويم که خزائن خدا نزد من است».**

**يا در اين روايت مي‌خوانيم: لو لا نحن ما عبدالله «اگر ما (آل محمّد -عليه السلام-) نبوديم، خدا پرستيده نمي‌شد»! آيا انبياء پيشين، پرستندگان خدا نبودند؟ در حالي که خداوند در قرآن مي‌فرمايد:**

**﴿**وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِمۡ فِعۡلَ ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِۖ وَكَانُواْ لَنَا عَٰبِدِينَ ٧٣**﴾ [الأنبیاء: 73].**

**«به آنان کارهاي نيک و بر پا داشتن نماز و دادن زکات را وحي کرديم و آن‌ها پرستندگان ما بودند».**

**يعني: «به آنان کارهاي نيک و بر پا داشتن نماز و دادن زکات را وحي کرديم و آن‌ها پرستندگان ما بودند». پس چگونه بر چنين روايت غلوآميزي مي‌توان اعتماد نمود و آن را از «آثار صحيح امامان» شمرد؟**

1. **شيخ کليني در** «روضة الکافي» **ذيل عنوان** «حديث الحوت علی أي شيء هو»**؟ مي‌نويسد:**

«محمد عن أحمد، عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - قال: سالته عن الأرض علی أي شيء هي؟ قال: علی حوت! قلت: فالحوت علی أي شيء هو؟ قال: علی الماء. قلت: فالماء علی أي شيء هو؟ قال: علی صخره! قلت: فعلی أي شيء الصخره؟ قال: علی قرن ثور أملس! قلت: فعلی أي شيء الثور؟ قال: علی الثري! قلت: فعلی أي شيء الثري؟ فقال: هيهات، عند ذلک ضل علم العلماء».**[[67]](#footnote-67)**

**يعني: «محمّد از احمد، از ابن محبوب، از جميل بن صالح، از آبان بن تغلب روايت کرده که گفت: از ابو عبدالله صادق - -عليه السلام- - پرسيدم زمين بر چه چيز تکيه دارد؟ گفت: بر ماهي! گفتم: ماهي بر چه چيز تکيه دارد؟ گفت: بر آب، گفتم: آب بر چه چيز تکيه دارد؟ گفت: بر سنگ سخت! گفتم: سنگ سخت بر چه چيز تکيه دارد؟ گفت: بر شاخ گاو نرم تن! گفتم: گاو بر چه چيز تکيه دارد؟ گفت: بر خاک نمناک! گفتم: خاک نمناک بر چه چيز تکيه دارد؟ گفت: هيهات، در اينجا دانش دانشمندان گم گشته است»!**

**خرافي بودن متن اين روايت روشن است و نيازي به نقد آن نيست.**

**شيخ کليني در** «روضة الکافي» **روايت ديگري آورده که با روايت پيشين پيوند دارد و «علت وقوع زلزله در زمين» را توضيح مي‌دهد، روايت مزبور چنين است:**

«علي بن محمد، عن صالح، عن بعض أصحابه، عن عبد الصمد بن بشير، عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - قال: إن الحوت الذي يحمل الأرض أسر في نفسه أنه إنما يحمل الأرض بقوته! فأرسل الله تعالی إليه حوتا أصغر من شبر وأکبر من فتر، فدخلت في خيا شيمه، فصعق فمکث بذلک أربعين يوما ثم إن الله عز وجل راف به ورحمه وخرج. فإذا أراد الله -جل وعز- بأرض زلزله بعث ذلک الحوث إلی ذلک الحوث فإذا راه اضطرب فتزلزلت الأرض»**.[[68]](#footnote-68)**

**يعني: «علي بن محمّد از صالح، از برخي يارانش، از عبدالصّمد بن بشير، از ابو عبدالله صادق -عليه السلام- روايت کرده که گفت: همانا آن ماهي که زمين را حمل مي‌کند، اين فکر در ضميرش گذشت که وي با نيروي خود به حمل زمين مي‌پردازد! پس خداي تعالي ماهي (کوچکي) به سويش فرستاد که از يک وجب کوچک‌تر و از فاصلة ميان انگشت شست و سبّابه بزرگ‌تر بود. آن ماهي کوچک بدرون بيني وي رفت و او غش کرد. پس، چهل روز در بيني وي ماند آنگاه خداوند بزرگ بر ماهي حامل زمين، رأفت و رحمت آورد و ماهي کوچک از بيني او بيرون شد. و هر گاه که خداي عزّوجلّ بخواهد تا در زمين زلزله‌اي پديد آيد همان ماهي کوچک را به سوي ماهي بزرگ مي‌فرستد و چون ديده‌اش بر او افتد، بر خود مي‌لرزد و در زمين زلزله پديد مي‌آيد».!**

**هر چند اين روايت مانند روايت پيشين نياز به تحقيق ندارد! ولي يادآور مي‌شويم که معلوم نيست «صالح» روايت مذکور را از چه کسي شنيده است. زيرا تعبير «بعض أصحابه» در سند اين حديث، از مجهول بودن راوي آن حکايت مي‌کند.**

1. **شيخ کليني در «روضة کافي» آورده است:**

«عنه (علي بن محمد) عن صالح، عن الوشاء، عن کرّام، عن عبد الله بن طلحه قال سألت أبا عبد الله - -عليه السلام- - عن الوزغ[[69]](#footnote-69)! فقال: رجس وهو مسخ کله! فإذا قتلته فأغتسل. فقال: إن أبي کان قاعدا في الحجر ومعه رجل يحدثه فإذا هو بوزغ يولول بلسانه، فقال أبي للرجل: أتدري ما يقول هذا الوزغ؟ قال: لا علم لي بما يقول. قال: فإنه يقول: والله لئن ذکرتم عثمان بشتيمه لأشتمن عليا حتی يقوم من هيهنا! قال: وقال أبي: ليس يموت من بني أميه ميت إلا مسخ وزغا ... الحديث»!**[[70]](#footnote-70)**

**يعني: «از علي بن محمّد، از صالح، از وشّاء، از کرّام، از عبدالله بن طلحه روايت شده که گفت: از ابو عبدالله صادق - -عليه السلام- - در بارة مارمولک (چلپاسه) پرسيدم. گفت: پليد است و همة انواعش از حيواناتي به شمار مي‌روند که مسخ شده‌اند! پس چون آن را کشتي غسل کن! سپس امام صادق گفت: پدرم در حجر اسماعيل نشسته بود و مردي با وي بود که با پدرم صحبت مي‌کرد، ناگاه مارمولکي را ديد که با زبانش صدايي بر مي‌آورد، پدرم به آن مرد گفت: آيا مي‌داني که اين مارمولک چه مي‌گويد؟ آن مرد پاسخ داد: خير، نمي‌دانم چه مي‌گويد. پدرم گفت: او مي‌گويد: بخدا قسم اگر عثمان را دشنام دهيد تا هنگامي که اين مرد (امام باقر) از اينجا برخيزد، من علي -عليه السلام- را دشنام خواهم داد! آنگاه (امام صادق) گفت، پدرم فرمود: هيچ يک از بني اميه نمي‌ميرد مگر آنکه بصورت مارمولکي مسخ مي‌شود ...»!!**

**در سند اين روايت، نام «کرام» برده شده که همان «عبدالکريم بن عمرو» باشد و بقول نجاشي در کتاب رجالش، واقفي مذهب بوده است[[71]](#footnote-71) (هر چند مامقاني از او دفاع مي‌نمايد). راوي ديگر آن، عبدالله بن طلحه است که مامقاني درباره‌اش مي‌نويسد:** «لم نقف فيه علی مدح يدرجه في الحسان»**. [[72]](#footnote-72)**

**يعني: «در کتب رجال به ستايشي از او واقف نشده‌ايم که وي را در درجة حسان (راويان امامي مذهب و ممدوح) قرار دهد». متن روايت دلالت دارد بر اينکه مارمولک، ناصبي و دشمن امير المؤمنين -عليه السلام- است! اما به درجه‌اي از فهم و ادراک نائل شده که عقايد آدميان را مي‌داند و بر مسائل تاريخي با آن‌ها به مجادله بر مي‌خيزد و در قضية خلافت، از عثمان بن عفان جانبداري مي‌کند! البته وجود اين روايت نبايد ماية شگفتي شود زيرا هنگامي که قرار است الاغ، محدّث باشد، مارمولک هم بايد مورّخ و متکلّم به شمار آيد!**

1. **شيخ کليني در «اصول کافي» در** «باب مجالسه أهل المعاصي» **روايتي آورده که سند آن بلحاظ علم رجال، بي‌اشکال است[[73]](#footnote-73) ولي متن حديث با قرآن مجيد سازگاري ندارد و بايد بطلان آن اعلام گردد بويژه که برخي از «اعلام»[[74]](#footnote-74) بدان استناد و استدلال نموده‌اند. متن حديث بشرح زير است:**

«محمد بن يحيی، عن محمد بن الحسين، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن داوود بن سرحان، عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - قال رسول الله - -صلى الله عليه وسلم- - إذا رأيتم أهل الريب والبدع من بعدي فأظهروا البرائة منهم وأکثروا من سبئهم والقول فيهم والوقيعه وبا هتوهم کيلا يطمعوا في الفساد في الإسلام ويحذرهم الناس ولا يتعلموا من بدعهم، يکتب الله لکم بذلک الحسنات ويرفع لکم به الدرجات في الآخره»**.[[75]](#footnote-75)**

**يعني: «محمّد بن يحيي، از محمّد بن حسين، از احمد بن محمّد بن ابي نصر، از داوود بن سرحان از ابو عبدالله صادق روايت کرده است که گفت رسول خدا - -صلى الله عليه وسلم- - فرمود: پس از من هنگامي که اهل شک و بدعت را ديديد بيزاري خود را از آن‌ها آشکار کنيد و دشنام بسيار بدان‌ها دهيد و در بارة آنان بدگويي کنيد و به ايشان بهتان زنيد تا نتوانند به فساد در اسلام طمع بندند و در نتيجه، مردم از آنان دوري گزينند و بدعت‌هاي ايشان را نياموزند (که اگر چنين کنيد) خداوند براي شما در برابر اين کار، نيکي‌ها نويسد و درجات شما را در آخرت بالا برد»!!**

**شک نيست که اهل بدعت، سزاوار سرزنش و نکوهش هستند ولي بهتان زدن به ايشان شرعاً و عقلاً جايز نيست چرا که اولاً قرآن مجيد مي‌فرمايد:**

**﴿وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَ‍َٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ﴾ [المائدة: 8].**

**«دشمني با گروهي، شما را به بي‌عدالتي در بارة آن‌ها وادار نکند».**

**و ثانياً عقل حکم مي‌کند که بهتان زدن به بدعتگذاران از عاقبت نيکي برخوردار نخواهد بود زيرا ممکن است دير يا زود، نادرستي آن بهتان آشکار شود، و ماية رسوايي بهتان زننده را فراهم آورد و اعتماد از ديگر سخنان او نيز برخيزد و در نتيجه، کار به زيان اهل حق و به سود اهل بدعت تمام شود. بعلاوه، دشنام دادن به مخالفان و بدعتگذاران موجب مي‌شود که آن‌ها نيز به اهل حق و مقدّسات آن‌ها اهانت ورزند چنانکه در قرآن کريم مي‌خوانيم:**

**﴿وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖۗ﴾ [الأنعام: 108].**

**«کساني را که (مشرکان) جز خدا مي‌خوانند دشنام مدهيد زيرا که ايشان نيز ستمگرانه و ناآگاهانه به خدا دشنام مي‌دهند».!**

**ناگفته نماند که برخي از شارحان کافي، عبارت «باهتوهم» را چنين تفسير نموده‌اند که «با دليل و برهان، بدعتگذاران را حيران سازيد» ولي اين معنا با لغت عرب، سازگاري ندارد زيرا هر چند فعل ثلاثي مجرد «بهت» بمعناي: دهش و سکت متحيرا (مدهوش و حيرت زده خاموش شد) آمده است ولي اين فعل، چون به باب «مفاعله» رود و بصورت «باهت» در آيد بمعناي:** «حيرة وأدهشه بما يفتری عليه من الکذب» **بکار مي‌رود يعني: «با دروغي که به او بست، وي را حيرت زده و مدهوش ساخت»[[76]](#footnote-76)! آري، با دروغ بستن به بدعتگذاران، نمي‌توان از اسلام دفاع کرد و از پاداش خداوندي بهره‌مند شد بلکه با برهان و دليل بايد به اين امتياز دست يافت که** «الغايات لا تبرر الوسائط»! **«هدف‌ها، وسيله‌ها را توجيه نمي‌کنند»!**

**در اينجا به نقد کتاب کافي با همين ده نمونه بسنده مي‌کنيم و به ديگر کتب مشهور حديث مي‌پردازيم.**

**\*\*\***

6  
شيخ صدوق و کتابهايش

**ابو جعفر محمّد بن علي بن حسين بن بابويه قمّي، مشهور به شيخ صدوق (متوفّي در سال 381 ه‍. ق) از بزرگان اماميه و از محدّثان معروف به شمار مي‌رود. دانشمندان و رجال شناسان شيعه در آثار خود خود، وي را بسيار ستوده‌اند. نجاشي در کتاب رجالش در بارة وي مي‌نويسد:**

«شيخنا وفقيهنا ووجه الطائفة بخراسان...؟»**[[77]](#footnote-77)**

**«او شيخ و فقيه ما و آبروي طائفة (اماميه) در خراسان است...؟»**

**علامه حلّي (حسن بن يوسف بن مطهّر) در بارة وي مي‌نويسد:**

«کان جليلاً حافظ للأحاديث، بصيرا بالرجال ناقدا للأخبار، لم يرفي القميين مثله في حفظه وکثرة علمه»**[[78]](#footnote-78)....**

**«او بزرگ مرتبه و حافظ احاديث و آگاه از رجال حديث و ناقد اخبار بود و در ميان علماي قم همانندش در حفظ حديث و فراواني دانش ديده نشده است».**

**محمّد باقر مجلسي در بارة وي مي‌نويسد:**

«من عظماء القدماء التابعين لآثار الأئمة النجباء الذين لا يتبعون الآراء والأهواء»**[[79]](#footnote-79)**

**«از بزرگان پيشينيان است که از آثار امامان بزرگوار پيروي مي‌نموده‌اند و از کساني است که در پي آراء شخصي و دلخواه نفي بر نيامده‌اند».**

**مامقاني در بارة وي مي‌نويسد:**

«شيخ من مشايخ الشيعة، ورکن من أرکان الشريعة، رئيس المحدثين والصدوق فيما يرويه عن الأئمة -عليه السلام-»**[[80]](#footnote-80)**

**«او بزرگي از بزرگان شيعه و پايه‌اي از پايه‌هاي شريعت بود، سرآمد محدّثان شمرده مي‌شود و در آنچه از امامان - -عليه السلام- - گزارش مي‌کند بسي راستگو و مورد اعتماد است».**

**ديگر دانشمندان اماميه نيز در آثارشان از او تمجيد فراوان نموده‌اند.**

**علاّمة حلّي در** «خلاصة الأقوال» **سيصد کتاب از آثار وي را ياد مي‌کند که برخي از آن‌ها همچون «مدينه العلم» به ما نرسيده است.**

**در اينجا ما از ميان کتبي که شيخ صدوق بجاي نهاده چند کتاب را برگزيده‌ايم و از هر کدام گواهي مي‌آوريم. کتاب‌هاي مزوبر عبارتند از:**

1. **من لا يحضره الفقيه**
2. **الخصال**
3. **معاني الاخبار**
4. **کمال‌الدين و تمام النعمه**
5. **صفات الشيعه**
6. **عقاب الاعمال**
7. **عيون اخبار الرضا**

**جامع‌ترين کتابي که از ابن بابويه در دسترس ما قرار دارد کتاب** «من لا يحضره الفقيه» **است. اهميت اين کتاب از آنروست که شيخ صدوق کوشيده تا احاديث صحيح و کاملاً مطمئن را در آن فراهم آورد و لذا در آغاز کتابش مي‌نويسد:**

«لم أقصد فيه قصد المصنفين في إيراد جميع ما رووه، بل قصدت إلی إيراد ما أفتي به وأحکم بصحته وأعتقد فيه أنه حجه فيما بيني وبين ربي»**.[[81]](#footnote-81)**

**يعني: «در اين کتاب آهنگ آن نکردم که همانند ديگر مصنّفان، هر چه روايت نموده‌اند بياورم، بلکه قصد آن کردم تا چيزهايي را گزارش نمايم که بدانها فتوي مي‌دهم و بدرستي آن‌ها حکم مي‌کنم و عقيده دارم که حجّت ميان من و خداوند من است».**

**هر چند در کتب شيخ صدوق، روايت صحيح و موثّق يافت مي‌شود ولي متأسفانه کتاب‌ها و آثاري وي، از اخبار نادرست و باطل نيز خالي نيستند که نمونه‌هايي از آن‌ها را به نظر خوانندگان ارجمند مي‌رسانيم.**

**\*\*\***

7  
نقد احاديث شيخ صدوق

1. **در کتاب** «من لا يحضره الفقيه» **که شيخ صدوق، صحّت تمام احاديث آن را ضمانت نموده ضمن «کتاب الصوم» آمده است که ماه رمضان هميشه سي روز تمام خواهد بود و هيچگاه از سي روز کمتر نمي‌شود! روشن است که اين حکم، با امر محسوس و مشهود مخالفت دارد، چه بارها در آغاز و انجام ماه رمضان، هزاران تن هلاک را رؤيت کرده‌اند و تعداد روزهاي ماه را بيست و نه روز يافته‌اند. روايت مزبور به صورت‌هاي گوناگون، از جمله به شکل‌هاي زير در** «من لا يحضره الفقيه» **ديده مي‌شود:**

**\*** «في رواية محمّد بن سنان عن خذيفة بن منصور عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - قال: شهر رمضان ثلاثون يوما لا ينقص أبدا»**.[[82]](#footnote-82)**

**يعني: «در روايت محمّد بن سنان از حذيفه بن منصور از امام ابو عبدالله صادق - -عليه السلام- - آمده که گفت: ماه رمضان سي روز است و هيچ گاه کمتر از آن نمي‌شود»!**

**\*\*** «وفي رواية حذيفة بن منصور عن معاذ بن کثير ويقال له معاذ بن مسلم الهراء عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - قال: شهر رمضان ثلاثون يوما لا ينقص والله أبدا»**.[[83]](#footnote-83)**

**يعني: «در روايت حذيفه بن منصور، از معاذ بن کثير (که معاذ بن مسلم هرّاء نيز به او گفته مي‌شود) از امام صادق - -عليه السلام- - آمه است که گفت: ماه رمضان سي روز است، سوگند بخدا که هرگز کمتر از آن نمي‌شود»!**

**\*\*\*** «روي عن ياسر الخادم قال: قلت للرضا - -عليه السلام- - هل يکون شهر رمضان تسعة وعشرين يوما؟ فقال: إن شهر رمضان لا ينقص من ثلاثين يوما أبدا»**.[[84]](#footnote-84)**

**يعني: «از ياسر خادم، روايت شده که به امام رضا - -عليه السلام- - گفتم: آيا ماه رمضان بيست و نه روز مي‌شود؟ گفت: همانا ماه رمضان هيچگاه از سي روز کمتر نمي‌شود»!**

**غلط بودن اين احاديث، بر عالم و عامي آشکار است و به تحقيق در اسناد آن‌ها نياز نيست (بويژه که شيخ صدوق، اسناد رواياتش را در من لايحضره الفقيه نياورده و غالباً به ذکر راوي نخستين بسنده مي‌کند).**

1. **شيخ صدوق در کتاب** «من لا يحضره الفقيه»ضمن«باب المعايش والمکاسب» **آورده است:**

«وقال (الصادق) -عليه السلام- لأبي الربيع الشامي: لا تخالط الأکراد فإن الأکراد حي من الجن کشف الله عز وجل عنهم الغطاء»**[[85]](#footnote-85)!**

**يعني: «امام صادق - -عليه السلام- - به ابو ربيع شامي گفت: با کردها آميزش مکن زيرا که کردها طايفه‌اي از جن هستند که خداوند عزوجل پرده از آن‌ها برداشته است[[86]](#footnote-86)!**

**شک نيست که اين روايت، ساختگي و دروغ است زيرا قرآن مجيد حکم مي‌کند که همة افراد بشر به يک اصل و ريشه بر مي‌گردند و همه، فرزندان آدم‌اند چنانکه مي‌خوانيم:**

**﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ ١٣﴾ [الحجرات: 13].**

**«هان اي مردم؛ ما شما را از مرد و زني آفريديم و نژادها و دسته‌هاي گوناگون قرار داديم تا يکديگر را بشناسيد (ولي بدانيد که) گرامي‌ترين شما نزد خدا کسي است که از تقواي بيشتري برخوردار باشد همانا خدا از احوال همه آگاه و با خبر است».**

**برخي از شارحان کتاب** «من لا يحضره الفقيه» **گفته‌اند که: چون کردها اخلاق و رفتار ناپسندي داشتند از اين‌رو امام صادق -عليه السلام- در اين حديث آنان را به طائفه‌اي از جن تشبيه نموده است که بصورت انسان ظاهر شده‌اند! ولي اوّلاً حديث مزبور، از «أدات تشبيه» شوند. ثالثاً تشبيه طائفة بزرگي چون کردها به جن با آنکه افراد پاک و متقي در ميان ايشان فراوان است، هرگز در شأن يک امام و رهبر جامعة اسلامي نيست. بنابراين توجيه اين حديث ساختگي، بي‌فايده بنظر مي‌رسد و بايد آن را به کنار نهاد.**

1. **شيخ صدوق در کتاب** «من لا يحضره الفقيه» **در ضمن مسائل مربوط به** «صلاة الجمعة» **روايتي از امام صادق - -عليه السلام- - آورده که نشان مي‌دهد خطبة نماز جمعه، بايد بعد از نماز برگزار شود! پيداست که اين روايت درست نيست زيرا با اجماع مسلمانان (از شيعه و سنّي) و روايات فراوان از سوي هر دو دسته، مخالفت دارد. ابن بابويه مي‌نويسد:**

«وقال أبو عبد الله - -عليه السلام- - أول من قدم الخطبة علی الصلوة يوم الجمعة عثمان لأنه کان إذا صلي لم يقف الناس علی خطبتة وتفرقوا وقالوا ما نصنع بمواعظه وهو لايتعظ بها وقد أحدث ما أحدث، فلما رأی ذلک قدم الخطبتين علی الصلوة»!**[[87]](#footnote-87)**

**يعني: «امام ابو عبدالله صادق -عليه السلام- گفت: نخستين کس که در روز جمعه، خطبه را بر نماز مقدّم داشت عثمان بود زيرا که چون نماز را مي‌خواند مردم براي شنيدن خطبة او نمي‌ماندند و پراکنده مي‌شدند و مي‌گفتند که موعظه‌هاي وي براي ما چه سودي دارد با آنکه خودش از آن‌ها پند نمي‌گيرد و بدعت‌ها پديد آورده است؟! پس چون عثمان چنين ديد دو خطبه را بر نماز مقدم داشت»!**

**همة شارحان** «من لا يحضره الفقيه» **گفته‌اند که اين روايت خطا و باطل است و صدوق، خطبة نماز عيدين را (که پس از نماز بايد خوانده شود) بجاي خطبة نماز جمعه گمان کرده و به خطا در افتاده است! از امام باقر و صادق - -عليه السلام- - هم روايات متعددي مخالف با اين روايت و فتوي در دست داريم.[[88]](#footnote-88)**

1. **شيخ صدوق (همانند کليني) در کتاب** «من لا يحضره الفقيه» **ضمن فصل مربوط به** «صلوة الآيات» **اسطورة نهنگي را آورده که سبب زلزلة زمين مي‌شود! شيخ مثل ديگر موارد، سند روايتش را حذف کرده است و افسانة مزبور را با اطمينان خاطر به امام صادق -عليه السلام- نسبت مي‌دهد او مي‌نويسد: قال الصادق - -عليه السلام- -** «إن الله تبارک وتعالی خلق الأرض فأمر الحوت فحملتها، فقالت: حملتها بقوتي! فبعث الله عز وجل إليها حوتا قدرفتر فدخلت في منخرها فأضطربت أربعين صباحا. فإذا أراد الله عز وجل أن يزلزل أرضا تراءت لها تلک الحوته الصغيرة فزلزلت الأرض فرقا»**.[[89]](#footnote-89)**

**يعني: «امام صادق -عليه السلام- گفت: همانا خداي تبارک و تعالي زمين را آفريد و به فرمان وي آن ماهي بزرگ (يعني نهنگ) زمين را حمل کرد. پس نهنگ پيش خود گفت که من زمين را به نيروي خويشتن حمل کردم! آنگاه خداوند عزوجل ماهي کوچکي را باندازة فاصلة شست و سبّابه بسويش فرستاد که در بيني وي داخل شد پس چهل روز آن نهنگ، سرگشته و پريشان بود و هر گاه که خداي عزّوجلّ بخواهد در سرزميني زلزله‌اي پديد آورد آن ماهي کوچک بر نهنگ نمايان مي‌شود و نهنگ از ترس وي (مي‌لرزد و) زمين را مي‌لرزاند»!**

**ما قبلاً نظير همين روايت را با مختصر تفاوتي از شيخ کليني آورديم و ظاهراً سند صدوق و کليني مشترک است و ديديم که سند کليني درست نبود. در اينجا اضافه مي‌کنيم که برخي از شارحان کتاب** «من لا يحضره الفقيه» **در مقام دفاع از اين حديث گفته‌اند که امام صادق -عليه السلام- به راوي خبر، پاسخي مناسب با فهم وي داده است! ولي ما اين ادّعا را نمي‌پذيريم زيرا دروغگويي را بر امام -عليه السلام- روا نمي‌شمريم. اگر راوي يا پرسش‌گري براي درک مطلب آماده نباشد، بر امام مسلمين لازمست همچون رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- (در وقتي که از مسئلة «روح» مورد پرسش قرار گرفت) پاسخ گويد:**

**﴿وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا ٨٥﴾ [الإسراء: 85].**

**«اين امر از امور خداوندي است و شما را درک و فهم کامل آن ميسّر نيست، نه آنکه به دروغ افسانه‌اي بسازد و فرهنگ مسلمانان را آلوده سازد!».**

**بنابراين ما حق داريم بعکس شارحان من لا يحضره الفقيه اين قبيل احاديث را اساساً مجعول و نادرست بشماريم و خطّ بطلان بر روي آن‌ها بکشيم.**

1. **شيخ صدوق در کتاب** «الخصال» **در** «باب الثلاثة» **روايتي خرافي تحت عنوان** «ثلاث کن في أمير المومنين -عليه السلام-» **آورده است و مي‌نويسد:** «حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني قال: حدثنا الحسن بن علي العدوي عن عباد بن صهيب [بن عباد] عن أبيه عن جده عن جعفر بن محمد -عليه السلام- قال سأل رجل أمير المؤمنين -عليه السلام- فقال له: أسئلک عن ثلاث هن فيک: أسألک عن قصر خلقک، وعن کبر بطنک، وعن صلع رأسک! فقال أمير المؤمنين -عليه السلام- إن الله تبارک وتعالی لم يخلقني طويلا، ولم يخلقني قصيرا، ولکن خلقني معتدلا، أضرب القصير فأقده، وأضرب الطويل فأقطه. وأما کبر بطني فإن رسول الله -صلى الله عليه وسلم- علمني بابا من العلم ففتح لي ذلک الباب ألف باب فأزدحم العلم في بطني فنفجت عنه عضوي وأما صلع رأسي فمن إدمان لبس البيض ومجالدة الأقران»**[[90]](#footnote-90)!**

**يعني: «خبر داد به ما محمّد بن ابراهيم بن اسحاق طالقاني -که خدا از او خشنود باد- گفت خبر داد به ما، حسن بن علي عدوي، از عباد بن صهيب بن عباد، از پدرش، از جدش، از جعفر بن محمّد -عليه السلام- که گفت مردي از اميرمؤمنان -عليه السلام- سؤال کرد و بدو گفت در بارة سه چيز که در تو است از تو مي‌پرسم: (يکي) از کوتاهي پيکرت مي‌پرسم و (دوّم) از بزرگي شکمت و (سوّم) از ريخته شدن موي جلوي سرت! امير مؤمنان -عليه السلام- پاسخ داد: خداوند تبارک و تعالي مرا دراز نيافريد و نيز کوتاه خلق نکرد بلکه معتدل آفريد (در نتيجه) بر کوتاه قامت ضربه مي‌زنم و او را از طول به دو نيم مي‌کنم و بر دراز قامت ضربه مي‌زنم و او را از عرض به دو نيم مي‌کنم! و امّا بزرگي شکمم (علّتش اينست که) رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- به من بابي از علم آموخت و آن باب، هزار باب را براي من گشود و علم در شکم من ازدحام کرد و از اين‌رو شکمم برآمد! و امّا ريخته شدن موي جلوي سرم، بعلّت بر سر نهادن کلاه خود بمدّت دراز و کارزار با رقيبان است»!**

**اولاً در سند اين حديث، حسن بن علي عدوي، احوالش مجهول است و نام و نشان وي در کتب رجال ديده نمي‌شود. بعلاوه، عباد بن صهيب چنانکه علاّمة حلّي در** «خلاصة الأقوال» **آورده «بتري مذهب» بوده است[[91]](#footnote-91) و برخي او را توثيق نموده و بعضي تضعيفش کرده‌اند چنانکه فاضل مقداد در «التنقيح» بر قول اخير رفته است[[92]](#footnote-92). احوال پدر و جدّ وي هم معلوم نيست لذا خبر مزبور بلحاظ سند، مورد اعتماد و وثوق نمي‌باشد.**

**ثانياً متن خبر، شاهکار خرافه‌پردازي است! بلکه نوعي اهانت و اسائة ادب و امير مؤمنان علي -عليه السلام- در خلال آن صورت گرفته است. آيا حکمت و دانش در شکم آدمي جاي مي‌گيرد که هر کس از علم بيشتري برخوردار باشد شکمش بزرگ‌تر شود؟ شگفت‌آور، توجيه يکي از شارحان حديث است که مي‌گويد: چون دانش و حکمت لذّت‌آور مي‌باشد از اين‌رو علي -عليه السلام- از لذّت علم، چاق مي‌شد، هر چند تن را به رياضت و عبادت‌هاي بسيار وا مي‌داشته است! جناب شارح توجه نداشته که اگر قرار باشد کسي از لذت دانش فربه شود، در آن صورت همة اعضاي بدن وي فربه خواهد شد و پيکري متناسب پيدا مي‌کند نه آنکه تنها شکمش بزرگ گردد! بعلاوه روايت مي‌گويد که علّت بزرگي شکم، ازدحام علوم در آن بوده است نه لذّت روحاني از دانش! راستي چه لزومي دارد که ما اين قبيل احاديث نابخردانه و خرافي را تأويل و توجيه کنيم؟!**

1. **شيخ صدوق در کتاب** «معاني الأخبار» **ضمن** «باب نوادر المعاني» **مي‌نويسد:**

«حدثنا أبي - (رح) قال حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن عيسی، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن محمد بن الفضيل، عن العزرمي قال: کنت مع أبي عبد الله - -عليه السلام- - في الحجر جالسا تحت الميزاب ورجل يخاصم رجلا وأحدهما يقول لصاحبه: والله ما تدري من أين تهب الريح؟ فلما أکثر عليه قال له أبو عبد الله -عليه السلام- فهل تدري أنت من أين تهب الريح؟ قال: لا ولکن أسمع الناس يقولون! فقلت: أنا لأبي عبد الله -عليه السلام- من أين تهب الريح جعلت فداک؟ قال: إن الريح مسجونه تحت هذا الرکن الشامي فإذا أراد الله عز وجل أن يرسل منها شيئا أخرجه أما جنوب فجنوب وأما شمال فشمال، وأما صبا فصبا، وأما دبور فدبور، ثم قال: وآية ذلک إنک لا تزال تری هذا الرکن متحرکا في الشتاء والصيف أبدا الليل مع النهار»**.[[93]](#footnote-93)**

**يعني: «پدرم -که رحمت خدا بر او باد- بما خبر داد و گفت که سعد بن عبدالله بما خبر داد، از احمد بن محمد بن عيسي، از عباس بن معروف، از علي بن مهزيار، از محمد بن الحصين، از محمد بن فضيل، از عزرمي، وي گفت که با ابو عبدالله صادق -عليه السلام- در حجر (اسماعيل) زير ناودان (کعبه) نشسته بودم و مردي با مرد ديگري جدال و گفتگو مي‌کرد و يکي از آن دو به رفيقش گفت: بخدا قسم تو نمي‌داني که باد از کجا مي‌وزد! آن مرد پاسخ داد: نه، ولي در اين باره سخن مردم را مي‌شنوم! در اين هنگام من از امام صادق -عليه السلام- پرسيدم: فدايت شوم باد از کجا مي‌وزد؟ گفت: باد در زير اين رکن شامي (محلّي در خانة کعبه) محبوس است و هنگامي که خداوند عزّوجلّ اراده فرمايد، مقداري از آن را بيرون مي‌فرستد، هر نوع بادي از باد جنوب و شمال و صبا و دبور. سپس گفت: نشانة آنهم اينست که تو پيوسته اين رکن را در زمستان و تابستان هميشه در شب و روز متحرّک مي‌بيني»!**

**اوّلا در سند اين خبر اشکال وجود دارد. محمّد بن الحصين -يکي از راويان آن- احوالش مجهول است. مامقاني در مورد او مي‌نويسد:** «لم أقف علی حاله»**[[94]](#footnote-94)! «بر حالش واقف نشدم» همچنين علامة حلّي در بارة راوي ديگر آن يعني محمّد بن فضيل نوشته است:** «يرمي بالغلو»**[[95]](#footnote-95)! يعني: «او متهم به غلو است»! حديثي را که دو تن -مجهول الحال و غلوکننده- گزارش نموده باشند چگونه مي‌توان مورد اعتماد قرار داد؟!**

**ثانياً باد، هرگز انباني در رکن شامي ندارد که هر وقت خداي متعال اراده کند مقداري از آن را بيرون فرستد! باد، نتيجة اختلاف سطح حرارت در هوا است. هواي گرم به بالا صعود مي‌کند و هواي سرد جاي آن را مي‌گيرد و اين جابجايي، باد را جلوه‌گر مي‌سازد. امروز ديگر کودکان دبستاني نيز اين قبيل مسائل را مي‌دانند و حديث مذکور، جز خرافه‌گويي چيزي به شمار نمي‌آيد. اينک يا بايد گفت که امام صادق -عليه السلام- تنها از احکام مذهبي آگاه بوده‌اند و از رموز طبيعت خبر نداشتند و يا بايد پذيرفت که راويان اين حديث، بر امام صادق -عليه السلام- دروغ بسته‌اند و ما قول دوم را ترجيح داده بر مي‌گزينيم زيرا که حرکت بادها از رکن شامي، در اين خبر به خداي متعال نسبت داده شده است و ما مقام امام صادق -عليه السلام- را اجلّ از آن مي‌دانيم که چنين نسبت دروغي را به خداوند سبحان دهد.**

1. **در کتاب** «کمال الدين وتمام النعمة» **اثر شيخ صدوق، حديث طولاني و غريبي از «سعد بن عبدالله قمّي» نقل شده که ضمن آن، امام حسن عسکري -عليه السلام- در بارة خليفة اوّل و دوّم (ابوبکر و عمر) گفته‌اند:**

«... أسلما طمعا وذلک بأنهما يجلسان اليهود ويستخبر إنهم عما کانوا يجدون في التورية وفي سائر الکتب المتقدمة الناطقة بالملاحم من حال إلی حال من قصة محمد - -صلى الله عليه وسلم- - ومن عواقب أمره، فلما کانت اليهود نذکر أن محمدا يسلط علی العرب کما کان بختنصر سلط علی بني إسرائيل ولابد له من الظفر بالعرب کما ظفر بختنصر ببني إسرائيل غير إنه کاذب في دعواة أنه نبي فأتيا محمداً -صلى الله عليه وسلم- فساعداه**[[96]](#footnote-96)** .... الحديث»

**يعني: «(ابوبکر و عمر) از روي طمع اسلام آوردند زيرا که آن دو با يهود مجالست داشتند و از اطلاعات ايشان در بارة پيش‌بيني‌ها يا ملاحم تورات و ديگر کتب گذشته که در اين امر سخن بميان آورده‌اند، خبرگيري مي‌نمودند و از احوال و ماجراي محمّد -صلى الله عليه وسلم- و سرانجام کار او مي‌پرسيدند. پس چون يهود گفتند که محمّد بر عرب چيره مي‌شود همانگونه که بختنصر (نبوکد نصر، پادشاه بابل) بر بني اسرائيل چيره شد و اين پيروزي حتمي است - جز آنکه محمّد در ادّعاي پيامبري خود دروغگو مي‌باشد! آن دو بسوي محمّد -صلى الله عليه وسلم- آمدند و او را ياري نمودند...»!**

**دربارة اين خبر بايد گفت که:**

**اولاً سند روايت مزبور غيرقابل اعتماد است زيرا در ميان راويان آن از «محمد بن بحر شيباني» ياد شده که ابن الغضائري درباره‌اش گويد: انه ضعيف في مذهبه ارتفاع[[97]](#footnote-97) يعني «او در گزارش حديث ضعيف است و در مذهب وي غلو (نسبت به امامان) وجود دارد» و علامة حلّي نيز در روايت وي توقّف نموده است[[98]](#footnote-98). و همچنين در سند، از «احمد بن مسرور» نام برده شده که اساساً نشاني از وي در کتب رجال ديده نمي‌شود. «احمد بن عيسي بغدادي» نيز شناخته شده نيست و برويهم سند حديث، اعتبار لازم را ندارد.**

**ثانياً متن خبر، مخالف با قرآن کريم است زيرا در خلال آن ادّعا شده که يهود از پيامبر اسلام -صلى الله عليه وسلم- و پيروزي وي خبر مي‌دادند امّا مي‌گفتند که او در ادعاي نبوتش، کاذب است! با آنکه در قرآن مجيد مي‌خوانيم که يهود نشانه‌هاي نبوّت پيامبر -صلى الله عليه وسلم- را در تورات يافته بودند:**

**﴿ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ﴾ [الأعراف: 157].**

**و پيش از نزول قرآن از همراهي با پيامبر موعود (در غلبه بر کفّار) خبر مي‌دادند ولي پس از آمدن وي، کفر ورزيده او را انکار کردند! چنانکه مي‌فرمايد:**

**﴿وَكَانُواْ مِن قَبۡلُ يَسۡتَفۡتِحُونَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَآءَهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِۦۚ﴾ [البقرة: 89].**

**«پيش از اين بر کافران پيروزي مي‌جستند ولي وقتي چيزي را که مي‌شناختند بسويشان آمد، انکارش کردند»!.**

**لذا اين روايت، ساختگي و دروغست و آن را براي تحريک مسلمانان بر ضدّ يکديگر ساخته‌اند.**

1. **در کتاب** «صفات الشيعة» **اثر شيخ صدوق حديثي بدينصورت آمده است:** «الحديث الرابع عشر. قال أبو حمزة وسمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد -عليه السلام- يقول: رفع القلم عن الشيعة بصمه الله وولايته»**.[[99]](#footnote-99)**

**يعني: «حديث چهاردهم، ابو حمزه گفت از ابو عبدالله جعفر بن محمّد (امام صادق) -عليه السلام- شنيدم که مي‌گفت: از نوشتن گناهان شيعه، قلم برداشته شده است (هر گناهي کنند به حساب نمي‌آيد!) بدان سبب که در حفظ و ولايت خدا هستند»!**

**اولاً اين حديث در سندش «انقطاع» وجود دارد زيرا صدوق آن را از شيخ خود (محمّد بن حسن بن احمد بن وليد) شنيده و او از مفضل، به نقل از ابو حمزه گزارش کرده است و ميان استاد صدوق و ابو حمزه که از ياران امام صادق -عليه السلام- بوده افراد ديگري بايد باشند که ذکر همة آن‌ها نيامده است.**

**ثانياً متن حديث مورد اشکال است زيرا اگر ادعا کنيم که شيعيان بدليل حفظ خداوند، هرگز دچار گناه نمي‌شوند. اين ادّعا مخالف با امر مشهود و محسوس است! و چنانچه بگوييم آنان به گناه مبتلا مي‌گردند ولي قلم از گناهانشان برداشته شده است! اين قول با قرآن کريم نمي‌سازد که مي‌فرمايد:**

﴿إِنَّا نَحۡنُ نُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَنَكۡتُبُ مَا قَدَّمُواْ وَءَاثَٰرَهُمۡ﴾ [يس: 12].

**«ما خود مردگان را زنده مي‌کنيم و کارهايي که پيش فرستادند و آثارشان را مي‌نويسيم».**

**علاوه بر اين، چنين احاديثي، ماية جرأت ورزيدن بر گناه در ميان شيعيان مي‌شود و با «حکمت شرع» موافقت ندارد.**

1. **در کتاب** «عقاب الأعمال» **اثر شيخ صدوق آمده است:**

«حدثني محمد بن الحسن قال حدثني محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي قال في رواية إسحاق بن عمار عن أبي عبد الله -عليه السلام- قال سمعته يقول من مضت له جمعة لم يقرا فيها «قل هو الله أحد» ثم مات، مات علی دين أبي لهب»**[[100]](#footnote-100)!**

**يعني: «محمّد بن حسن -که خدا از او خشنود باد- مرا حديث کرد، گفت محمّد بن حسن صفّار مرا حديث کرد از احمد بن ابي عبدالله برقي گفت در روايت اسحاق بن عمّار از ابو عبدالله (امام صادق) آمده که از امام شنيدم که مي‌گفت هر کس جمعه‌اي بر او بگذرد و در آن مدت، سورة «قل هو الله احد» را نخواند و سپس بميرد، بر دين ابي لهب (عموي پيامبر -صلى الله عليه وسلم- که ايمان نياورد) مرده است»!**

**اين حديث به اجماع امّت اسلام (از شيعه و سنّي) باطل است زيرا هر هفته يکبار خواندن سورة توحيد، بر مسلمانان واجب نيست تا چه رسد به آنکه تارکش، بر آيين ابي لهب بميرد!**

**يعني: «محمّد بن حسن -که خدا از او خشنود باد- مرا حديث کرد، گفت محمّد بن حسن صفّار مرا حديث کرد از احمد بن ابي عبدالله برقي گفت در روايت اسحاق بن عمّار از ابو عبدالله (امام صادق) آمده که از امام شنيدم که مي‌گفت هر کس جمعه‌اي بر او بگذرد و در آن مدت، سورة** «قل هو الله أحد» **را نخواند و سپس بميرد، بر دين ابي لهب (عموي پيامبر -صلى الله عليه وسلم- که ايمان نياورد) مرده است»!**

**اين حديث به اجماع امّت اسلام (از شيعه و سني) باطل است زيرا هر هفته يکبار خواندن سورة توحيد، بر مسلمانان واجب نيست تا چه رسد به آنکه تارکش، بر آئين ابي لهب بميرد!**

1. **در کتاب** «عيون أخبار الرضا» **اثر شيخ صدوق آمده است:**

«وبهذا الإسناد قال قال رسول الله -صلى الله عليه وسلم- يا علي إن الله تعالی قد غفر لک ولأهلک ولشيعتک ومحبي شيعتک ومحبي محبي شيعتک ....**[[101]](#footnote-101)** الحديث»

**يعني: «با اين اسناد (که قبلاً ذکرش گذشت) پيامبر خدا -صلى الله عليه وسلم- فرمود: اي علي، همانا خداوند متعال تو را آمرزيد و خاندانت و پيروانت و دوستان پيروانت و دوستان دوستان پيروانت (همگي را آمرزيد)»!**

**در اين حديث چنانکه ملاحظه مي‌کنيد مبالغه‌اي شگفت صورت گرفته است، اعلام مي‌دارد که هر کس (هر چند کافر و ظالم و فاسق باشد) دوستان دوستان شيعيان را دوست بدارد نزد خداي سبحان آمرزيده مي‌شود! بي‌شک اين سخن، کلام نبوي -صلى الله عليه وسلم- نيست و دروغ آن چنان آشکار است که نياز به بررسي سند ندارد.**

**اين ده نمونه از احاديث کتب گوناگون شيخ صدوق، نقل و نقد شد تا خوانندگان ارجمند دريابند که در کتاب‌هاي مهمّ حديث، چه اخبار نادرستي آمده است و اگر بخواهيم بدون قيد و شرط، احاديث اين کتاب‌ها را بپذيريم و مفتون بزرگي يا اشتهار نويسندگان آن‌ها شويم، چه آسيب عظيمي به دين خدا وارد ساخته‌ايم.**

**\*\*\***

8  
محمّد باقر مجلسي و آثار وي

**از قدماي محدّثين (که عمدة ايشان شيخ کليني و شيخ صدوق‌اند)[[102]](#footnote-102) چون بگذريم به محدّثين متأخّر مي‌رسيم و در ميان آن‌ها، ملاّ محمّد باقر مجلسي (متوفّي در سال 1110 هجري قمري) را محدّثي برجسته و پر آوازه مي‌يابيم که از ارکان شيعة اماميه در دورة صفويه شمرده مي‌شود و محدّثين پس از وي، تحت تأثير آثار او قرار گرفته‌اند. در بارة شخصيت مجلسي و آثارش در کتاب‌هاي تذکره، به تفصيل سخن گفته شده است و غالباً او را از اقطاب مذهب ماميه و زنده‌کنندة حديث و خادم علوم اهل بيت -عليه السلام- معرّفي نموده‌اند. نويسندة کتاب** «لؤلؤه البحرين» **در بارة مجلسي مي‌نويسد:**

«هذا الشيخ کان إمامنا في وقته في علم الحديث وسائر العلوم، شيخ الإسلام بدار السلطنه أصفهان، رئيسا فيها بالرئاستين الدينيه والدنيويه، إماما في الجمعه والجماعه، وهو الذي روج الحديث ونشره لاسيما في ديار العجميه وترجم لهم الأحاديث العربيه بأنواعها بالفارسيه»**[[103]](#footnote-103)...**

**يعني: «اين شيخ (محمّد باقر بن محمّد تقي مشهور به مجلسي) پيشواي ما در علم حديث و ديگر دانش‌ها در روزگار خود به شمار مي‌رود. او در دارالسلطنة اصفهان شيخ الإسلام بود و رياست ديني و دنيوي را بر عهده داشت. در نمازهاي جمعه و جماعت نيز امامت مي‌کرد. او کسي است که حديث را بويژه در ديار عجم منتشر ساخت و انواع احاديث را براي پارسي زبانان از عربي به پارسي ترجمه کرد ...».**

**آثار مجلسي، متعدد است و از ميان همة آن‌ها کتاب** «بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار -عليه السلام-» **از شهرت فراواني برخوردار است و مرجع محدّثين و علاقمندان به حديث فرقة اماميه به شمار مي‌آيد. مجلسي در اين کتاب (که اخيراً در صد و ده مجلّد، تجديد چاپ شده است) از کتب قدماء و نيز معاصرانش بهره مي‌گيرد و گاهي هم از برخي کتاب‌ها، حديثي را نقل مي‌کند که مورد اعتماد خودش نيست! به عنوان نمونه در مجلد پنجاه و هفتم، حديث غريبي از کتاب** «جامع الأخبار» **گزارش مي‌نمايد و سپس در بارة آن مي‌نويسد:**

«أوردها صاحب الجامع فأوردتها ولم أعتمد عليها»**[[104]](#footnote-104)**

**يعني: «اين حديث را صاحب جامع الاخبار آورده است و من نيز آن را آوردم ولي اعتماد بر آن ندارم»!**

**باز در همان مجلّد، خبر ديگري را از شيخ صدوق نقل مي‌نمايد و در پي آن مي‌نويسد:**

«أقول: الخبر في غاية الغرابة وال أعتمد عليه لعدم کونه مأخوذا من أصل معتبر وإن نسب إلي الصدوق ره»**.[[105]](#footnote-105)**

**يعني: «مي‌گويم: اين خبر در نهايت غرابت است و من اعتماد بر آن ندارم زيرا که از اصل معتبري گرفته نشده هر چند به صدوق -(رح)- نسبت داده شده است»!**

**بنابراين، مجلسي بر خلاف کليني و ابن بابويه، بر آن نبوده که تنها احاديث صحيح و مورد اعتماد را در کتاب خود گرد آورد. وي بيشتر در صدد جمع اخبار در کتاب** «بحار الأنوار» **بر آمده است از اين رو در کتاب مذکور علاوه بر اخبار صحيح و سودمند، احاديث دروغين و اخبار مجعول نيز به فراواني يافت مي‌شود و انتشار آن‌ها در ميان تودة مردم، بدون تصريح به ساحتگي بودنشان فرهنگ عامّه را آلوده مي‌سازد و آنان را به خرافات و اساطير و عقايد غلوآميز پاي بند مي‌کند. توضيح و بياني که مجلسي در ذيل برخي از اخبار غريب آورده هر چند گاهي مفيد است ولي کافي نيست. بعلاوه، وي در بارة اخبار بسياري که به خطا، يا به غلو آميخته شده سکوت نموده است. از اين‌رو «بحار الانوار» به نقد گسترده و دقيقي نياز دارد و کتاب مستقلّي در اين باره بايد نگاشت.[[106]](#footnote-106)**

**ملاّ باقر مجلسي کتاب‌هاي متعددّي به زبان فارسي نيز بنگارش در آورده که از آن جمله:**

**«حلية المتقين» و «عين الحيوة» و «حيوة القلوب» و «حق اليقين» و «جلاء العيون» و «زاد المعاد» و جز اين‌ها است.**

**ما در اين جا به عنوان نمونه، به نقد ده حديث از دو کتاب عربي و فارسي مجلسي (بحار الانوار و حلية المتقين) مي‌پردازيم تا خوانندگان ارجمند، خود حديث مفصّل از اين مجمل بخوانند.**

**\*\*\***

9  
نقد آثار مجلسي

1. **مجلسي در کتاب «بحار الانوار» روايت مفصّلي از امام صادق - -عليه السلام- - در بارة ولادت علي - -عليه السلام- - در خانة کعبه آورده است. در ضمن آن روايت مي‌خوانيم که پس از تولّد علي -عليه السلام- و بازگشت مادرش به خانه، حضرت محمّد -صلى الله عليه وسلم- براي ديدن نوزاد تصميم گرفت به خانة ابو طالب رود و آنگاه:**

«دخل رسول الله -صلى الله عليه وسلم- فلما دخل أهتز له أمير المؤمنين -عليه السلام- وضحک في وجهه وقال: السلام عليک يا رسول الله ورحمة الله وبرکاته. ثم تنحنح بإذن الله تعالی وقال: بسم الله الرحمن الرحيم. قد أفلح المؤمنون. الذين هم في صلوتهم خاشعون. إلي آخر الآيات. فقال رسول الله -صلى الله عليه وسلم- قد أفلحوا بک وقرء تمام الآيات إلی قوله: أولئک هم الوارثون. الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون. فقال رسول الله -صلى الله عليه وسلم-: أنت والله أميرهم[[107]](#footnote-107) الحديث»**.**

**يعني: «رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- به خانة (ابوطالب) وارد شد و چون بدانجا قدم نهاد امير مؤمنان (که تازه تولّد يافته بود) به حرکت در آمد و در چهرة او خنديد و گفت: اي فرستادة خدا، درود و رحمت و برکات خداوند بر تو باد! سپس به اذن خداي بزرگ صدائي از سينه‌اش بر آورد و اين آيات را خواند: ﴿**بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ. قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ٢...**﴾ تا پايان آيات. رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- به او فرمود: مؤمنان بسبب تو رستگار مي‌شوند. سپس علي -عليه السلام- تمام آيات سورة مؤمنون تا ﴿**أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡوَٰرِثُونَ ١٠ ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلۡفِرۡدَوۡسَ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ١١**﴾ را قرائت نمود و رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- بدو گفت: سوگند به خدا که تو امير ايشان هستي...»!**

**بنابر مفاد اين روايت، ده سال پيش از آن که حضرت محمّد بن عبدالله -صلى الله عليه وسلم- به نبوّت رسد و در غار حراء، قرآن بر او نازل شود، علي -عليه السلام- بهنگام نوزادي، قرآن خوانده و از آيات سورة مؤمنون آگاه بوده است! با آنکه در خود قرآن تصريح شده که پيش از وحي، نه پيامبر از قرآن اطلاعي داشته است و نه قوم وي! چنانکه مي‌فرمايد:**

﴿تِلۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَيۡبِ نُوحِيهَآ إِلَيۡكَۖ مَا كُنتَ تَعۡلَمُهَآ أَنتَ وَلَا قَوۡمُكَ مِن قَبۡلِ هَٰذَاۖ فَٱصۡبِرۡۖ إِنَّ ٱلۡعَٰقِبَةَ لِلۡمُتَّقِينَ ٤٩﴾ [هود: 49].

**«اين‌ها از اخبار غيب است که بر تو وحي مي‌کنيم، پيش از اين، نه تو آن‌ها را مي‌دانستي و نه قومت».**

**باز در قرآن مي‌فرمايد:**

﴿وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ رُوحٗا مِّنۡ أَمۡرِنَاۚ مَا كُنتَ تَدۡرِي مَا ٱلۡكِتَٰبُ وَلَا ٱلۡإِيمَٰنُ﴾ [الشورى: 52].

**«اينچنين روحي را به فرمان خو بسوي تو با وحي فرستاديم، تو نمي‌دانستي که کتاب چيست و نه ايمان کدامست»!.**

**و همچنين مي‌فرمايد:**

﴿وَمَا كُنتَ تَرۡجُوٓاْ أَن يُلۡقَىٰٓ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبُ إِلَّا رَحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَ﴾ [القصص: 86].

**«تو اميد نداشتي که اين کتاب بسويت فرو فرستاده شود مگر آنکه رحمت خدايت چنين کرد».**

**جايي که پيامبر ارجمند اسلام -صلى الله عليه وسلم- پيش از بعثت و نزول روح القدس، از کتاب خدا خبر نداشت (و در غار حراء از نزول فرشتة وحي دچار دهشت شد) چگونه علي -عليه السلام- در نوزادي قرآن خوانده است؟ آيا او پيش از رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- به دريافت وحي نائل آمدهاست؟! آيا اين افسانه، از جملة اخباري نيست که غاليان براي بزرگداشت مقام امير مؤمنان -عليه السلام- ساخته‌اند؟! عجب آنکه در ذيل همين حديث مي‌خوانيم:** «فلما کان من غد دخل رسول الله -صلى الله عليه وسلم- علی فاطمة (بنت أسد) فلما بصر علي -عليه السلام- برسول الله -صلى الله عليه وسلم- سلم عليه وضحک في وجهه وأشار إليه أن خذني إليک واسقفي بما سقيتني بالأمس قال: فأخذه رسول الله -صلى الله عليه وسلم- فقالت فاطمة: عرفه ورب الکعبة قال فلکلام فاطمة سمي ذلک اليوم يوم عرفة يعني أن أمير المؤمنين -عليه السلام- عرف رسول الله -صلى الله عليه وسلم-» **(بحار، ج 35، ص 38) يعني: «چون فردا فرا رسيد پيامبر خدا -صلى الله عليه وسلم- دوباره بر فاطمة بنت اسد (مادر علي -عليه السلام-) وارد شد و چون چشم علي -عليه السلام- بر پيامبر -صلى الله عليه وسلم- اوفتاد سلام کرد و در چهره‌اش بخنديد و اشاره نمود که مرا در آغوش خود بگير و از آنچه ديروز بمن نوشاندي (يعني از آب دهانت!) امروز هم بنوشان. رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- او بر گرفت و فاطمة بنت اسد گفت سوگند بخداي کعبه که او را شناخت! و بخاطر سخن فاطمه، آن روز را روز عرفه ناميدند! يعني امير مؤمنان -عليه السلام- پيامبر -صلى الله عليه وسلم- را شناخت»!**

**در حالي که نزد مورّخان از جمله مسلّمات تاريخ است که روز «عرفه» پيش از تولّد علي -عليه السلام- نامگذاري شده بود و در ميان عرب مشهور و معروف بوده است.**

1. **مجلسي در مجلّد چهل و يک از کتاب «بحار الانوار» چنين مي‌نويسد:**

«أبو الفتح الحفار بإسناده أن عليا - -عليه السلام- - قال مازلت مظلوما مذکنت! قيل له: عرفنا ظلمک في کبرک، فما ظلمک في صغرک؟! فذکر أن عقيلا کان به رمد، فکان لا يذرهما حتی يبدؤوا بي»**![[108]](#footnote-108)**

**يعني: «ابو الفتح حفّار به اسناد خود آورده است که علي -عليه السلام- گفت: من تا عمر داشتم همواره مورد ستم قرار گرفته‌ام! گفته شد (اي امير مؤمنان) ستمي را که در سنين بزرگي بر تو رفته است شناخته‌ايم ولي ظلمي که در کودکي بر تو شد چيست؟ پاسخ داد: عقيل (برادر بزرگ‌ترم) درد چشم داشت و هيچ گاه بر دو چشمش دارو نمي‌ريختند مگر آنکه از من آغاز مي‌کردند (براي راضي شدن او، نخست بر ديدگان من دارو مي‌ريختند!»).**

**بايدگفت که سازندة اين خبر، بسيار ناشي بوده است زيرا عقيل مدّت بيست سال از علي -عليه السلام- بزرگ‌تر بود! و هيچ گاه براي آنکه جواني بيست ساله حاضر شود تا در چشمانش دارو بريزند، در ديدگان نوزادي شيرخوار دارو نمي‌ريزند. اينکار را اگر بکنند براي کودکان مي‌کنند نه براي جوان عرب بيت ساله!**

**از اختلاف سنّ عقيل و علي -عليه السلام- در همان کتاب «بحار الأنوار» بدين صورت ياد شده است:**

«أن مولانا أمير المؤمنين - -عليه السلام- - کان أصغر ولد أبي طالب کان أصغر من جعفر بعشر سنين وجعفر أصغر من عقيل بعشر سنين وعقيل أصغر من طالب عشر سنين»**[[109]](#footnote-109).**

**يعني: «همانا مولاي ما امير مؤمنان - -عليه السلام- - کوچک‌ترين فرزندان ابو طالب بود. او از جعفر ده سال کوچک‌تر بود و جعفر از عقيل ده سال کوچک‌تر بود و عقيل از طالب ده سال کوچک‌تر بود». بنابراين، تفاوت سنّ عقيل و علي -عليه السلام- بيست سال بوده است.**

1. **در کتب شيعيان و سنّيان روايت شده که خليفة دوّم (عمر بن خطّاب) دختر علي -عليه السلام- يعني: ام کلثوم را به همسري برگزيد و فرزندي بنام «زيد بن عمر»[[110]](#footnote-110) از او پديد آمد. برخي از نويسندگان شيعه مانند شيخ مفيد، اين روايت را تضعيف کرده‌اند و سند آن را که از طريق سنيان رسيده تخطئه نموده‌اند ولي مجلسي در «بحار الأنوار» رواياتي از طريق شيعيان آورده که حکايت از صحّت آن ماجري مي‌کند و در بارة انکار شيخ مفيد مي‌نويسد:**

«إنکار المفيد – (رح) – أصل الواقعة إنما هو لبيان أنه لم يثبت ذلک من طريقهم وإلا فبعد ورود ما مر من الأخبار إنکار ذلک عجيب وقد روي الکليني عن حميد بن زياد عن أبي سماعة عن محمد بن زياد عن عبد الله بن سنان ومعاوية بن عمار عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - قال: إن عليا لما توفي عمر أتی أم کلثوم فأنطلق بها إلی بيته. وروي نحو ذلک عن محمد بن يحيی وغيره عن أحمد بن محمد بن عيسی، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن هشام بن سالم، عن سليمان بن خالد عن أبي عبد الله -عليه السلام-»**.[[111]](#footnote-111)**

**يعني: «انکار شيخ مفيد -که خداي رحمتش کند- در بارة اصل واقعه (ازدواج خليفه با ام کلثوم) تنها مربوط به آنستکه اين حادثه از طريق آنان (اهل سنّت) ثابت نمي‌شود و گرنه، پس از ورود اخباري که (از طريق اماميه) گذشت انکار اين امر، شگفت است! و کليني به سند خود (سلسلة سند را مي‌آورد) از ابو عبدالله صادق - -عليه السلام- - گزارش نموده که گفت: چون عمر وفات يافت علي -عليه السلام- نزد امّ کلثوم رفت و او را به خانة خود برد. و همانند اين روايت با سند ديگر (سند را ذکر مي‌کند) از ابو عبدالله صادق -عليه السلام- نيز گزارش شده است».**

**امّا موضوع عجيب آنستکه مجلسي در مجلّد 42 بحار الأنوار روايتي از امام صادق -عليه السلام- آورده که اين ازدواج را به صورت غريبي توجيه مي‌کند! و آن روايت بسي نامعقول و باور نکردني است.**

**متن آن روايت با سندش در کتاب بحار، چنين آمده است:**

«الصفار عن أبي بصير، عن جذعان بن نصر، عن محمد بن مسعدة، عن محمد بن حموية بن إسماعيل، عن أبي عبد الله الربيبي، عن عمر بن اُذينه قال قيل لأبي عبد الله - -عليه السلام- - إن الناس يحتجون علينا ويقولون: إن أمير المؤمنين -عليه السلام- زوج فلانا إبنته أم کلثوم. وکان متکئا فجلس وقال: أيقولون ذلک؟ إن قوماً يزعمون ذلک لا يهتدون إلی سواء السبيل. سبحان الله ما کان يقدر أمير المؤمنين -عليه السلام- أن يحول بينه وبينها فينقذها؟! کذبوا ولم يکن ما قالوا! إن فلانا خطب إلی علي - -عليه السلام- - بنه أم کلثوم فأبي علي - -عليه السلام- - فقال للعباس: والله لئن لم تزوجني لأنتز عن منک السقايه وزمزم! فأتی العباس عليا فکلمة فأبي عليه، فألح العباس، فلما رأی أمير المؤمنين-عليه السلام- مشقة کلام الرجل علی العباس وأنه سيفعل بالسقاية ما قال أرسل أمير المؤمنين -عليه السلام- إلی جنية من أهل نجران يهودية يقال لها سحيفة بنت جريرية فأمرها فتمثلت في مثال أم کلثوم وحجبت الأبصار عن أم کلثوم وبعث بها إلی الرجل، فلم تزل عنده حتی أنه استراب بها يوما فقال: ما في الأرض أهل بيت أسحر من بني هاشم. ثم أراد أن يظهر ذلک للناس فقتل وحوت الميراث وأنصرفت إلی نجران وأظهر أمير المؤمنين -عليه السلام- أم الکلثوم»**![[112]](#footnote-112)**

**يعني: «صفّار از ابي بصير از جذعان بن نصر از محمّد بن مسعده از محمّد بن حمويه بن اسماعيل، از ابي عبدالله ربيبي از عمر بن اذينه، روايت کرده است که گفت: به ابو عبدالله صادق - -عليه السلام- - گفتم مردم بر ضدّ ما دليل مي‌آورند و مي‌گويند: امير مؤمنان -عليه السلام-س دخترش ام کلثوم را به همسري فلانکس (عمر بن خطاب) در آورد. امام صادق که در اين هنگام تکيه زده بود نشست و گفت: آيا چنين مي‌گويند؟ گروهي که اينگونه گمان مي‌کنند به راه راست هدايت نشده‌اند. سبحان الله! آيا امير مؤمنان -عليه السلام- توانايي نداشت که ميان او و دخترش مانع شود و دختر خود را نجات دهد؟ دروغ گفتند و چنين چيزي نبوده است که آن‌ها گفته‌اند.**

**فلانکس (خليفه) دختر امير مؤمنان -عليه السلام- امّ کلثوم را از او خواستگاري کرد و علي -عليه السلام- از دادن دخترش خودداري ورزيد. آنگاه (خليفه) به عبّاس (عموي علي -عليه السلام-) گفت: سوگند بخدا که اگر دختر علي را به همسري من در نياوري مقام آب رساني به حجاج و سرپرستي زمزم را از تو مي‌گيرم. عبّاس بسوي علي -عليه السلام- آمد و با وي مذاکره نمود. علي -عليه السلام- با هم از دادن دخترش به خليفه خودداري ورزيد. عبّاس در اين باره اصرار کرد و امير مؤمنان -عليه السلام- چون ديد که سخن خليفه بر عبّاس دشوار آمده و کاري را که خليفه در بارة آب‌رساني به حجاج، گفته بود انجام خواهد داد به سوي زني از جنّي‌هاي نجران که او را سحيفه دختر جريريه مي‌گفتند پيام فرستاد و امر کرد که بصورت ام کلثوم در آيد و ام کلثوم از نظرها پنهان شد و علي -عليه السلام- آن زن جنّي را به سوي خليفه فرستاد و مدّتي نزد وي بود تا اينکه روزي خليفه در کار آن زن به شک افتاد و گفت: در روي زمين جادوگرتر از بني هاشم کسي نيست! سپس خواست تا اين امر را بر مردم آشکار کند ولي کشته شد و آن زن جنّي، ميراث او را گرفته به نجران بازگشت و امير مؤمنان -عليه السلام- امّ کلثوم را آشکار ساخت».!**

**اوّلاً در سند اين افسانة خرافي، نام افراد مجهولي مانند جذعان بن نصر و محمّد بن مسعده و محمّد بن حمويه ديده مي‌شود و از اين‌رو اعتبار روايت بلحاظ سند، مخدوش مي‌گردد.**

**ثانياً بايد پرسيد که آيا جنّيان مي‌توانند با آدميان ازدواج کنند و از اين‌ راه فرزندي (چون زيد بن عمر) پديد آيد؟! آيا جايز است که امام متقيان -عليه السلام- بخاطر مقام آب‌رساني عبّاس، نيرنگ بکار برد و جنّي را بصورت انسان در آورد تا خليفه با وي زناشويي کند؟ بعلاوه اگر اين روايت صحيح باشد که زن جنّي به نجران بازگشت و ام کلثوم آشکار شد! پس چرا در روايات ديگر آمده که پس از قتل عمر، علي -عليه السلام- به خانة خليفه رفت و ام کلثوم را به منزل خودش برد؟!**

1. **بدتر از روايت مذکور، روايت ديگري است که مجلسي در مجلّد چهل و دوم «بحار الأنوار» آورده و مي‌نويسد:**

«علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم وحماد، عن زرارة عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - في تزويج أم کلثوم فقال: إن ذلک فرج غصبناه»!**[[113]](#footnote-113)**

**يعني: «علي بن ابراهيم از پدرش از ابن ابي عمير از هشام بن سالم و حمّاد، از زراره از ابو عبدالله صادق - -عليه السلام- - در بارة به همسري در آوردن امّ کلثوم روايت کرده است که امام صادق گفت: آن عورتي بود که از ما غصب کردند».!**

**به نظر ما علي -عليه السلام-، بسيار غيورتر از آن بود که اجازه دهد کسي ناموس او را غصب کند بلکه ازدواج امّ کلثوم و خليفه، با رضايت امّ کلثوم صورت گرفته است چنانکه برخي از مورّخان بدين امر تصريح نموده‌اند و در خود کتاب «بحار الأنوار» نيز آمده است که:** «تارة يروي أنه کان عن إختيار وإيثار»**[[114]](#footnote-114) يعني: «گاهي روايت شده که اين ازدواج از روي اختيار و ايثار انجام گرفته است».**

1. **مجلسي در مجلد چهل و دوّم از «بحار الأنوار» چنين مي‌نويسد:**

«روي عن محمد بن سنان قال دخلت علي الصادق - -عليه السلام- - فقال لي: من بالباب؟ قلت: رجل من الصين! قال فأدخله، فلما دخل قال له أبو عبد الله -عليه السلام- هل تعرفونا بالصين؟ قال: نعم يا سيدي. قال بماذا تعرفوننا؟ قال يا ابن رسول الله إن عندنا شجرة تحمل کل سنة وردا يتلون کل يوم مرتين فإذا کان أول النهار نجد مکتوبا عليه: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، وإذا کان آخر النهار فإنا نجد مکتوبا عليه: لا إله الا الله، علی خليفة رسول الله»**.![[115]](#footnote-115)**

**يعني: «از محمّد بن سنان روايت شده که گفت بر امام صادق - -عليه السلام- - وارد شدم، به من گفت: چه کسي در آستانة (خانة ما) ايستاده است؟ گفتم: مردي است از اهل چين. گفت: او را داخل کن. پس چون آن مرد به خانه وارد شد، امام صادق -عليه السلام- از او پرسيد: آيا ما (خاندان پيامبر -عليه السلام-) را در چين مي‌شناسيد؟ آن مرد جواب داد: آري اي سرور من! گفت: به چه چيز ما را مي‌شناسيد؟ پاسخ داد: اي پسر رسول خدا، نزد ما درختي هست که هر ساله گلي بر مي‌آورد که رنگش روزي دوبار دگرگون مي‌شود، چنن آغاز روز آيد ملاحظه مي‌کنيم که بر آن نوشته شده:** لا إله إلا الله. محمد رسول الله**. و چون پايان روز فرا مي‌رسد مي‌بينيم که بر آن نوشته شده است:** «لا إله إلا الله، علي خليفة رسول الله»**.**

**اولاً اين روايت، سلسله سندش بطور کامل معلوم نيست تا بلحاظ رجال حديث، مورد نقد قرار گيرد ولي همان را وي اولش که محمد بن سنان باشد اعتماد ما را از روايت سلب مي‌کند زيرا در بارة وي اختلاف شده و گروهي از رجال‌شناسان او را مورد وثوق ندانسته‌اند[[116]](#footnote-116). ابن الغضائري و نجاشي در شأن وي گفته‌اند:** «إنه ضعيف غال لا يلتفت إليه»**[[117]](#footnote-117). «او در نقل حديث ضعيف است و غلو مي‌کند و نبايد بدو اعتناء کرد». شيخ طوسي نيز وي را تضعيف نموده است. ابو عمر وکشي هم در کتاب رجالش در بارة وي مي‌نويسد:** «فإنه قال قبل موته کلما حدثتکم به لم يکن لي سماع ولا رواية إنما وجدته»**[[118]](#footnote-118)!**

**يعني: «محمّد بن سنان، پيش از مرگش گفته است هر حديثي که براي شما نقل کردم آن را از کسي نشنيدم و از روايان نيز نقل نکرده‌ام فقط آن را يافته‌ام»! پس حديث چنين مردي در خور اعتماد نيست.**

**ثانياً اگر در کشور چين گلي با آن اوصاف هر ساله مي‌رويي، حکايتش بر سر زبان‌ها مي‌افتاد و آوازة آن فراگير مي‌شد و هزاران تن در چين به تشيع روي مي‌آوردند و چه بسا آن گل (همچون چاي چين) به نواحي ديگر بويژه کشورهاي اسلامي صادر مي‌شد! در حالي که ابداً از اين امور خبري در ميان نبوده و نيست و بيشتر مردم چين اساساً مسلمان نيستند و اکثر قريب باتفاق مسلمانان آن ديار، بر مذهب اهل سنّت و جماعت‌اند که در اثر رفت و آمد بازرگانان سنّي بدانجا و تبليغ آنان، به مذهب اهل سنّت روي آورده‌اند. پس اين افسانه را نبايد باور کرد.**

1. **مجلسي در مجلد بيست و ششم از «بحار الانوار» چنين مي‌نويسد:**

«ومن کتاب القائم للفضل بن شاذان عن صالح بن حمزة، عن الحسن بن عبد الله، عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - قال أمير المؤمنين -عليه السلام- علی منبر الکوفه: والله إني لديان الناس يوم الدين ... وأنا صاحب النشر الأول والنشر الآخر ... الحديث»**.**

**يعني: «از کتاب قائم اثر فضل بن شاذان نقل شده از صالح بن حمزه، از حسن بن عبدالله، از ابو عبدالله صادق -عليه السلام- که گفت: امير مؤمنان -عليه السلام- در بالاي منبر کوفه فرمود: سوگند به خدا که من پاداش دهندة مردم در روز جزا هستم و من خداوند زندگي نخستين و زندگي باز پسين هستم...»!**

**دربارة اين حديث بايد گفت که:**

**اولاً برخي از راويانش به غلو متّهم‌اند و برخي ديگر مجهولند! مثلاً علاّمه حلّي در** «خلاصة الأقوال» **در بارة «حسن بن عبدالله» مي‌نويسد:** «يرمي بالغلو»**[[119]](#footnote-119) يعني «به او نسبت غلو داده مي‌شود».**

**ثانياً هر کس از دوران حکومت امير مؤمنان -عليه السلام- در کوفه و اوضاع اجتماعي آنجا آگاهي داشته باشد بخوبي در مي‌يابد که اين خبر، ساختگي و دروغست! زيرا در کوفه پاي منبر علي -عليه السلام- مردمان متعصّب و خشکي (چون خوارج) نشسته بودند که هرگز تحمّل نمي‌کردند امام بگويد: «من خداوند زندگي نخستين و زندگي بازپسين هستم»! دروغ بودن اين خبر از همين جا معلوم مي‌شود که راوي ناشي آن نمي‌گويد که علي -عليه السلام- اين سخنان را در خفاء و مثلاً به اصحاب سرّ خود گفت بلکه ادّعا دارد امير مؤمنان -عليه السلام- بالاي منبر کوفه آشکارا دم از اوصاف خدايي براي خود مي‌زد!**

**پيداست که اين خبر، ساختة غلاه و دروغگوياني است که مولاي متقيان -عليه السلام- در بارة ايشان فرمود:**

«هلک في رجلان، محب غال مبغض قال»**.[[120]](#footnote-120)**

**«دو مرد در حقّ من به هلاکت رسيدند، يکي دوست غلوکننده و ديگري دشمن خصومت‌گر».**

**باز فرمود:**

«يهلک في رجلان، محب مفرط وباهت مفتر»**.[[121]](#footnote-121)**

**«دو مرد در بارة من هلاک مي‌شوند، دوستي که زياده‌روي کند و بهتان زننده‌اي که (بر من) دروغ بندد».**

1. **مجلسي در مجلد بيست و ششم از «بحار الأنوار» حديث غريبي را از کتابي ناشناخته بدينصورت نقل مي‌کند:**

«ذکر والدي – (رح) – أنه رأي في کتاب عتيق جمعه بعض محدثي أصحابنا في فضائل أمير المؤمنين - -عليه السلام- - هذا الخبر ووجدته أيضا في کتاب عتيق مشتمل علی أخبار کثيرة. قال روي عن محمد بن صدقة أنه قال: سال أبو ذر الغفاري سلمان الفارسي – (رض) – يا أبا عبد الله ما معرفة الإمام أمير المؤمنين -عليه السلام- بالنورانيه؟ قال يا جندب فأمض بنا حتی نسأله عن ذلک قال فأتيناه فلم نجده. قال فأنتظرناه حتی جاء قال – صلوات الله عليه – ما جاء بکما؟ قالا جئناک يا أمير المؤمنين نسألک عن معرفتک بالنورانية! قال – صلوات الله عليه – مرحبا بکم من وليين متعاهدين لدينه لستم بمقصرين، لعمري إن ذلک الواجب علی کل مؤمن ومؤمنة ثم قال - صلوات الله عليه – يا سلمان ويا جندب قالا: لبيک يا أمير المؤمنين! قال -عليه السلام- إنه لا يستکمل أحد الإيمان حتی يعرفني کنه معرفتي بالنورانية فإذا عرفني بهذه المعرفة فقد أمتحن الله قلبه للإيمان وشرح صدرة للإسلام وصار عارفا مستبصرا ومن قصر عن معرفة ذلک فهو شاک ومرتاب! يا سلمان ويا جندب قالا لبيک يا أمير المؤمنين! قال -عليه السلام- معرفتي بالنورانية معرفة الله عز وجل ومعرفة الله عز وجل معرفتي بالنورانية ... يا سلمان ويا جندب. قالا لبيک يا أمير المؤمنين! قال -عليه السلام- أنا الذي حملت نوحا في السفينة بأمر ربي! وأنا الذي أخرجت يونس من بطن الحوت بإذن ربي! وأنا الذي جاوزت موسی بن عمران البحر بأمر ربي! وأنا الذي أخرجت إبراهيم من النار بإذن ربي! وأنا الذي أجريت أنهارها وفجرت عيونها وغرست أشجارها بإذن ربي ... وأنا الخضر عالم موسی! وأنا معلم سليمان بن داوود! وأنا ذو القرنين! وأنا قدرة الله عز وجل**[[122]](#footnote-122)** ... الحديث»

**يعني: «پدرم -که رحمت خدا بر او باد- گفت در کتاب‌هاي قديمي که بوسيلة برخي از محدّثين شيعه در بارة فضائل امير مؤمنان -عليه السلام- گردآوري شده، اين خبر را ديده است و من نيز در کتابي کهن که اخبار بسياري را در بر داشت آن را يافتم. در آنجا نوشته بود از محمّد بن صدقه روايت شده که گفت ابوذر غفاري از سلمان پارسي پرسيد: اي ابا عبدالله، شناسايي امام امير مؤمنان -عليه السلام- به نورانيت کدامست؟ سلمان پاسخ داد: اي جندب (نام ابوذر بوده است)، بايد نزد علي برويم و در اين باره از او سؤال کنيم. هر دو رفتند و علي -عليه السلام- را نيافتند و گفتند که در انتظار وي مي‌مانيم. تا آنکه علي -صلوات الله عليه- آمد و پرسيد چه امري شما را بدينجا آورده است؟ گفتند اي امير مؤمنان آمده‌ايم تا در بارة شناسايي تو در مقام نورانيت سؤال کنيم! علي -صلوات الله عليه- فرمود آفرين بر شما دو دوست هم‌پيمان در ديانت که در کار دين کوتاهي نمي‌کنيد. بجان مردم سوگند که تحقيق از اين امر بر هر مرد و زن مؤمني واجب است سپس گفت: اي سلمان واي جندب، گفتند بله اي امير مؤمنان. فرمود: ايمان هيچ کس به کمال نمي‌رسد تا به کنه معرفت من در مقام نورانيت نائل شود و چون آن را شناخت خداوند دل او را در ايمان آزموده و سينه‌اش را براي اسلام گشوده و او عارفي شده که بصيرت يافته است و هر کس در اين راه کوتاهي ورزد، وي اهل شک و تردي است. اي سلمان و اي جندب، معرفت من به نورانيت، معرفت خداوند عزّوجلّ به نورانيت است و معرف خداوند عزّوجل، معرفت من به نورانيت است! ... اي سلمان و اي جندب، گفتند بله اي امير مؤمنان گفت منم کسي که به اذن خداوندم نوح را در کشتي حمل کردم! منم کسي که به اذن خداوندم يونس را از شکم نهنگ بيرون آوردم! منم کسي که به اذن خداوندم موسي بن عمران را از دريا گذراندم! منم کسي که به اذن خداوندم ابراهيم را از آتش بدر آوردم! منم کسي که به اذن خداوندم رودخانه‌ها را روان ساختم و چشمه‌سارهاي زمين را شکافتم و درختان آن را نشاندم! من خضر دانشمندم که با موسي همراه بود. من آموزگار سليمان بن داوودم و من قدرت خداوند عزّوجل هستم» ...! در بارة اين حديث غريب بايد گفت:**

**اولاً بلحاظ سند، مجلسي و پدرش اين روايت را در کتابي قديمي يافته‌اند که هيچ معلوم نيست مؤلف آن چه کسي بوده و از چه راهي اين روايت بدو رسيده است؟! بعلاوه در سند روايت مذکور، انقطاع وجود دارد زيرا محمّد بن صدقه -راوي آن- با ابوذر و سلمان معاصر نبوده و معلوم نيست چگونه اين روايت را از آن دو نقل مي‌کند؟! از اين گذشته، ما در کتب رحال دو شخص به نام محمّد بن صدقه داريم. يکي محمّد بن صدقة عبدي است که با امام صادق -عليه السلام- و امام کاظم -عليه السلام- معاصر بوده و ابو عمر و کشّي او را «بتري مذهب» مي‌داند و خود مجلسي هم وي را تضعيف مي‌کند[[123]](#footnote-123). دوّم محمّد بن صدقة عنبري بصري است که با امام رضا -عليه السلام- معاصر بوده و شيخ طوسي و علامة حلّي هر دو، او را از غلاه معرفي نموده‌اند.[[124]](#footnote-124)**

**پس اين دو تن، علاوه بر آنکه فاصلة زماني با ابوذر و سلمان داشته‌اند، مورد وثوق همة علماي اماميه نيز نيستند و از اين‌رو سند روايت مذکور، مخدوش و بي‌اعتبار است. شگفت آنکه خود مجلسي هم بدان اعتماد ندارد! و هنگامي که تصميم مي‌گيرد اين روايت را توجيه نمايد مي‌نويسد:** «لو صح صدور الخبر عنه -عليه السلام- لاحتمل أن يکون المراد» **...[[125]](#footnote-125)**

**يعني: «اگر صدور اين خبر از علي -عليه السلام- درست باشد احتمال دارد که مراد آن حضرت اين بوده است که ...»!**

**ثانياً متن روايت مذکور، با قرآن مجيد سازگار نيست زيرا قرآن کريم در آيات متعدّدي تصريح فرموده که پيامبر اسلام -صلى الله عليه وسلم- در عصر پيامبران پيشين نبوده و بر احوال آنان حضور و آگاهي نداشته است! چگونه مي‌شود که علي -عليه السلام- اين سمت را احراز کرده و از پيامبر اسلام -صلى الله عليه وسلم- سبقت گرفته است؟! قرآن مي‌فرمايد:**

﴿وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلطُّورِ إِذۡ نَادَيۡنَا﴾ [القصص: 46].

**«تو (اي پيامبر) در جانب طور نبودي چون ندا در داديم».**

﴿وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلۡغَرۡبِيِّ إِذۡ قَضَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَى ٱلۡأَمۡرَ وَمَا كُنتَ مِنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ٤٤﴾ [القصص: 44].

**«تو (اي پيامبر) در جانب غربي (ميقات موسي) نبودي چون وحي بر موسي را به انجام رسانديم و تو از شاهدان (آن صحنه) نبودي».**

﴿وَمَا كُنتَ لَدَيۡهِمۡ إِذۡ يُلۡقُونَ أَقۡلَٰمَهُمۡ أَيُّهُمۡ يَكۡفُلُ مَرۡيَمَ﴾ [آل عمران: 44].

**«و تو (اي پيامبر) نزد ايشان نبودي آنگاه که قلم‌هاي خود را (به قصد قرعه) افکندند تا کداميک مريم را سرپرستي کند».**

**بعلاوه معناي** «أنا قدره الله عز وجل» **چيست؟ مگر قدرت، از صفات ذاتي حق تعالي به شمار نمي‌آيد؟ و مگر کسي مي‌تواند در مقام ذات، با خداي سبحان متّحد يا شريک شود؟! آيا ظاهر اين کلمات، کفر آميز به نظر نمي‌آيد؟ و آيا غلاه و علي اللهي‌ها مخترع اين سخنان نيستند؟!**

1. **مجلسي در مجلد بيست و ششم از «بحار الانوار» روايتي از ابوجعفر باقر -عليه السلام- بدينصورت نقل کرده است:**

«عن أحمد بن الحسين عن الأهوازي عن عمر بن تميم عن عمار بن مروان عن أبي جعفر -عليه السلام- قال: إنا لنعرف الرجل إذ رأيناه بحقيقة الإيمان وبحقيقة النفاق»**[[126]](#footnote-126)**

**يعني: «از احمد بن حسين از اهوازي از عمر بن تميم از عمّار بن مروان از ابو جعفر باقر - -عليه السلام- - روايت شده که گفت: ما هر گاه مردي را ببينيم مي‌شناسيم که آيا حقاً ايمان دارد يا براستي منافق است»!**

**اين روايت نيز علاوه بر آنکه در سندش کسي مانند «عمر بن تميم» ديده مي‌‌شود که ناشناخته و مجهول است با قرآن کريم نيز سازگاري ندارد زيرا در قرآن مجيد بتصريح آمده است که پيامبر عاليقدر اسلام -صلى الله عليه وسلم- منافقان را نمي‌شناخته، چگونه امام -عليه السلام- بمحض ديدن مردي، مي‌‌شناخته که او منافق است يا مؤمن؟!**

**در قرآن ضمن سورة شريفة توبه مي‌‌خوانيم:**

﴿وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡ﴾ [التوبة: 101].

**«در پيرامون شما از باديه ‌نشينان، کساني منافقند و برخي از اهل مدينه نيز بر نفاق خوگرفته‌اند، تو (اي پيامبر) آن‌ها را نمي‌‌شناسي و ما آنان را مي‌‌شناسيم».**

**باز در قرآن مجيد ضمن سورة کريمة بقره مي‌‌خوانيم:**

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيُشۡهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلۡبِهِۦ وَهُوَ أَلَدُّ ٱلۡخِصَامِ ٢٠٤﴾ [البقرة: 204].

**«از ميان مردم کسي است که گفتارش در بارة (بي‌اعتباري) زندگاني دنيا تو را به شگفت مي‌افکند و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه مي‌گيرد، ولي او (در باطن) سخت‌ترين دشمنان است».**

**پيدا است سخني که با قرآن مخالفت داشته باشد از امام باقر -عليه السلام- صادر نشده و افتراء بر ايشان است.**

1. **يکي از راه‌هاي شناخت احاديث ساختگي آنست که در خلال حديث، وعدة ثواب‌هاي عجيب و غريب و بسيار مبالغه‌آميز در بارة کاري سهل و آسان آمده باشد مانند آنچه مجلسي در کتاب** «حلية المتقين» **مي‌نويسد که:**

**«از حضرت رسول -صلى الله عليه وسلم- منقول است که هر که بپاي خود برود بخانة خويشان به ديدن ايشان يا براي آنکه مالي به ايشان برساند، حقتعالي ثواب صد شهيد او را کرامت فرمايد و به عدد هر گاه بر دارد چهل هزار حسنه در نامة اعمالش نوشته شود و چهل هزار گناه محو شود و چهل هزار درجه براي او در بهشت بلند شود و چنان باشد که صد سال عبادت خدا به اخلاص کرده باشد»![[127]](#footnote-127)**

**با اين حساب، شهيدان راه خدا بسيار زيان کرده‌اند! زيرا اگر بجاي رفتن به ميدان جهاد و شهادت، مثلاً بسوي خانة خاله و عمّة خويش رهسپار مي‌شدند هر بار، دويست برابر بيشتر از ثواب شهادت، بهره مي‌بردند!**

**آيا چنين روايت غلوآميزي، ساختگي و مجعول نيست؟!**

1. **باز مجلسي ضمن همان کتاب در بارة ثواب سنگ‌هايي که در بيابان‌هاي نجف افتاده و مي‌توان از آن‌ها انگشتري ساخت و بر دست کرد، مي‌نويسد:**

**حضرت صادق -عليه السلام- فرمود: «آن دري که در نجف اشرف، خدا ظاهر مي‌سازد بدرستي که هر که آن را دست کند به هر نظر کردني به آن، خداوند عالميان زيارتي يا حجي يا عمره‌اي در نامة اعمال او بنويسد که ثوابش ثواب پيغمبران و صالحان باشد و اگر خدا رحم نمي‌کرد بر شيعيان ما، هر آينه هر نگين از آن، به قيمت بسيار مي‌رسيد و ليکن خدا ارزان کرده است براي ايشان که توانگر و فقير ايشان توانند در دست کرد».[[128]](#footnote-128)**

**آيا ثواب پيغمبران خدا آن اندازه ارزان است که با نگاه کردن به قطعه سنگي برابري مي‌کند؟!**

**تو خود حديث مفصل بخوان از اين مجمل!**

**\*\*\***

10  
حُرّ عامِلي و آثار وي

**از جملة محدّثين اخير که آوازه‌اي بسيار در علم حديث دارد، شيخ محمّد بن حسن حرّ عاملي (متوفّي در سال 1104 هجري قمري) را بايد نام برد که کتاب مشهور وي** «وسائل الشيعه» **مرجع فقهاي پس از او، در رأي و فتوي قرار گرفته است. شيخ حرّ در يکي از دهکده‌هاي جبل عامل (در جنوب لبنان) زاده شد و در آن ديار به تحصيل علوم ديني و فرا گرفتن حديث پرداخت. سپس مسافرت‌هايي به حجاز و عراق و ايران کرد و سرانجام در شهر مشهد اقامت گزيد و در همانجا وفات کرد. شيخ حرّ با ملاّ محمّد باقر مجلسي معاصر بود و از او اجازة روايت گرفت چنانکه مجلسي نيز از وي اجازة نقل حديث دريافت کرد. شرح احوال و ذکر آثار شيخ حر در کتب تذکره آمده است و خود او نيز کتابي بنام** «أمل الأمل» **در احوال علماي جبل عامل، تأليف کرده و در بارة سوانح زندگي و آثار خودش نيز سخن گفته است. شيخ يوسف بحراني در کتاب** «لؤلؤه البحرين» **از وي تجليل نموده مي‌نويسد او دانشمندي فاضل و محدّثي اخباري مسلک بود:** «کان عالما فاضلا محدّثا أخباريا»**[[129]](#footnote-129). حرّ عاملي در ايران شهرت فراواني يافت و از سوي پادشاه وقت، مقام «شيخ الإسلام» و** «قاضي القضاة» **در خطّة خراسان بدون تفويض شد. کتاب‌هايي که ما از اين شيخ در اختيار داريم همه به روش علماي اخباري تأليف شده است و از جملة آن‌ها: کتاب** «الجواهر السنيه» **در احاديث قدسي و** «الفوائد الطوسيه» **در مباحث گوناگون و** «الإيقاظ من الهجعه» **در موضوع رجعت و** «الإثنا عشريه» **در ردّ صوفيه و** «الفصول المهمه في إصول الأئمة» **را مي‌توان نام برد. ولي بي‌ترديد مهم‌ترين کتاب شيخ حر عاملي** «تفصيل وسائل الشيعه إلی تحصيل مسائل الشريعة» **شمرده مي‌شود. شيخ حرّ در اين کتاب کوشيده تا احاديث کتب اربعة اماميه يعني (کافي و من لا يحضره الفقيه و تهذيب و استبصار) را با روايات کتب ديگري در امر حديث گرد آورد ولي از ميان احاديث اين کتاب‌ها، آنچه را که با «فروع مذهب اماميه» پيوند دارد جمع‌آوري کرده است و از اين حيث با «بحار مجلسي» که محدود به فروع مذهب نيست و در مباحث گوناگون تأليف شده تفاوت دارد و لذا چنانکه گفتيم کتاب وسائل، از مراجع مهّم فقهاي اماميه در راي و فتوي به شمار مي‌آيد و محدّث مشهور، ميرزا حسين نوري هم مستدرکي بر آن نگاشته که بچاپ رسيده و در دسترس قرار دارد. شيخ حر در کتاب اخيرش به روش اخباري‌هاي شيعه، معمولاً همة احاديث را مي‌پذيرد و به بررسي اسناد و رجال حديث نمي‌پردازد و بيشتر مي‌کوشد تا مفاد احاديث را جمع يا توجيه کند و در اين کار از شيخ ابو جعفر طوسي بسيار تأثير پذيرفته است بطوريکه غالباً به توجيهات شيخ طوسي استناد مي‌نمايد.**

**شيوة کار و روش نگارش او حتّي مورد قبول برخي از اخباري‌هاي معتدل اماميه، مانند شيخ يوسف بحراني قرار نگرفته است و از اين‌رو بحراني در کتاب** «لؤلؤة البحرين» **در مورد تصانيف شيخ حر مي‌نويسد:**

«لايخفي إنه وإن کثرت تصانيفه – قدس سره – کما ذکر إلا انها خالية عن التحقيق والتحبير، تحتاج إلی تهذيب وتحرير کما لا يخفي علی من راجعها»**.[[130]](#footnote-130)**

**يعني: «پوشيده نماند که مصناف (شيخ حر قدس سره) هر چند بسيار است -همانگونه که ذکر شد- ولي خالي از تحقيق و زيبانويسي مي‌باشد و به پاکسازي و بازنويسي نياز دارد چنانکه هر کس بدان‌ها رجوع کند بر او پنهان نمي‌ماند».**

**ما پس از مجلسي، در ميان محدّثين دوران‌هاي اخير، شيخ حرّ عاملي را برگزيده‌ايم و به نقد احاديث او پرداخته‌ايم زيرا ملاحظه کرديم که بويژه کتاب بزرگ وي يعني** «وسائل الشيعة» **اثر بسياري در معاصرين ما بجاي نهاده است بطوريکه اغلب فتاواي ايشان با عنوان‌هاي اين کتاب، هماهنگي دارد. در اينجا مانند فصل‌هاي پيشين، ده نمونه از احاديث کتاب وسائل را مي‌آوريم و نشان مي‌دهيم که آن احاديث، غيرقابل اعتماد و ساختگي‌اند.**

**\*\*\***

11  
نقد احاديث وسائل الشيعه

1. **شيخ حر عاملي در** «کتاب الطهارة» **از وسائل الشيعه روايت عجيبي آورده است بدين صورت که مي‌نويسد:**

«محمد بن الحسن الطوسي بإسناده عن محمد بن أحمد بن يحيی، عن يعقوب بن يزيد عن ابن أبي عمير، عن داوود بن فرقد عن أبي عبد الله -عليه السلام- قال کان بنو إسرائيل إذا أصاب أحدهم قطرة بول قرضوا لحومهم بالمقاريض وقد وسع الله عليکم بأوسع ما بين السماء والأرض وجعل لکم الماء طهورا، فأنظروا کيف تکونون»**.[[131]](#footnote-131)**

**يعني: «محمّد بن حسن طوسي -که خدا از او خشنود باد- به اسناد خود از محمّد بن احمد بن يحيي، از يعقوب بن يزيد، از ابن ابي عمير، از داود بن فرقد از ابو عبدالله صادق - -عليه السلام- - روايت نموده که گفت: چون بر پيکر فردي از بني اسرائيل قطره‌اي بول مي‌رسيد، آنان گوشت‌هاي پيکرشان را با قيچي‌ها مي‌چيدند! ولي خداوند کار طهارت شما (مسلمانان) را بيشتر از فاصلة ميان آسمان و زمين وسعت داده و آب را وسيلة پاکي شما قرار داده است. پس بنگريد که شما چگونه (شکرگزار) مي‌باشيد»!**

**آيا چنين کاري در ميان بني‌اسرائيل مرسوم بوده است که بمحض چکيدن قطره بولي بر بدنشان -بجاي شستن آن- پيکر خود را قيچي مي‌کردند؟! (بيچاره کساني که به بيماري سلسله البول دچار بودند)! پس چگونه از اين حکم دردناک، هيچ خبر و اثري در تورات ديده نمي‌شود؟! و آيا خداوند عادل و حکيم و مهربان براي پاک کردن يک آلودگي طبيعي، چنين حکمي را صادر مي‌کند؟! و آيا براي نشان دادن سهولت احکام اسلام، لازمست به چنين دروغ‌هايي متوسّل شد؟!**

**ساختگي بودن اين حديث و امثال آن، بقدري روشن است که به تحقيق در اسناد آن‌ها نياز نداريم.**

1. **شيخ حرّ عاملي در همان «کتاب الطهارة» از وسائل الشيعه روايتي آورده که بر «نجس بودن آهن» دلالت دارد! صورت روايت مزبور چنين است:**

«وبإلاسناد عن عمار عن أبي عبد الله -عليه السلام- في الرجل إذا قص أظفاره بالحديد أو جز شعره أو حلق قفاه فإن عليه أن يمسحه بالماء قبل أن يصلي؟ سال: فإن صلي ولم يمسح من ذلک بالماء؟ قال - -عليه السلام- -: يعيد الصلوة لأن الحديد نجس وقال لأن الحديد لباس أهل النار والذهب لباس أهل الجنة»**.[[132]](#footnote-132)**

**يعني: «محمّد بن حسن (شيخ طوسي) به اسناد خود از عمّار از ابي عبدالله صادق - -عليه السلام- - روايت کرده که عمار در بارة مردي از امام سؤال که چون ناخن‌هاي خويش را با آهن (قيچي آهنين) بچيند يا مويش را قطع کند يا پشت سرش را بتراشد، آيا وظيفه دارد پيش از آنکه نماز گزارد، آنجا را با آب بشويد؟ و پرسيد که اگر آن مرد نماز گزارد ولي جايگاه مذکور را با آب نشسته باشد، چه بايد بکند؟ امام صادق -عليه السلام- پاسخ داد: وي نماز را اعاده کند (دوباره بخواند) زيرا که آهن نجس است و گفت: زيرا که آهن، لباس دوزخيان و طلا، جامة بهشتيان است»! اين حکم (نجاست آهن) و لزوم اعادة نماز، بر خلاف اجماع علماي اسلام است. در قرآن کريم نيز آمده که مسلمانان در سفرهاي جنگي، با سلاح (آهنين) نماز گزارند و نفرموده تا سلاحشان را بکنار خود نهند چنانکه مي‌خوانيم:**

﴿وَإِذَا كُنتَ فِيهِمۡ فَأَقَمۡتَ لَهُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَلۡتَقُمۡ طَآئِفَةٞ مِّنۡهُم مَّعَكَ وَلۡيَأۡخُذُوٓاْ أَسۡلِحَتَهُمۡ﴾ [النساء: 102].

**«و چون در ميان يارانت بودي و براي ايشان نماز بپا داشتي، پس گروهي از آنان بهمراه تو به نماز برخيزند و اسلحة خود را بر گيرند...».**

**بنابراين کسي که مثلاً ناخن خود را با قيچي گرفت و سپس نماز خواند، لازم نيست نمازي را که خوانده است اعاده کند زيرا که آهن، نجس و باطل‌کنندة نماز نيست.**

**3- و 4- شيخ حرّ عاملي در «کتاب الصلوة» از وسائل الشيعه مي‌نويسد:**

«محمد بن الحسن بإسناده عن أحمد بن محمد عن ابن أبي نصر عن ثعلبه بن ميمون عن ميسر عن أبي جعفر - -عليه السلام- - قال: شيئان يفسد الناس بهما صلواتهم، قول الرجل: تبارک اسمک وتعالی جدک ولا إله غيرک، وإنما قالته الجن بجهالته فحکي الله عنهم. وقول الرجل: السلام علينا وعلی عباد الله الصالحين»**.[[133]](#footnote-133)**

**يعني: محمّد بن حسن (شيخ طوسي) به اسناد خود از احمد بن محمّد، از ابن ابي نصر، از ثعلبه بن ميمون، از ميسر از ابو جعفر باقر - -عليه السلام- - روايت کرده است که گفت: مردم با گفتن دو چيز، نماز خود را باطل مي‌کنند! (يکي) سخن مردي که (در دعاي افتتاح نمازش) گويد: تبارک اسمک و تعالي جدک و لا اله غيرک (يعني: خداوندا نام تو مبارک است و جلال و عظمت تو بلند است و معبودي جز تو نيست) و اين سخني است که جن‌‌ها از روي ناداني گفتند و خداوند (در قرآن) از ايشان حکايت نمود! و (دوّم) سخن مردي که (در تشهد اول نماز خود) بگويد:** «السلام علينا وعلی عباد الله الصالحين»**.**

**در «وسائل الشيعه» روايت مزبور بصورت ديگري هم آمده است و مي‌نويسد:**

«محمد بن علي بن الحسين قال قال الصادق - -عليه السلام- - أفسد ابن مسعود علی الناس صلوتهم بشيئين، بقوله: تبارک اسم ربک وتعالی جدک. فهذا شيء قالته الجن بجهالة، فحکي الله عنها. وبقوله: السلام علينا وعلی عباد الله الصالحين في التشهد الأول»**![[134]](#footnote-134)**

**يعني: «محمّد بن علي بن الحسين (شيخ صدوق) گفت که امام صادق - -عليه السلام- - گفته است: عبدالله بن مسعود (صحابي معروف) نماز مردم را با دو چيز باطل کرد: (يکي) با گفتن تبارک اسم ربک و تعالي جدک که جنيان از روي ناداني آن را گفتند و خداوند (در قرآن) از آن‌ها حکايت نمود و (دوّم) با گفتن** «السلام علينا وعلی عباد الله الصالحين»**، در تشهد اوّل».**

**اين هر دو روايت، بدون ترديد غلط است زيرا عبارت** «تعالی جد ربنا» **در قرآن کريم عبارتي نيست که خداوند سبحان از جنّيان نادان حکايت نموده باشد لکه خداي متعال آن را به رسم تصديق، از مؤمنان و موحّدان ايشان گزارش فرموده است که گفتند:**

﴿وَأَنَّهُۥ تَعَٰلَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا ٱتَّخَذَ صَٰحِبَةٗ وَلَا وَلَدٗا ٣﴾ [الجن: 2].

**«همانا جلال و عظمت خداوند ما بس بلند است، او نه همسري اختيار کرده و نه فرزندي گرفته است».**

**امّا راويان نادان چنان پنداشته‌اند که واژة «جدّ» در اين آية شريفه بمعناي «پدر بزرگ»! بکار رفته است و جنّيان از روي ناداني آن را به خداوند نسبت داده‌اند! از اين‌رو اضافه کلمة مذکور را به «ربنا» جايز ندانسته‌اند و از قول امام -عليه السلام- گفتن آن را موجب بطلان نماز شمرده‌اند! در حالي که مفسّران بزرگ شيعه و سنّي معناي صحيح واژة مزبور را آورده‌اند و به عنوان نمونه شيخ طبرسي در تفسير «جوامع الجامع» مي‌نويسد:**

«تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا أي: تعالی جلال ربنا وعظمته عن اتخاذ الصاحبة والولد. من قولک: جد فلان في عيني إذا عظم»**.[[135]](#footnote-135)**

**مي‌گويد:** «تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا» **يعني جلال و عظمت خداوند ما برتر از آنست که همسر و فرزندي گيرد. از قبيل اين سخن که گويي: جد فلان في عيني. يعني فلانکس در چشم من بزرگ آمد».**

**از مؤيدات اين مطلب آنست که در دعاي توحيدي و معروف «جوشن کبير» که از رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- مروي است مي‌خوانيم:**

«يا من تبارک اسمه، يا من تعالی جده، يا من لا إله غيره**[[136]](#footnote-136)**....»

**يعني: «اي کسي که نام تو مبارک است، اي کسي که جلال و عظمت تو بس بلند است، اي کسي که جز تو معبودي نيست ...».**

**بنابراين، آن دو روايت ساختگي از جهل راويانش نسبت به زبان عرب ناشي شده است و با کتاب خداوند و دعاي پيامبر -صلى الله عليه وسلم- مخالفت دارد.**

1. **شيخ حر عاملي در «کتاب التجارة» از وسائل الشيعه آورده است:**

«محمد بن إدريس في آخر السرائر نقلا من کتاب جعفر بن محمد بن سنان الدهقان، عن عبيد الله، عن درست (بن أبي منصور)، عن عبد الحميد بن أبي العلا، عن موسی بن جعفر -عليه السلام- عن آبائه قال رسول الله - -صلى الله عليه وسلم- - من انهمک في طلب النحو سلب عنه الخشوع»**.[[137]](#footnote-137)**

**يعني: «محمد بن ادريس در آخر کتاب «سرائر» از کتاب جعفر بن محمد بن سنان معروف به دهقان نقل کرده از عبيدالله، از درست (بن ابي منصور) از عبدالحميد بن ابي العلا، از موسي بن جعفر - -عليه السلام- - از پدرانش که رسول خدا - -صلى الله عليه وسلم- - گفت: کسي که در جستجوي (دانش) نحو، بسيار کوشد فروتني از او سلب مي‌شود»!**

**اين حديث، ساختگي است زيرا علاوه بر اينکه درست بن ابي منصور، واقفي مذهب بوده و روايتش پذيرفته نيست (چنانکه علاّمة حلي و مامقاني بدان تصريح نموده‌اند)[[138]](#footnote-138) علم نحو اساساً در زمان رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- ناشناخته بود و به اتّفاق دانشمندان شيعه و سنّي، پس از دورة رسول اکرم -صلى الله عليه وسلم- پديد آمد و از اين‌رو با صدور اين حديث، مخاطبان پيامبر -صلى الله عليه وسلم- بهيچ وجه نمي‌فهميدند که آن بزرگوار چه مي‌گويد و از تلاش در فرا گرفتن چه چيزي نهي مي‌کند؟! با آنکه از رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- رسيده است که فرمود:** «أنا معاشر الأنبياء أمرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم»**[[139]](#footnote-139). يعني: «ما گروه پيامبران فرمان يافته‌ايم که با مردم به اندازة عقلشان سخن گوييم».**

**اين هم ناگفته نماند که هر چند «محمد بن ادريس حلّي» در آخر کتاب «سرائر» بخشي از اخبار آحاد را آورده است ولي به همة آن‌ها اعتماد نشان نمي‌دهد و برخي را صريحاً رد مي‌کند[[140]](#footnote-140). بويژه که در آغاز کتابش مي‌گويد اخبار آحاد، به هيچ وجه حجيت ندارد تا آنجا که مي‌نويسد:**

«لا أعرج علی أخبار الأحاد فهل هدم ال؛سلام الإهی»**؟![[141]](#footnote-141)**

**يعني: «من بر اخبار آحاد اعتماد نمي‌کنم، آيا اسلام را چيزي جز همين خبرهاي واحد، ويران نموده است».؟!**

**پس چنين خبر واحدي که سندش بلحاظ علم رجال، اشکال دارد و متنش با تاريخ علم نحو نمي‌سازد، حتماً با مذاق خود محمّد بن ادريس نيز سازگار نيست.**

1. **شيخ حر عاملي در «کتاب الطهارة» از وسائل الشيعه مي‌نويسد:**

«محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيی، عن أحمد بن عيسی، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن أبي إسماعيل السراج عن هارون بن خارجة، قال سمعت أبا عبد الله - -عليه السلام- - يقول من دفن في الحرم أمن من الفزع الأکبر! فقلت له: من بر الناس وفأجرهم؟! قال من بر الناس وفأجرهم»**![[142]](#footnote-142)**

**يعني: «محمّد بن يعقوب (شيخ کليني) از محمّد بن يحيي، از احمد بن محمّد بن عيسي، از محمّد بن اسماعيل بزيع، از ابي اسماعيل سرّاج، از هارون بن خارجه روايت کرده است که گفت: از ابو عبدالله صادق - -عليه السلام- - شنيدم که مي‌گفت: هر کس در حرم (خدا) دفن شود، از بزرگ‌ترين ترس (فزع قيامت) در امان است! (هارون بن خارجه گفت) از امام صادق -عليه السلام- پرسيدم: چه از مردم نيکوکار باشد و چه از بد کارانشان؟ پاسخ داد: چه از مردم نيکوکار باشد و چه از بدکارانشان».!**

**اين روايت با ده‌ها آية قرآن مخالفت دارد که در آن‌ها تصريح شده است هر شخصي در گرو اعمال خويش است و تنها سعي و عمل وي برايش کارساز خواهد بود مانند:**

﴿كُلُّ ٱمۡرِيِٕۢ بِمَا كَسَبَ رَهِينٞ ٢١﴾ [الطور: 21].

﴿وَأَن لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ٣٩﴾ [النجم: 39].

**پس خاک و زمين، بدکاران را از فزع قيامت ايمن نمي‌سازد بلکه اعمال نيک است که موجب نجات و امنيت ايشان خواهد شد چنانکه در قرآن کريم مي‌خوانيم:**

﴿مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيۡرٞ مِّنۡهَا وَهُم مِّن فَزَعٖ يَوۡمَئِذٍ ءَامِنُونَ ٨٩ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَكُبَّتۡ وُجُوهُهُمۡ فِي ٱلنَّارِ هَلۡ تُجۡزَوۡنَ إِلَّا مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٩٠﴾ [النمل: 89- 90].

**«هر کس نيکي آورد (پاداشي) بهتر، از آن اوست و ايشان در آن روز از ترس (فزع قيامت) در امان خواهند بود. و هر کس بدي آورد، ايشان با چهرة خويش در آتش سرنگون خواهند شد، آيا جز در برابر آنچه مي‌کرديد جزا مي‌يابيد؟».**

**چه بسيار بدکاران اموي و نواصب (دشمنان ائمه -عليه السلام-) که در حرم خدا (با توجه به اينکه حرم، مساحت وسيعي دارد) دفن شده‌اند، آيا دفن آن فاجران و ستمگران از وي يارانشان، موجب ايمني آن‌ها از حوادث ترسناک قيامت خواهد شد؟!**

**اين روايت، امنيت و آسودگي آخرت را امري اعتباري و بي‌ريشه نشان مي‌دهد در حالي که عذاب و ثواب و ترس و امنيت اخروي، از نفسانيات آدمي و اعمال انسان سرچشمه مي‌گيرد نه از مکاني که در آن دفن شده است و بر اين معنا، دلائل گوناگوني از قرآن و حديث دلالت مي‌نمايد که در اينجا از آوردن آن‌ها خودداري مي‌ورزيم زيرا که مسئله بر خردمندان و اهل درايت، روشن است.**

**7- و 8- شيخ حر عاملي در «وسائل الشيعه» روايات متناقضي را نقل مي‌نمايد که قابل جمع نيستند و ناگزير يکي از آن دو باطل است. جالب آنکه راه علاج شيخ که غالباً حمل يکي از دو روايت به «تقيه» است نيز گاهي کارآمد نيست. با وجود اين شيخ حر که مسلک اخباري دارد به هيچ وجه حاضر نمي‌شود به بطلان يکي از دو حديث اعتراف کند! در احاديث ذيل، نمونه‌اي از آن روايات را آورده‌ايم:**

«محمد بن الحسن (الطوسي) بإسناده عن سعد بن عبد الله، عن الحسن بن علي بن إبراهيم بن محمد عن جده إبراهيم بن محمد، إن محمد بن عبد الرحمن الهمداني کتب إلی أبي الحسن الثالث - -عليه السلام- - يسأله عن الوضوء للصلوة في غسل الجمعة، فکتب: لا وضوء للصلوة في غسل يوم الجمعة ولا غيره»**.[[143]](#footnote-143)**

**يعني: «محمد بن حسن (شيخ طوسي) به اسناد خود از سعد بن عبدالله، از حسن بن علي بن ابراهيم بن محمد، از نياي خود ابراهيم بن محمد روايت کرده است که محمد بن عبدالرحمن همداني نامه‌اي به ابي الحسن سوّم (يعني امام کاظم -عليه السلام- نگاشت و از وي در بارة وضوء گرفتن براي نماز پرسيد در حالي که غسل جمعه انجام شده است. امام -عليه السلام- در پاسخ نوشت: با انجام غسل روز جمعه و غير آن، وضوء براي نماز لازم نيست».**

**با وجود اين روايت، شيخ حر عاملي در ذيل آن مي‌نويسد:**

«قال الکليني وروي أنه ليس شيء من الغسل فيه وضوء إلا غسل يوم الجمعة فإن قبله وضوء»**![[144]](#footnote-144)**

**يعني: «کليني گويد: روايت شده که هيچ غسلي نيست که بهمراه آن وضوء لازم باشد مگر غسل روز جمعه که پيش از آن وضوء بايد گرفت».**

**پيدا است که روايت شيخ کليني با حديث شيخ طوسي سازگار نيست و هيچ يک را حمل بر تقيه نيز نتوان کرد زيرا که هيچ کدام با فتاواي ائمة اهل سنّت موافق نمي‌باشد چرا که تمام فقهاي اربعه گفته‌اند جايي که لازم است وضوء گرفته شود، غسل کفايت نمي‌کند، چه غسل جمعه باشد يا غير آن![[145]](#footnote-145)**

**9- و 10- شيخ حر عاملي در «وسائل الشيعه» آورده است:**

«محمد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير عن حفص بن البختري، عن جميل بن دراج، عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - في زيارة القبور قال إنهم يأنسون بکم فإذا غبتم عنهم استو حشوا»**.[[146]](#footnote-146)**

**يعني: «محمد بن يعقوب (شيخ کليني)، از علي بن ابراهيم، از پدرش، از ابن ابي عمير، از حفص بن بختري، از جميل بن درّاج از ابو عبدالله صادق - -عليه السلام- - روايت کرده که در بارة زيارت قبور گفت: ايشان (مردگان قبور) با شما انس مي‌گيرند و چون از آنان غايب شديد به وحشت مي‌افتند»!**

**شيخ حرّ عاملي در همان کتاب الطهارة از «وسائل الشيعه» روايت ديگري آورده بدينصورت:**

«محمد بن علي بن الحسين بإسناده عن صفوان بن يحيی، قال قلت لأبي الحسن موسی بن جعفر -عليه السلام- بلغني أن المؤمن إذا أتاه الزائر أنس به فإذا أنصرف عنه استوحش!س قال: لا يستوحش»**![[147]](#footnote-147)**

**يعني: «محمّد بن علي بن الحسين (شيخ صدوق)، به إسناد خود از صفوان بن يحيي روايت کرده که گفت من به أبي الحسن موسي بن جعفر - -عليه السلام- - گفتم: به من رسيده است که شخص مؤمن، چون زيارت‌کننده‌اي به سوي (قبرش) آيد، با او اُنس مي‌گيرد و همين که زائرش بر گردد به وحشت مي‌افتد! گفت: به وحشت نمي‌افتد»!**

**مي‌بينيم که راوي اين حديث، ظاهراً مضمون روايت امام صادق -عليه السلام- را براي فرزندش (امام کاظم -عليه السلام-) نقل کرده و با تکذيب ايشان روبرو شده است! آيا ممکن است اين دو روايت متناقض، هر دو صحيح باشند؟ يا امامان با اقوال يکديگر مخالفت نموده باشند؟!**

**شيخ حر عاملي که نمي‌خواهد حتي از روايات متناقض صرفنظر کند، در حلّ اين مشکل چاره‌اي انديشيده و در ذيل روايت کليني مي‌نويسد: اقول هذا مخصوص ببعض الزائرين دون بعض! يعني: «گويم که اين امر (وحشت‌ مردگان) ويژة برخي از زيارت‌کنندگان ايشان است نه همة آن‌ها»! در صورتي که چنين تقسيمي در روايت نيامده و اگر توجيه مزبور درست بود لازم مي‌آمد که امام کاظم -عليه السلام- آن را براي سائل بيان مي‌نمود با اينکه ايشان روايت او را مطلقاً نفي فرمود. شفگتا از عالم اخباري که به ميل خود در روايت تصرّف مي‌کند و چيزي را که در حديث نيامده بدان مي‌افزايد! شک نيست که لاأقل، يکي از دو روايت باطل است و مي‌توان ادّعا نمود که هر دو حديث، ساختگي است (يعني اساساً مردگان با زيارت‌کنندگان انس نمي‌گيرند)!**

\*\*\*

12  
نقد احاديث تفسيري

**تفسيري قرآن کريم به لحاظ مرتبه، در ميان علوم اسلامي در درجة نخست قرار دارد. براي ورود در فنّ تفسير، روش‌هاي گوناگوني ميان مسلمين متداول شده است. بهترين روش، «تفسير قرآن به وسيلة خود قرآن» است. يعني هر مفسّري بکوشد تا اجمال يا ابهامي را که در آيه‌اي مي‌يابد با کمک گرفتن از آيات ديگر، رفع کند و از اين راه مقصود حقيقي آيات را کشف نمايد. اين روش را پيامبر اکرم اسلام -صلى الله عليه وسلم- بنيانگذاري فرمود و همانگونه که در کتب تفسير آورده‌اند واژة «ظلم» در آية**

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ﴾ [الأنعام: 81].

**را با کمک آية**

﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ ١٣﴾ [لقمان: 13].

**به شرک تفسير نمود[[148]](#footnote-148). سياق سورة انعام که از مناظرة ابراهيم خليل -عليه السلام- با مشرکان حکايت مي‌کند نيز اين تفسير را تأييد مي‌نمايد. رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- با اين کار، امت خويش را به مقايسة آيات با يکديگر و فهم مقاصد آن‌ها از اين طريق، ارشاد فرمود.**

**اما برخي از محدثان شيعه که به «اخباريگري» متمايل بودند، راه ديگري را براي تفسير قرآن در پيش مي‌گرفتند و آن «تفسير قرآن بوسيلة روايات» است يعني در فهم آيات به رواياتي که در تفسير از ائمه -عليه السلام- رسيده رجوع کرده‌اند و بطور مطلق بر آن‌ها اعتماد نموده‌اند. اين راه با يک اشکال اساسي روبرو مي‌باشد و آن اينست که در «احاديث متواتر»[[149]](#footnote-149) از امامان -عليه السلام- وارد شده که احاديث ما را با قرآن بسنجيد و حديث‌هاي ناسازگار با آن را نپذيريد. بنابراين لازم مي‌آيد که حديث را همواره، مفسّر قرآن نشماريم بلکه صحّت و سقم آن را با قرآن ارزيابي کنيم بعلاوه معلوم مي‌گردد که قرآن بشرط تدبّر، فهيده مي‌شود و گرنه چگونه مي‌توان آن را ميزان تشخيص براي احاديث درست از نادرست قرار داد؟! بعبارت ديگر: فهم اين امر که فلان حديث موافق با قرآن است يا نه؟ فرع بر آنست که قرآن فهميده شود. در خود قرآن کريم نيز با تأکيد به «تدبّر در قرآن» سفارش شده است چنانکه مي‌فرمايد:**

﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٩﴾ [ص: 29].

**و نيز:**

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ ٢٤﴾ [محمد: 24].

**و نيز:**

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا ٨٢﴾ [النساء: 82].

**و نيز:**

﴿أَفَلَمۡ يَدَّبَّرُواْ ٱلۡقَوۡلَ أَمۡ جَآءَهُم مَّا لَمۡ يَأۡتِ ءَابَآءَهُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٦٨﴾ [المؤمنون: 68].

**با اين همه، بنابر سليقة «اخباريگري» جمعي از محدّثين اماميه به گردآوري احاديث تفسيري از صحيح و ناصحيح پرداختند و کتب «تفسير قرآن بوسيلة روايات» را تدوين کردند که از جملة آن‌ها: تفسير علي بن ابراهيم قمي و تفسير محمد بن مسعود عياشي و تفسير «برهان» اثر سيد هاشم بحراني و تفسير «وافي» اثر فيض کاشاني را مي‌‌توان نام برد. در اين فصل، ما ده نمونه از احاديث تفسيري را که در اين کتاب‌ها آمده است نقد مي‌کنيم و مخالفت آن‌ها را با متن قرآن توضيح مي‌‌دهيم. متأسفانه اينگونه احاديث در کتب مذکور بفراواني يافت مي‌‌شوند.**

1. **در تفسير «علي بن ابراهيم قمّي» ذيل آية**

﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَسۡتَحۡيِۦٓ أَن يَضۡرِبَ مَثَلٗا مَّا بَعُوضَةٗ فَمَا فَوۡقَهَا﴾ [البقرة: 26].

**«همانا خدا شرم نمي‌‌دارد که به پشّه‌اي و بالاتر از آن، مثل بزند».**

**مي ‌خوانيم که مفسّر مزبور مي‌‌نويسد:**

«حدثني أبي، عن النضر بن سويد، عن القاسم بن سليمان، عن المعلي بن خنيس عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - إن هذا المثل ضربه الله لأمير المؤمنين علي بن أبي طالب فالبعوضه أمير المؤمنين وما فوقه رسول الله والدليل علی ذلک قوله: «فأما الذين آمنوا فيعلمون أنه الحق من ربهم» يعني أمير المؤمنين کما أخذ رسول الله الميثاق عليهم»**[[150]](#footnote-150)**

**يعني: «پدرم حديث کرد از نضر بن سويد، از قاسم بن سليمان، از معلّي بن خنيس، از ابوعبدالله صادق - -عليه السلام- - که گفت: همانا اين مثل را خداوند براي امير المؤمنين علي بن ابي طالب -عليه السلام- زده است پس مراد از پشّه، علي -عليه السلام- است و بالاتر از پشّه، رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- است! دليلش هم اينست که در دنبالة آيه مي‌فرمايد: ﴿**فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَيَعۡلَمُونَ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡۖ**﴾ (امّا مؤمنان مي‌دانند که آن مثل درست است و از سوي خداوند ايشان است) يعني امير مؤمنان! چنانکه رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- از (يارانش براي او) پيمان گرفت».**

**دربارة اين تفسير عجيب بايد گفت:**

**اوّلاً معلي بن خنيس که راوي بلاواسطة آن از امام صادق -عليه السلام- است مورد وثوق همة علماي رجال نيست. نجاشي در بارة وي مي‌نويسد:** «هو ضعيف جدا لا يعول عليه»**[[151]](#footnote-151). يعني: «او جدّاً ضعيف است و اعتماد بر وي نبايد کرد». و ابن الغضائري به نقل علاّمة حلّي درباره‌اش گفته است:** «الغلاة يضيفون إليه کثيرا ولا اري إعتمادا علی شيء من حديثه»**[[152]](#footnote-152). يعني: «غاليان، سخنان بسياري را بر احاديث وي مي‌افزايند و بنظر من به هيچ يک از احاديث او اعتماد نبايد داشت». بنابر قول ابن الغضائري، اگر خود معلي بن خنيس هم مورد وثوق باشد باز احاديث وي مشکوک است زيرا در معرض تحريف قرار گرفته‌اند. احوال را وي دوّم يعني قاسم بن سليمان نيز بهتر از راوي نخستين نيست! مامقاني در بارة او مي‌‌نويسد:** «قد ضعف الرجل غير واحد»**[[153]](#footnote-153). يعني: «بيش از يک تن از علماي رجال وي را تضعيف نموده ‌اند». آيا با چنين سندي، صدور روايت مذکور از امام صادق -عليه السلام- اثبات مي‌شود؟**

**ثانياً آية مورد بحث در مقام تحقير آمده است نه بزرگداشت! و مي‌فرمايد خداوند شرم ندارد که براي هدايت خلق، به چيز حقيري چون پشّه مثل زند (همانگونه که در يکي از سوره‌هاي قرآني به عنکبوت مثل زده است). در اينجا علي -عليه السلام- را بجاي پشّه نهادن، اهانت به آن امام بزرگوار محسوب مي‌شود و تفسيري کاملاً نابجا به شمار مي‌آيد. بويژه که مفسّران قرآن «فما فوقها» را به موجودي فوق پشّه در حقارت و کوچکي تفسير کرده‌اند چنانکه شيخ طبرسي در «تفسير مجمع البيان» مي‌نويسد:** «قيل فما فوقها في الصغر والقله لان الغرض ههنا الصغر»**[[154]](#footnote-154). يعني: «گفته شده که مقصود از فما فوقها در کوچکي و ريزي است زيرا غرض (خداوند) در اينجا مثل زدن به چيزي کوچک است». و اين تفسير درست به نظر مي‌رسد زيرا در صورتي که خداوند از مثل زدن به موجود حقيري چون پشّه حيا نداشته باشد البته در مثل زدن به اشياء بزرگ‌تر مانند شير و شتر و فيل ... شرمي نخواهد داشت و ذکر اين موضوع، لازم نيست ولي براي مثل زدن به موجوداتي حقيرتر از پشّه، جاي توضيح باقي مي‌ماند. مانند اينکه: اگر کسي بگويد من از دادن يکتومان به فقير شرمي ندارم، لازم نيست تا بگويد که از بخشيدن مالي بالاتر از آن نيز شرمنده نيستم ولي مي‌تواند بگويد حتي از بخشيدن کمتر از آن (مثلاً 5 ريال) هم شرمي ندارم.**

**با اين توضيح، مصداق (فما فوقها) را رسول خدا دانستن، بدان معني مي‌انجامد که مقام رسول اکرم -صلى الله عليه وسلم- از امير مؤمنان -عليه السلام- کمتر و پايين‌تر باشد! و اين معنا، بر خلاف ضرورت اسلام و فرمودة خود علي -عليه السلام- است.**

**علاوه بر اين، دليلي که در متن روايت بر صحّت آن تفسير کذايي آمده است به هيچ وجه مدّعا را اثبات نمي‌کند و امام -عليه السلام- بالاتر از آنست که در وقت استدلال، مدّعاي خود را تکرار نمايد (و به اصطلاح، مصادره به مطلوب روا دارد).**

**اينکه در دنبالة آيه مي‌فرمايد: «مؤمنان مي‌دانند که خدا هر مثلي زند، درست است» چه ربطي دارد به اينکه مراد از پشّه امير مؤمنان باشد؟!**

1. **در تفسير «محمد بن مسعود عياشي» ذيل آية شريفه**

﴿يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ وَأَنِّي فَضَّلۡتُكُمۡ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ٤٧﴾ [البقرة: 47].

**چنين آمده است:**

«عن هارون بن محمد الحلبي قال: سئلت أبا عبد الله - -عليه السلام- - عن قول الله «يا بني إسرائيل» قال هم نحن خاصه»**![[155]](#footnote-155)**

**يعني: «هارون محمد حلبي گفت از ابو عبدالله صادق - -عليه السلام- - در بارة گفتار خداوند که فرمود: «يا بني اسرائيل» پرسيدم، پاسخ داد: ايشان، مخصوصاً ما (آل محمد -صلى الله عليه وسلم- -صلى الله عليه وسلم-) هستيم»!**

**در ذيل همان روايت مي‌نويسد:** «عن محمد بن علي عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - قال سالته عن قوله «يا بني إسرائيل» قال: هي خاصة بال محمد -صلى الله عليه وسلم-»**[[156]](#footnote-156)**

**باز مي‌نويسد:**

«عن أبي داوود عمن سمع رسول الله - -صلى الله عليه وسلم- - يقول أنا عبد الله اسمي أحمد وأنا عبد الله اسمي إسرائيل ...»**[[157]](#footnote-157)**

**يعني: «از ابي داوود روايت شده و او از کسي که از رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- شنيده نقل کرده است که پيامبر خدا -صلى الله عليه وسلم- مي‌گفت: من بندة خدا هستم، نامم احمد است و من بندة خدا هستم، نامم اسرائيل است...»**

**دربارة اين تفسير غريب بايد گفت که:**

**اولاً محمد بن مسعود عياشي هر چند خود مورد وثوق علماي اماميه است ولي همة راويان او، ثقه نيستند. نجاشي درباره‌اش مي‌نويسد:** «کان يروي عن الضعفاء کثيرا»**[[158]](#footnote-158). يعني: «او از کساني که نزد علماي رجال ضعيف شمرده مي‌شوند، بسيار نقل کرده است». علاّمة حلّي نيز همين تعبير را در بارة عياشي مي‌آورد[[159]](#footnote-159). شاهد گفتار ما، سند روايات مذکور است بدين معني که «هارون بن محمد» در کتب رجال ابداً شناخته نيست و چند را «حلبي» گفته‌اند که هيچ کدام «هارون بن محمد» نيستند! در روايت دوم نيز سند کاملاً ذکر نشده و حذف و ارسال در آن وجود دارد و در سوّمين روايت، عبارت** «عمن سمع رسول الله» **آمده و معلوم نشده که اين راوي چه کسي بوده است؟ بنابراين، سند روايت عياشي در خور اعتماد و اعتبار نمي‌باشد.**

**ثانياً متن روايت عياشي بکلي ضايع است زيرا اگر فرضاً بپذيريم که نام رسول اکرم -صلى الله عليه وسلم- اسرائيل بوده و قبول کنيم که آل محمد نيز همان بني اسرائيل مذکور در قرآن هستند، به مشکل بزرگ‌تري برخورد مي‌کنيم و آن مشکل اينست که در همان سورة بقره، بني‌اسرائيل بسختي نکوهش شده‌اند و خداوند با خطاب «يا بني اسرائيل ...» به آن‌ها مي‌فرمايد:**

﴿وَءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلۡتُ مُصَدِّقٗا لِّمَا مَعَكُمۡ وَلَا تَكُونُوٓاْ أَوَّلَ كَافِرِۢ بِهِۦۖ وَلَا تَشۡتَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِي ثَمَنٗا قَلِيلٗا وَإِيَّٰيَ فَٱتَّقُونِ ٤١﴾ [البقرة: 40].

**«بدانچه فرو فرستاده‌ام که تصديق مي‌کند آنچه را با شما است ايمان آوريد و نخستين کافر به آن مباشيد و آيات مرا ببهايي اندک مفروشيد و تنها از من پروا داريد».**

**و همچنين قرآن کريم از «فساد» بني اسرايل ياد مي‌کند چنانکه مي‌فرمايد:**

﴿وَقَضَيۡنَآ إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ فِي ٱلۡكِتَٰبِ لَتُفۡسِدُنَّ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَّتَيۡنِ وَلَتَعۡلُنَّ عُلُوّٗا كَبِيرٗا ٤﴾ [الإسراء: 3].

**«در کتاب (خود) بسوي بني‌اسرائيل وحي فرستاديم که شما دو بار در روي زمين فساد بر پا خواهيد کرد و با سرکشي خودتان طغيان بزرگي خواهيد نمود».**

**با وجود اين آيات، چگونه مي‌توان ادّعا کرد که مراد از «بني‌اسرائيل» آل محمد -صلى الله عليه وسلم- هستند؟ آيا اين سخن، اهانت به آن بزرگواران به شمار نمي‌آيد؟**

**اساساً در کدام کتاب از کتب تاريخ و سيره گزارش شده است که نام پيامبر اسلام -صلى الله عليه وسلم- اسرائيل بوده تا آل محمد هم بني‌اسرائيل باشند؟ آيا اين يک دروغ آشکار نيست؟!**

1. **محمد بن مسعود عياشي در تفسير خود بمناسبت آية کريمة:**

﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ﴾ [البقرة: 285].

**حديثي را از امام صادق - -عليه السلام- گزارش مي‌کند و در خلال آن مي‌نويسد:**

«إن رسول الله - -صلى الله عليه وسلم- - کان نائما في ظل الکعبه فأتاه جبرئيل ومعه طاس فيه ماء من الجنة فأيقظه وأمره أن يغتسل بهثم وضع في محمل، له ألف ألف لون من نور ثم صعد به حتی انتهی إلی أبواب السماء فلما راته الملائکه نفرت عن أبواب السماء وقالت الهين، إله في الأرض وإله في السماء»**[[160]](#footnote-160)**

**يعني: «رسول خدا - -صلى الله عليه وسلم- - در ساية کعبه خوابيده بود که جبرئيل بسويش آمد و جامي بهمراه داشت که در آن آبي از بهشت بود. جبرئيل پيامبر را بيدار کرد و دستور داد که غسل کند سپس او را در محملي نهاد که هزاران نور رنگارنگ داشت آنگاه پيامبر را بالا برد تا به درهاي آسمان رسيد. چون فرشتگان، پيامبر را ديدند از درهاي آسمان پا به فرار گذاشتند و گفتند: دو خدا !!! خدايي در زمين و خدايي در آسمان»!.**

**اين روايت مضحک، بلحاظ سند و متن مخدوش است زيرا اولاً راوي آن (عبدالصمد بن بشير) مردي مجهول الهويه مي‌باشد که هيچ نشاني از او در کتب رجال ديده نمي‌شود.**

**ثانياً اين روايت فرشتگان را گروهي جاهل و دور از معرفت خداي سبحان معرفي مي‌کند زيرا که ادعا دارد آن‌ها بمحض ديدن پيامبر اسلام -صلى الله عليه وسلم- گمان کردند با خداي جديدي که از زمين آمده، روبرو شده‌اند! و اين سخن، خود از جهالت و ناآشنايي با کتاب خدا سرچشمه مي‌گيرد که تصريح مي‌نمايد فرشتگان همگي به يگانگي خدا و توحيد او معترفند چنانکه در سورة آل عمران مي‌خوانيم:**

﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ﴾ [آل عمران: 18].

**«خدا گواهي داد که جز او معبودي نيست و فرشتگان و دانشمندان نيز (بر يکتايي وي) گواهي دادند».**

**ولي روايت ابن بشير، فرشتگان خدا را مشرک معرّفي مي‌کند! فرشتگاني که در همان آية 285 از سورة بقره، ايمان به آن‌ها واجب شمرده شده و پس از ايمان به خدا ذکر آنان رفته است چنانکه مي‌خوانيم:**

﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِ﴾ [البقرة: 85].

**«و مؤمنان همگي به خدا و فرشتگانش و کتاب‌هاي او و فرستادگانش ايمان آورده‌اند ...».**

**مضحک‌تر آنکه در دنبالة اين حديث ساختگي آمده است:**

«ومر النبي -صلى الله عليه وسلم- حتی انتهي إلی السماء الرابعة فإذا هو بملک وهو علی سرير، تحت يده ثلثماة ألف ملک، تحت کل ملک ثلثماة ألف ملک. فهم النبي -صلى الله عليه وسلم- بالسجود وظن أنه! فنودي أن قم فقام الملک علی رجليه قال فعلم النبي -صلى الله عليه وسلم- أنه عبد مخلوق! قال فلا يزال قائما إلی يوم القيامة»**.![[161]](#footnote-161)**

**يعني: «پيامبر (از آسمان سوّم) گذشته تا به چهارمين آسمان رسيد، ناگاه با فرشته‌اي روبرو شد که بر تختي تکيه زده بود و زيردستش سيصد هزار فرشته (خدمت مي‌کردند) و زيردست هر کدام از آن‌ها نيز سيصد هزار فرشته بود، پيامبر تصميم گرفت تا در برابر او سجده کند و گمان کرد که وي همان (خداوند جهان) است! در اين هنگام ندايي رسيد که برخيز! بلافاصله آن فرشته بر دو پاي خود ايستاد و پيامبر -صلى الله عليه وسلم- دانست که او بنده‌اي آفريده است (نه خداوند آفريننده) پس آن فرشته پيوسته تا روز قيامت همچنان برپا ايستاده است»!**

**اين روايت کذايي چنانکه مي‌بينيد پيامبر اکرم اسلام -صلى الله عليه وسلم- را نيز -علاوه بر فرشتگان- به خدا نشناسي متّهم مي‌کند و مي‌گويد پيامبر تصميم داشت در برابر فرشته‌اي -بگمان اينکه او خدا است- سجده نمايد!س آيا اين سخنان را بعنوان حديث امام صادق -عليه السلام- بايد پذيرفت؟ و از خلال آن (و امثال آن) تفسير قرآن را بايد آموخت؟ يا بايد به ساختگي بودن اين قبيل احاديث اعتراف کرد و آن‌ها را از کتاب‌هاي مسلمين زدود؟**

1. **محمد بن مسعود عياشي در تفسيرش ذيل آية شريفة**

**﴿**شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٨**﴾ [آل عمران: 18].**

**چنين مي‌نويسد:**

«عن جابر قال سئلت أبا جعفر -عليه السلام- عن هذه الآية **﴿**شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٨**﴾**. قال أبو جعفر: شهد الله أنه لا إله إلا هو فإن الله تبارک وتعالی يشهد بها لنفسه وهو کما قال فأما قوله: «والملائکة» فإنه أکرم الملائکة بالتسليم لربهم وصدقوا وشهدوا کما شهد لنفسه وأما قوله «وأولوا العلم قائما بالقسط» فإن أولي العلم الأنبياء والأوصياء وهم قيام بالقسط والقسط هو العدل في الظاهر والعدل في الباطن أمير المؤمنين -عليه السلام-».**[[162]](#footnote-162)**

**يعني: «از جابر رسيده است که گفت از ابو جعفر باقر - -عليه السلام- - در بارة اين آيه پرسيدم که مي‌فرمايد: ﴿**شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٨**﴾. ابو جعفر گفت: در** «شهد الله أنه لا إله إلا هو» **خداوند تبارک و تعالي گواهي بر (يگانگي) خويش مي‌دهد و او همچنانست که خود گفته اما در بارة** «والملائکة» **خداوند فرشتگان را با تسليم در برابر پروردگارشان، گرامي داشته است و آن‌ها نيز راست گفتند و گواهي (بر يکتايي خدا) دادند چنانکه خداوند بر يگانگي خود گواهي داد. امّا در بارة** «وأولوا العلم قائما بالقسط» **همانا اولوا العلم، پيامبران و جانشيان ايشانند که قسط را بپا داشتند و قسط در ظاهر، همان عدل است و عدل در باطن، امير مؤمنان -عليه السلام- است».**

**در اين تفسير، اشتباه آشکاري رويداده که هر کس با زبان عربي آشنا باشد آن را در مي‌يابد، چه رسد به امام باقر -عليه السلام- و آن اشتباه اينست که اگر چنين بود بايد بصورت** «قائمين بالقسط» **بيايد. و چون بشکل مفرد ذکر شده بنابراين جمله‌اي حاليه براي** «شهد الله» **به شمار مي‌آيد. يعني خدا به يکتايي خود گواهي داد در حالي که بپا دارندة عدالت است. شيخ طبرسي در تفسير** «جوامع الجامع» **مي‌نويسد:**

«قائما بالقسط ... انتصابه علی أنه حال مؤکدة من اسم الله»**[[163]](#footnote-163). يعني: نصب قائماً بالقسط بنابر آنست که حال مؤکد براي نام «الله» مي‌باشد.**

**آيا مي‌توان گفت که امام باقر -عليه السلام- اين نکته را نمي‌دانسته و در تفسير آية شريفه بخطا افتاده است؟ البته خير، بلکه بايد گفت که روايت عياشي نادرست و ساختگي است (بويژه که در سند آن، حذف و ارسال ديده مي‌شود).**

1. **در تفسير «برهان» اثر محدث بحراني، ذيل آية شريفة**

﴿۞وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِۦ لَإِبۡرَٰهِيمَ ٨٣﴾ [الصافات: 83].

«شرف الدين النجفي قال روي عن مولانا الصادق - -عليه السلام- - أنه قال (في) قوله عز وجل: «وإن من شيعته لإبراهيم» أي إبراهيم -عليه السلام- من شيعة علي -عليه السلام-»**.[[164]](#footnote-164)!**

**يعني: «شرف الدين نجفي گفته است که از مولاي ما امام صادق - -عليه السلام- - روايت شده در بارة اين سخن خداوند که مي‌فرمايد: «و ان من شيعته لابراهيم گفت: مراد اينست که ابراهيم -عليه السلام- از پيروان علي -عليه السلام- بود»!**

**هر کس به متن قرآن مجيد در سورة صافّات بنگرد، خطاي اين تأويل را بوضوح در مي‌يابد. در آن سوره، خداوند مي‌فرمايد:**

﴿سَلَٰمٌ عَلَىٰ نُوحٖ فِي ٱلۡعَٰلَمِينَ ٧٩ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٨٠ إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٨١ ثُمَّ أَغۡرَقۡنَا ٱلۡأٓخَرِينَ ٨٢ ۞وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِۦ لَإِبۡرَٰهِيمَ ٨٣﴾ [الصافات: 79- 83].

**«سلام بر نوح در ميان جهانيان باد ما اين چنين نيکوکاران را پاداش مي‌دهيم او از بندگان با ايمان ما بود. آنگاه ديگران را (با طوفان) غرق ساختيم. و همانا ابراهيم از پيروان او بود».**

**چنانکه ملاحظه مي‌شود ذکر از علي -عليه السلام- در آيات پيشين نيامده تا ضمير «شيعته» بدو باز گردد امّا نام نوح -عليه السلام- در آيات قبل بتصريح آمده است و معلوم مي‌شود که ابراهيم -عليه السلام- پيرو راه نوح بود و مبارزات توحيدي وي را به دنبال مي‌کرد. آيا اين روش تفسيري صحيح است که هر جا ذکري از «شيعه» بميان آمد ما فوراً آن را با شيعيان علي -عليه السلام- منطبق سازيم و به سياق عبارت توجه نکنيم؟ و آيا حق داريم چنان تفسيري را به امامان -عليه السلام- نسبت دهيم؟ روايتي که شرف الدين نجفي نقل کرده نه سند متّصلي دارد و نه با متن قرآن سازگار است.**

1. **در تفسير «برهان» اثر محدّث بحراني ذيل آية 1 تا 5 سورة روم چنين آمده است:**

«محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيی، عن أحمد بن محمد وعدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد جميعاً عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح عن أبي عبيدة، قال سالت أبا جعفر - -عليه السلام- - عن قول الله عز وجل: ﴿الٓمٓ ١ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ﴾ فقال يا أبا عبيدة إن لهذا تأويلاً لا يعلمه إلا الله و الراسخون في العلم من آل محمد -صلى الله عليه وسلم- أن رسول الله -صلى الله عليه وسلم- لما هاجر إلی المدينة وأظهر الإسلام، کتب إلی ملک الروم کتابا وبعث به مع رسول يدعوه إلی الإسلام وکتب إلی ملک فارس کتابا يدعوه إلی الإسلام وبعثه إليه مع رسول، فأما ملک الروم فعظم کتاب رسول الله -صلى الله عليه وسلم- وأکرم رسوله وأما ملک فارس فإنه استخف بکتاب رسول الله -صلى الله عليه وسلم- ومزقه واستخف برسوله. وکان ملک فارس يومئذ يقاتل ملک الروم أرجي منهم لملک فارس. فلما غلب ملک فارس لملک الروم کرة المسلمون وأغتموا به فأنزل الله عز وجل بذلک کتابا قرآنا ﴿الٓمٓ ١ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ﴾ يعني غلبتها فارس في أدني الأرض و هي الشامات و ما حولها يعني فارس ﴿وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ٣﴾ يعني يغلبهم المسلمون ﴿فِي بِضۡعِ سِنِينَۗ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٤ بِنَصۡرِ ٱللَّهِۚ يَنصُرُ مَن يَشَآءُۖ﴾ عز وجل فلما غزا المسلمون فارس وافتتحوها فرح المسلمون بنصر الله عز وجل»**.**

«قال (أبو عبيدة): يقول ﴿فِي بِضۡعِ سِنِينَۗ﴾ وقد مضي للمؤمنين سنون کثيرة مع رسول الله -صلى الله عليه وسلم- وفي إمارة أبي بکر وإنما غلب المؤمنون فارس في إمارة عمر! فقال -عليه السلام-: ألم أقل لکم إن لهذا تأويلا وتفسيرا؟ والقرآن يا أبا عبيدة ناسخ ومنسوخ! أما تسمع يقول عز وجل: ﴿لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ﴾ يعني إليه المشية في القول أن يؤخر ما قدم ويقدم ما أخر في القول يوم يحتم في القضاء بنزول النصرفيه علی المؤمنين فذلک قوله عز وجل: ﴿وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٤ بِنَصۡرِ ٱللَّهِۚ﴾ يوم يحتم القضاء بنصر الله»**.[[165]](#footnote-165)**

**يعني: «محمد بن يعقوب (شيخ کليني) از محمد بن يحيي، از احمد بن محمد و گروهي از ياران ما، همگي از سهل بن زياد نقل کرده‌اند و او از ابن محبوب، و ابن محبوب از جميل بن صالح، و او از ابو عبيده روايت نموده است که گفت از ابو جعفر باقر - -عليه السلام- - در بارة سخن خداوند عزوجل که فرمود: ﴿**الٓمٓ ١ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ**﴾ سوال کردم. گفت: اي ابا عبيده اين آيه تأويلي دارد که جز خداوند و راسخان در دانش از آل محمد -صلى الله عليه وسلم- کسي آن را نمي‌داند. رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- چون به مدينه هجرت کرد و اسلام را به پيروزي رساند، نامه‌اي به پادشاه روم نوشت و آن نامه را با پيکي بسوي وي فرستاد و او را به اسلام دعوت نمود و نيز نامه‌اي به پادشاه پارس نگاشت و وي را هم به قبول اسلام فرا خواند و بهمراه نامه پيکي را بسوي او روانه ساخت. امّا پادشاه روم نامة پيامبر خدا -صلى الله عليه وسلم- را بزرگ شمرد و پيک وي را گرامي داشت امّا پادشاه پارس نامة پيامبر خدا -صلى الله عليه وسلم- را پاره کرد و به پيک او اهانت نمود! در آن روزگار پادشاه پارس با پادشاه روم جنگ داشت و مسلمانان همگي مايل بودند که پادشاه روم بر پادشاه پارس پيروز شود و از ناحية او اميدوارتر بودند تا از سوي پادشاه پارس. ولي هنگامي که پادشاه پارس روميان را شکست داد مسلمانان از اين رويداد ناخشنود و اندوهناک شدند. در اين زمان خداي عزوجل آياتي از قرآن را فرو فرستاد و فرمود: ﴿**الٓمٓ ١ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ**﴾ «ا. ل. م. روميان در نزديک‌ترين سرزمين شکست خوردند» يعني پارسيان در نزديک‌ترين سرزمين (به قلمرو اسلام) که همان شام و حواليش باشد، بر روم غلبه کردند. ﴿**وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ٣**﴾ «و آنان پس از شکست خويش پيروز خواهند شد» يعني در آينده، مسلمانان بر پارسيان پيروز مي‌شوند! ﴿**فِي بِضۡعِ سِنِينَۗ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٤ بِنَصۡرِ ٱللَّهِۚ يَنصُرُ مَن يَشَآءُۖ**﴾ «در مدتي کمتر از ده سال، پيش از اين و پس از آن، فرمان خدا راست و در آن هنگام مؤمنان از ياري خدا شادمان خواهند شد که هر کس را بخواهد ياري مي‌کند» پس چون مسلمانان با پارسيان نبرد کردند و سرزمين آن‌ها را فتح نمودند از ياري خداي عزوجل شادمان گشتند!**

**ابو عبيده گفت به ابو جعفر باقر -عليه السلام- عرض کردم: آيا خداوند عزوجل نفرموده است ﴿**فِي بِضۡعِ سِنِينَۗ**﴾ «در مدتي کمتر از ده سال؟» با اينکه سال‌هاي بسياري در زمان رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- و حکومت ابوبکر سپري شد و مؤمنان در زمان فرمانروايي عمر، بر پارسيان غلبه نمودند؟!**

**ابو جعفر باقر -عليه السلام- پاسخ داد: آيا به تو نگفتم که اين آيه تأويل و تفسيري دارد؟! اي ابو عبيده، قرآن داراي آيات ناسخ و منسوخ است مگر سخن خداي عزوجل را نشنيدي که فرمود: ﴿**لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ**﴾ «پيش از اين و پس از آن، فرمان خدا راست»؟ يعني اختيار در سخن با خدا است که وعدة خويش را به تأخير افکند يا آن را پيش اندازد تا روزي که قضاي حتمي با نزول ياري بر مؤمنان پيش آيد. و اين همانست که خداي عزوجل مي‌فرمايد: ﴿**وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٤ بِنَصۡرِ ٱللَّهِۚ يَنصُرُ مَن يَشَآءُۖ**﴾ «در آن هنگام مؤمنان از ياري خدا شادمان خواهند شد که هر کس را بخواهد ياري مي‌کند» يعني همان روزي که قضاي حتمي براي ياري مؤمنان مقرر شود»!**

**اين تفسير بلحاظ سند و متن، غلط است و با هيچ ملاک صحيحي سازگاري ندارد و محدّث بحراني آن را از شيخ کليني (در روضة کافي)[[166]](#footnote-166) نقل کرده است. امّا سند شيخ کليني، خدشه دارد زيرا در سلسلة سند او نام «سهل بن زياد» آمده و سهل کسي است که نجاشي درباره‌اش مي‌نويسد:**

«کان ضعيفا في الحديث غير معتمد فيه وکان أحمد بن عيسی يشهد عليه بالغلو والکذب وأخرجه من قم»**.[[167]](#footnote-167)**

**يعني: «سهل بن زياد در حديث، ضعيف است و اعتماد بر روايتش نيست و احمد بن محمد بن عيسي بر غلو و دروغگويي وي گمراهي مي‌داد و او را از قم بيرون کرد»!**

**و نيز ابن الغضائري (به نقل علامة حلي) در بارة سهل بن زياد مي‌نويسد:**

«إنه کان ضعيفا جدا، فاسد الرواية والمذهب»**![[168]](#footnote-168)**

**يعني: «او جدا ضعيف است و روايت و مذهبش هر دو، فاسدند»!**

**پس بر حديثي که «سهل بن زياد» در طريق روايت آن قرار گرفته است نتوان اعتماد نمود.**

**امّا متن حديث، نه با قرآن سازگار است نه با تاريخ! زيرا اولاً در خلال آن ادعا شده که سورة روم پس از هجرت رسول اکرم -صلى الله عليه وسلم- بمدينه و پيروزي اسلام و ارسال نامه به پادشاهان روم و ايران، نازل شده است! با اينکه به اتفاق مفسران، سورة مزبور از سوره‌هاي مکي شمرده مي‌شود و پيش از هجرت نزول يافته است. روايت علي - -عليه السلام- - و ابن عبّاس در ترتيب نزول سوره‌هاي قرآن، نيز اين موضوع را تصديق مي‌کند.[[169]](#footnote-169)**

**ثانياً ضميرهاي منفصل و متصل در بخش ﴿**وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ٣**﴾ به اجماع مفسران، به همان روميان باز مي‌گردد که ذکرشان قبلاً رفته بود، پارسان که اساساً ذکري از آن‌ها در آيه نيامده است.**

**ثالثاًُ دراين حديث ادعا شده که خداوند عزوجل وعدة خود را به تأخير مي‌افکند يا پيش مي‌اندازد! با آنکه در سورة روم تصريح شده که اين وعده، تخلف‌ناپذير است و مي‌فرمايد:**

﴿وَعۡدَ ٱللَّهِۖ لَا يُخۡلِفُ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٦﴾ [الروم: 6].

**«خداوند وعده داده است و وعده‌اش را خلاف نمي‌کند ولي بيشتر مردم نمي‌دانند».**

**رابعاً مدتي را که خدا تعيين فرموده ﴿**بِضۡعِ سِنِينَۗ**﴾ به هيچ وجه نسخ ننموده است و جملة ﴿**لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ**﴾ کم‌ترين دلالتي بر نسخ مدت يا ترديد در پيشگويي ندارد بلکه نشان مي‌دهد که قبل از اين ماجرا و بعد از آن، در شکست و پيروزي، کار بدست خدا بوده و به امر و قضاي او صورت گرفته است چنانکه شيخ طبرسي مي‌نويسد: يعني** «أن کونهم مغلوبين أولا وغالبين آخرا ليس إلا بأمر الله وقضائه»**.[[170]](#footnote-170)**

**اگر گفته شود که اين روايت و تأويل آن، به باطن آيات مربوط است\* و با ظاهر آن‌ها پيوندي ندارد و لذا ايرادهاي شما وارد نيست. پاسخ آنست که پس چرا در اين روايت به ظاهر آيه رجوع شده است؟ آيا از جملة ﴿**لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ**﴾ براي نسخ مدت، دليل آوردن رجوع به ظاهر نيست؟!**

**مجموعة ايرادهاي مذکور، واهي بودن حديث مزبور را به اثبات مي‌رساند. امّا اصل ماجرا -بطوريکه از قرآن مجيد و تاريخ ايران باستان بدست مي‌آيد- چنين بوده است که: پيامبر بزرگوار اسلام -صلى الله عليه وسلم- و مسلمانان در مکّه و قبل از هجرت به مدينه، خبر يافتند که سپاهيان روم شرقي -يعني بيزانس- از سپاه پارس شکست خورده‌اند و لشکر خسرو پرويز، شهر مذهبي «بيت المقدس» را به تصرف در آورده است (حادثة مزبور مقارن با سال 614 ميلادي رخداد). اين خبر از جهات گوناگون براي مسلمين غم انگيز بود بويژه که «بيت المقدس» در آن زمان قبلة ايشان به شمار مي‌آمد. در اين هنگام آيات سورة روم بر پيامبر خدا -صلى الله عليه وسلم- نازل شد و نويد داد که حداکثر تا 9 سال آينده، اين شکست جبران خواهد شد. 9 سال بعد يعني در سال 623 ميلادي سپاه هر قل (هراکليوس) لشکر پارس را شکست داد و شاهين سردار پارسي در جنگ کشته شد و بيت‌المقدس آزاد گشت. فاصلة آن شکست و اين پيروزي دقيقاً 9 سال مي‌شود[[171]](#footnote-171)** وصدق الله العلي العظيم**.**

1. **در تفسير «برهان» اثر محدّث بحراني ذيل آية 130 از سورة «صافات» آمده است:**

«ابن بابويه قال حدثنا محمد بن الحسن، قال حدثنا محمد بن يحيی العطار، عن محمد بن أحمد، عن إبراهيم بن إسحق، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن أبيه، قال قلت لأبي عبد الله - -عليه السلام- - جعلت فداک من الآل؟ قال: ذرية محمد - -صلى الله عليه وسلم- - قال: قلت: فمن الأهل؟ قال: الأئمة - -عليه السلام- - فقلت قوله عز وجل: **﴿**أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ ٤٦**﴾** قال: والله ما عني إلا ابنته»**.[[172]](#footnote-172)**

**يعني: «ابن بابويه (شيخ صدوق) گفت محمد بن حسن ما را حديث کرد، گفت محمد بن يحيي عطار ما را حديث کرد، از محمد بن احمد، از ابراهيم بن اسحق، از محمد بن سليمان ديلمي، از پدرش گفت به ابوعبدالله صادق - -عليه السلام- - گفتم: فدايت شوم «آل» چه کساني هستند؟ پاسخ داد: فرزندان محمد -صلى الله عليه وسلم- گفت پرسيدم: پس «اهل» چه کساني هستند؟ پاسخ داد: ايشان، امامان -عليه السلام- اند. گفتم: اين سخن خداوند چه مي‌شود که فرمود: ﴿**أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ ٤٦**﴾ «آل فرعون را در سخت‌ترين عذاب وارد کنيد» پاسخ داد: سوگند بخدا که مراد خداوند از آل فرعون، جز دخترش کسي نيست»!**

**اين روايت از حيث سند و متن، مخدوش است زيرا اولاً در سند آن، نام «محمد بن سليمان ديلمي» آمده که نجاشي در بارة او مي‌نويسد:**

«ضعيف جداً لا يعول عليه في شيء»**[[173]](#footnote-173)!**

**«او جدا ضعيف است و در هيچ چيز اعتماد بدو نتوان کرد»!**

**علامة حلّي نيز در بارة محمد بن سليمان ديلمي گويد:**

«ضعيف في حديثه، مرتفع في مذهبه»**[[174]](#footnote-174)!**

**«او در حديث ضعيف است و در مذهب، از اهل غلو شمرده مي‌شود»!**

**ثانياً در اين حديث، آل فرعون را به معناي دختر او معرّفي نموده است با آنکه خلاف اين معنا در قرآن آمده است و مثلاً مي‌فرمايد:**

﴿فَأَنجَيۡنَٰكُمۡ وَأَغۡرَقۡنَآ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ وَأَنتُمۡ تَنظُرُونَ ٥٠﴾ [البقرة: 50].

**«پس شما (بني‌اسرائيل) را نجات داديم و آل فرعون را غرق کرديم در حالي که (آن منظره را) مي‌ديديد».**

**و نيز مي‌فرمايد:**

﴿وَأَغۡرَقۡنَآ ءَالَ فِرۡعَوۡنَۚ وَكُلّٞ كَانُواْ ظَٰلِمِينَ ٥٤﴾ [الأنفال: 54].

**«و آل فرعون را غرق کرديم و همگي ستمگر بودند».**

**از سوي ديگر، آل فرعون که غرق شدند کساني جز «سپاهيان فرعون» نبودند چنانکه در قرآن کريم مي‌خوانيم:**

﴿فَأَخَذۡنَٰهُ وَجُنُودَهُۥ فَنَبَذۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡيَمِّۖ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلظَّٰلِمِينَ ٤٠﴾ [القصص:40].

**«پس او (فرعون) و سپاهيانش را گرفتيم و آن‌ها را در درياف افکنديم بنگر که سرانجام ستمگران چگونه بود».**

**و نيز مي‌خوانيم:**

﴿فَأَتۡبَعَهُمۡ فِرۡعَوۡنُ بِجُنُودِهِۦ فَغَشِيَهُم مِّنَ ٱلۡيَمِّ مَا غَشِيَهُمۡ ٧٨﴾ [طه: 78].

**«پس فرعون با سپاهيانش ايشان (بني‌اسرائيل) را دنبال کرد و دريا آنان را فرو پوشاند...».**

**بنابراين، آل فرعون که در دريا غرق شدند يا در قيامت گرفتار شديدترين عذاب‌ها خواهند شد، منحصر به يک دختر (دختر فرعون) نيستند چنانکه روايت مذکور ادّعا دارد. بويژه که از آن‌ها در آية مورد بحث با ضمير «جمع مذکر» ياد شده است چنانکه مي‌فرمايد:**

﴿وَحَاقَ بِ‍َٔالِ فِرۡعَوۡنَ سُوٓءُ ٱلۡعَذَابِ ٤٥ ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا غُدُوّٗا وَعَشِيّٗاۚ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ ٤٦﴾ [غافر: 45- 46].

**(شاهد سخن، ضمير جمع مذکّر در «يعرضون» است).**

1. **در کتاب «الصافي في تفسير القرآن» اثر «فيض کاشاني» ذيل نخستين آيه از سورة نجم آمده است:**

«في المجالس عن ابن عباس قال صلينا العشاء الآخره ذات ليلة مع رسول الله -صلى الله عليه وسلم- فلما سلم أقبل علينا بوجهه ثم قال إنه سينقض کوکب من السماء مع طلوع الفجر فيسقط في دار أحدکم فمن سقط ذلک الکوکب في داره فهو وصيي وخليفتي والإمام بعدي. فلما کان قرب الفجر جلس کل واحد منا في داره ينتظر سقوط الکواکب في داره وکان أطمع القوم في ذلک أبي العباس بن عبد المطلب! فلما طلع الفجر انقض الکوکب من الهواء فسقط في دار علي بن أبي طالب - -عليه السلام- - فقال رسول الله - -صلى الله عليه وسلم- - لعلي - -عليه السلام- يا علي والذي بعثني بالنبوة لقد وجبت لک الوصية والخلافة والإمامة بعدي. فقال المنافقون عبد الله بن أبي وأصحابه لقد ضل محمد في محبة ابن عمه وغوي وما ينطق في شأنه إلا بالهوی فأنزل الله تبارک وتعالی: ﴿وَٱلنَّجۡمِ إِذَا هَوَىٰ ١﴾»**.[[175]](#footnote-175)**

**يعني: «در کتاب مجالس (اثر شيخ صدوق) از ابن عباس آورده است که گفت شبي نماز عشاء را با پيامبر خدا -صلى الله عليه وسلم- برگزار کرديم، چون پيامبر (در پايان نماز) سلام داد روي به ما آورد و سپس گفت: با دميدن سپيدة صبح، ستاره‌اي از آسمان فرود مي‌آيد و سپس در خانة يک تن از شما سقوط خواهد کرد. هر کس که آن ستاره در خانه‌اش فرود آيد، او وصي و جانشين و امام پس از من خواهد بود. همين که سپيده دم نزديک شد هر يک از ما در خانة خود نشسته انتظار سقوط ستاره را مي‌کشيديم و از همه بيشتر پدر عباس بن عبدالمطلب طمع (خلافت) داشت! چون سپيدة صبح دميدن ستاره‌اي از هوا فرود آمد و در خانة علي بن ابي طالب - -عليه السلام- - سقوط کرد. رسول خدا - -صلى الله عليه وسلم- - به علي -عليه السلام- فرمود: اي علي! سوگند به کسي که مرا به نبوت برانگيخت، وصيت و خلافت و امامت پس از من بر تو واجب شد. منافقان يعني عبدالله بن ابي و يارانش گفتند: محمد در محبت پسر عموي خود گمراه و فريفته شده است و در شأن او جز به هواي نفس سخن نمي‌گويد! آنگاه خداوند تبارک و تعالي اين آيات را فرو فرستاد:** ﴿وَٱلنَّجۡمِ إِذَا هَوَىٰ ١...﴾**»!**

**اين حديث از دروغ‌هاي (شاخدار! و) آشکار است که هر کس آن را تشخيص مي‌دهد چرا که کوچک‌ترين ستارة آسمان در تمام شبه جزيرة عربستان نمي‌گنجد، پس چگونه در خانة کوچک علي -عليه السلام- فرود آمد و جاي گرفت؟! بعلاوه، سورة نجم به اتفاق مفسران در مکه نازل شده است ولي عبدالله بن ابي و يارانش، اهل مدينه و از منافقان آن دوره بودند و اين دو موضوع با هم سازگاري ندارد. عباس عموي پيامبر هم به اجماع مورخان، در دوران مکّه از زمرة مشرکين شمرده مي‌شد و اسلام نياورده بود و چون در جنگ «بدر» به اسارت مسلمانان درآمد و آزاد شد، اسلام را پذيرفت با وجود اين چگونه در دوران شرک، طمع داشت که جانشين پيامبر شود؟**

**در تفسير صافي، راويان حديث حذف شده‌اند ولي در مجالس شيخ صدوق (که آن را أمالي) نيز مي‌گويند) چنين آمده است،** «حدثنا الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي الکوفي قال حدثنا فرات بن إبراهيم بن فرات الکوفي قال حدثني محمد بن أحمد بن علي الهمداني قال حدثني الحسين بن علي قال حدثني عبد الله بن سعيد الهاشمي قال حدثني عبد الواحد بن غياث قال حدثني عاصم بن سليمان قال حدثنا جوير عن الضحاک عن ابن عباس» **....[[176]](#footnote-176) در اين سند، افراد ضعيف (مانند فرات بن ابراهيم) و مجهول (مانند عبدالواحد بن غياث) ديده مي‌شوند که اعتبار روايت را از ميان مي‌برند.**

1. **در کتاب «الصافي في تفسير القرآن» اثر «فيض کاشاني» ذيل آية:**

﴿سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِلۡ يَاسِينَ ١٣٠﴾ [الصافات: 130].

«وفي المعاني عن الصادق عن أبيه عن آبائه عن علي - -عليه السلام- - في هذه الآيه قال: يس، محمد ونحن آل يس»!**[[177]](#footnote-177)**

**يعني: «در کتاب معاني الاخبار (اثر شيخ صدوق) از امام صادق از پدرش از پدرانش از علي - -عليه السلام- - در بارة اين آيه: (سلام علي آل ياسين) روايت شده که فرمود: يس، محمد -صلى الله عليه وسلم- است و آل يس، ما هستيم»!**

**همانگونه که ملاحظه مي‌شود فيض کاشاني سند روايت را از امام صادق - -عليه السلام- - آغز نموده و تمام سند را ذکر نکرده است. اصل سند در کتاب «معاني الاخبار» بدينصورت آمده است:**

«حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني –رضي الله عنهم- قال حدثنا أبو أحمد عبد العزيز بن يحيی بن أحمد بن عيسی الجلودي البصري، قال حدثنا محمد بن سهل قال حدثنا الخضر بن أبي فاطمه البلخي، قال حدثنا وهب بن نافع، قال حدثنا کادح (وفي بعض النسخ: قادح) عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه، عن علي -عليه السلام-»**[[178]](#footnote-178)...**

**در اين سند، افراد مجهولي ديده مي‌شوند که در کتب رجال، ابداً نامي از آن‌ها نبرده‌اند مانند: «خضر بن ابي فاطمه بلخي» يا کادح (قادح)! با چنين سندي البته حديث مذکور قابل اعتماد نيست بويژه که متن آن نيز مخالف با قرآن است. زيرا آنچه در سورة «صافات» آمده «سلام علي ال ياسين» است، نه «سلام علي آل ياسين»! و ال ياسين همان «إلياس پيامبر» مي‌باشد که آن را به دو صورت تلفظ مي‌کنند مانند «طور سيناء» و «طور سينين» که به هر دو شکل در قرآن کريم بکار رفته است:**

﴿وَشَجَرَةٗ تَخۡرُجُ مِن طُورِ سَيۡنَآءَ﴾ [المؤمنون: 20].

﴿وَطُورِ سِينِينَ ٢﴾ [التين: 2].

**دليل روشن اين موضوع هم آنست که در سورة صافات ابتدا مي‌فرمايد: ﴿**وَإِنَّ إِلۡيَاسَ لَمِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٢٣**﴾ آنگاه در آيات بعد مي‌خوانيم: ﴿**سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِلۡ يَاسِينَ ١٣٠ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣١ إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٣٢**﴾ اگر مقصود از «إل ياسين» آل محمد -صلوات الله عليهم أجمعين- بود لازم مي‌آمد که ضمير جمع براي آن‌ها بکار رود (نه ضمير مفرد) و با تعبير** «إنهم من عبادنا المومنين» **از ايشان ياد شود. اسلوب سورة صافات نيز اقتضا مي‌کند که مراد از «إل ياسين» همان إلياس نبي باشد زيرا اين سوره ابتدا از رسالت برخي از پيامبران سخن مي‌گويد و سپس دعوت توحيدي آن‌ها را مطرح مي‌سازد و آنگاه بر آن پيامبر، درود مي‌فرستد. هيچ دليلي ندارد که چون به «الياس پيامبر» مي‌رسد، شيوة مزبور را نقض کند و پس از ذکر الياس، به آل محمد -صلى الله عليه وسلم- درود فرستد!**

1. **در کتاب «الصافي في تفسير القرآن» اثر فيض کاشاني، ذيل آية:**

﴿وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰ ١﴾ [اليل: 1].

**آمده است:** «القمي عن الباقر - -عليه السلام- - قال الليل في هذا الموضع الثاني غشي أمير المؤمنين - -عليه السلام- - في دولت التي جرت له عليه وأمير المؤمنين - -عليه السلام- - يصبر في دولتهم حتی تنقضي»**.[[179]](#footnote-179)**

**يعني: «قمي (علي بن ابراهيم) از امام باقر - -عليه السلام- - روايت کرده که گفت مراد از «شب» در اينجا (خليفة) دوم است که امير مؤمنان -عليه السلام- را در جريان دولت خود، پوشاند و امير مؤمنان -عليه السلام- در دولت آن‌ها شکيبايي ورزيد تا از ميان رفت».!**

**اين حديث که سندش به اعتبار علم رجال، بي‌اشکال بنظر مي‌رسد[[180]](#footnote-180)، بلحاظ متن داراي اشکالست. زيرا ادّعا دارد که خداوند به خليفة ثاني عمر بن خطاب سوگند ياد نموده است در عين حال دولت او را پوشاننده و غاصب حق امير مؤمنان -عليه السلام- مي‌شمرد! و معلوم است که سوگند را بر اشياء مقدّس و نعمت‌هاي ارزنده ياد مي‌کنند، نه بر غاصب خلافت! در آية شريفة ﴿**وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰ ١**﴾ خداوند به شب سوگند ياد فرموده به اعتبار آنکه شب از نعمت‌هاي ارزندة اوست چنانکه در سورة يونس مي‌فرمايد:**

﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ لِتَسۡكُنُواْ فِيهِ﴾ [يونس: 67].

**«او کسي است که شب را براي شما مقرر داشت تا در آن آرام گيريد».**

**و باز در سورة نمل مي‌فرمايد:**

﴿أَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا جَعَلۡنَا ٱلَّيۡلَ لِيَسۡكُنُواْ فِيهِ﴾ [النمل: 86].

**«آيا نديدند که ما شب را قرار داديم تا در آن آرام گيرند؟».**

**آري، شب نعمت بزرگي به شمار مي‌آيد که آفريدگار جهان ما را با آن از آسايش و آرامش بهره‌مند ساخته است با اين حال چه مناسبت دارد که ادعا کنيم مقصود از و الليل (سوگند به شب) سوگند به کسي است که به عقيدة شيعيان، آسايش و آرامش مؤمنان را از ميانبرد و حق امير مؤمنان را پوشاند؟!**

**ممکن است کسي ادعا کند اين قبيل احاديث از «معناي باطني» آيات سخن مي‌گويند که با ظاهر آن‌ها پيوندي ندارد. پاسخ ما به مدعي آنست که: معناي باطني آيات، هر چه باشد با ظاهر قرآن پيوند دارد زيرا اگر قرار باشد که براي کلام خدا، معنايي بکلّي جدا از ظاهر آن قائل شويم در آن صورت چگونه مي‌توانيم معناي مزبور را به قرآن نسبت دهيم؟ آيا آن معنا با معاني ديگر که ربطي به قرآن ندارند در بيگانگي چه تفاوتي دارد؟! اگر در پاره‌اي از روايات آمده که قرآن مجيد داراي معاني باطني است، در همان روايات معناي باطني قرآن توضيح داده شده است و با ادعاي شما سازگار نيست. در خود تفسير «صافي» مي‌خوانيم:**

«عن أمير المؤمنين - -عليه السلام- - قال ما من آية إلا لها أربعة معان، ظاهر وباطن وحد ومطلع. فالظاهر التلاوة والباطن الفهم والحد هو أحکام الحلال والحرام والمطلع هو مراد الله من العبدبها»**.[[181]](#footnote-181)**

**يعني: «از امير مؤمنان - -عليه السلام- - رسيده است که فرموده هيچ آيتي نيست مگر آنکه چهار مقصود دارد: ظاهر و باطن و حد و مطلع. اما ظاهر آنست که تلاوت شود و باطن آنست که فهميده شود و حد آنست که احکام حلال و حرامش رعايت گردد و مطلع آنست که مراد خدا از آن آيه در بارة بنده‌اش دانسته شود».**

**چنانکه ملاحظه مي‌شود هيچ يک از اين امور، نامتناسب و بي‌ربط با ظاهر آيات نيست و از ادراک بشر هم بيگانه نمي‌باشد. باطن قرآن، همان مفهوم آيات است و مطلع قرآن، فهم بالاتر و درک همة نکات آن مي‌باشد[[182]](#footnote-182)، نه معنايي بي‌تناسب و بي‌ارتباط با آيه!**

**باز در تفسير «صافي» مي‌خوانيم:**

«روي العياشي بإسناده عن حمران بن أعين عن أبي جعفر - -عليه السلام- قال: ظهر القرآن الذين نزل فهيم وبطنه الذين عملوا بمثل أعمالهم»**.[[183]](#footnote-183)**

**يعني: «محمد بن مسعود عياشي به اسناد خود از حمران بن اعين، از ابو جعفر باقر - -عليه السلام- - گزارش نموده که گفت: ظاهر قرآن مربوط به کساني است که آيات قرآني در بارة آن‌ها نازل شده و باطن قرآن، شامل افرادي مي‌شود که اعمالي همانند اعمال دستة اول بجاي آورده‌اند».**

**همچنين در تفسير «صافي» آمده است:**

«العياشي بإسناد عن الفضيل بن يسار قال سئلت أبا جعفر -عليه السلام- عن هذه الروايتة: ما في القرآن آية إلا ولها ظهر وبطن وما فيه حرف إلا وله حد ولکل حد مطلع. ما يعني بقوله: لها ظهر وبطن؟ قال: ظهره تنزيله وبطنه تأويله، منه ما مضی ومنه ما لم يکن بعد يجري کما يجري الشمس والقمر کلما جاء منه شيء وقع»**[[184]](#footnote-184) ...**

**يعني: «محمد بن مسعود عياشي به اسناد خود از فضيل بن يسار گزارش نموده که گفت از ابو جعفر باقر - -عليه السلام- - معناي اين روايت را پرسيدم که: هيچ آيه‌اي در قرآن نيست مگر آنکه داراي ظاهر و باطني است و حدّ و مطلعي دارد. گفتم معناي ظاهر و باطن چيست؟ امام باقر -عليه السلام- پاسخ داد: ظاهر قرآن، تنزيل آنست و باطن قرآن، تأويلش مي‌باشد که بخشي از آن گذشته و بخش ديگر هنوز نيامده است و مانند خورشيد و ماه، جريان دارد هر گاه که چيزي از بخش ديگر بيايد، قرآن در آن منطبق مي‌شود».**

**چنانکه ملاحظه مي‌کنيد امام باقر -عليه السلام- باطن قرآن را «مصاديق آيات» معرفي نموده‌اند که چون به ظهور رسند قرآن با آن‌ها انطباق خواهد يافت و اين غير از معنايي مخالف با ظاهر کدام است.**

**خلاصه آنکه «باطن قرآن» در روايات اهل بيت - -عليه السلام- - به دو معنا آمده يکي «مطلع» يا معناي برتر و کامل آيات. و دوم «تاويل» يعني مصداق آيات اما اينکه کساني بخواهند به بهانة باطن قرآن، مثلاً خمر (شراب) را به معناي فلان خليفه! تأويل کنند، اين معنا مخالف با آثار اهل بيت -عليه السلام- است چنانکه در همان تفسير عياشي مي‌خوانيم:**

«عن أبي عبد الله - -عليه السلام- - أنه قيل له روي عنکم أن الخمر والميسر والأنصاب والأزلام رجال! فقال: ما کان الله ليخاطب خلقه بما لا يعقلون»**.[[185]](#footnote-185)**

**يعني: «از ابو عبدالله صادق - -عليه السلام- - روايت شده که به ايشان گفتند: از شما منقول است که گفته‌ايد شراب و قمار و بت‌ها و تيرهاي قرعه (که ذکرشان در سورة مائده آمده) مرداني هستند! امام پاسخ داد: خدا بر آن نيست با بندگانش به صورتي که درک نمي‌کنند سخن گويد».**

**روشن است که آنچه امام صادق -عليه السلام- در اينجا بيان داشته‌اند، در شکل «قاعده کلي» ادا شده است و اطلاق و شمول دارد و تمام تأويلات بي‌جا و نامناسب را در بر مي‌گيرد.**

**اگر گفته شود: سند علي بن ابراهيم، اشکالي ندارد و تأويل ﴿**وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰ ١**﴾ را از اشخاص موثق نقل کرده است. پاسخ آنست که چون متن حديثي با قرآن سازگار نباشد به راوي آن نبايد اعتناء کرد چنانکه محمد بن مسعود عياشي در تفسير آورده است:**

«عن محمد بن مسلم قال: قال أبو عبد الله - -عليه السلام- - يا محمد ما جائک في رواية من بر أو فاجر يوافق القرآن فخذبه، وما جاءک في روايتة من بر أو فاجر يخالف القرآن فلا تأخذبه»**[[186]](#footnote-186)**

**يعني: «از محمد بن مسلم رسيده که گفت ابو عبدالله صادق - -عليه السلام- - به من فرمود: اي محمد هر روايتي که به تو رسيد، از شخصي نيکوکار باشد يا بدکار، همين که موافق با قرآن بود آن را بگير. و هر روايتي که به تو رسيد، از شخصي نيکوکار باشد يا بدکار، همين که مخالف با قرآن بود آن را مگير».**

**پس ميزان قطعي در پذيرش حديث، موافقت آن با قرآن است و چنانکه حديثي با کتاب خدا سازگار نبود نبايد آن را پذيرفت هر چند راو حديث، مورد وثوق و اهل نيکوکار باشد.[[187]](#footnote-187)**

**اين ده نمونه از «احاديث تفسيري» را به خوانندگان ارجمند تقديم کرديم تا خود ملاحظه کنند که چه اقوالسست و تفاسير ناصوابي بر امامان اهل بيت -عليه السلام- بسته‌اند. و در اينجا خاطر نشان مي‌سازيم که احاديث ساختگي در بارة «تفسير قرآن» از احاديث باطل در «فقه» بمراتب بيشتر است و اين هشداري است که اهل مطالعه در تفاسير قرآن، بايد آن را همواره پيش چشم داشته باشند.**

**\*\*\***

13  
نقد کتب دعا و زيارت

**دعا نقش بزرگي را در آرامش انسان و اميدوار شدن او ايفاء مي‌کند و علاوه بر نصوص شرع مانند**

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾**[[188]](#footnote-188)** [غافر: 60].

﴿قُلۡ مَا يَعۡبَؤُاْ بِكُمۡ رَبِّي لَوۡلَا دُعَآؤُكُمۡ﴾**[[189]](#footnote-189)** [الفرقان: 77].

﴿أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾**[[190]](#footnote-190)** [البقرة: 186].

**که عنايت خداوند متعال را به دعاکننده نشان مي‌دهد، هزاران تجربة عملي، حسن اثر دعا را به اثبات مي‌رساند.**

**همچنين سلام و درود بر رسول گرامي اسلام و آل او و بندگان صالح خداوند که مسلمانان در نمازهاي شبانه‌روزي بدان مي‌پردازند، ماية تقرّب به حق و طرفداري از اهل حق و تمايل به صلاح و نيکي مي‌شود. چه بسيار دعاها و درودهاي زيبا و معرفت‌آموزي که در احاديث رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- و خاندان او آمده و فرهنگ مسلمانان را آراسته است ولي متاسفانه دست دوستان جاهل و غاليان کژانديش[[191]](#footnote-191) نيز در کار بوده و آثار مداخلة آنان درکتب ادعيه و زيارات ديده مي‌شود. ما با نقد کتاب‌هاي مزبور مي‌توانيم به سرچشمه‌هاي اصيل و پاکيزة دعا نزديک شويم و از انحراف تودة مسلمانان جلوگيري کنيم. بنابراين در فصل حاضر مانند فصول گذشته ده نمونه از دعاهاي ساختگي و زيارت‌هاي غلو‌آميز را مطرح مي‌سازيم و به نقد آن‌ها مي‌پردازيم.**

**از ميان کتاب‌هاي دعا که در دسترس ما قرار دارند کتاب «مصباح المتهجد» اثر شيخ طوسي و «اقبال الاعمال» اثر ابن طاووس و «عده الداعي» اثر ابن فهد حلي و «زاد المعاد» اثر مجلسي و «مفاتيح الجنان» و الباقيات الصالحات» اثر محدث قمي را بايد نام برد.\***

**گاهي عادت به خواندن ذکري يا مأنوس بودن با دعائي، ديدگان آدمي را مي‌بندد و غلط روشني را که در خلال آن ذکر يا دعا آمده نمي‌بيند و حتّي ممکن است دعائي چنان در نظر خواننده‌اش تقدّس و احترام پيدا کند که حاضر نباشد هيچ نقدي را در بارة آن تحمّل نمايد ولي اگر خود ديانت و اصل شريعت نزد انسان محترم‌تر از روايت فلان محدث و فلان راوي باشد در آن صورت، شخص با ايمان همواره آمادة شنيدن نقد است تا هر چه بيشتر بر سر چشمة اصيل دين دست يابد و از آب زلال شريعت بنوشد. اميد است خوانندگان ارجمند اين کتاب از دستة رهيافتة اخير باشند و نقّادي‌هاي ما بجاي ملالت خاطر، ماية نزديکي بيشتر ايشان به شريعت بي‌نقاب و اسلام ناب گردد. اينک نوبت آن فرا رسده که به آوردن شواهدي از دعاها و زيارت‌هاي مغلوط يا ساختگي بپردازيم.**

1. **دعائي است مشهور که در ماه رجب پس از نمازها خوانده مي‌شود. اين دعا را در «مفاتيح الجنان»[[192]](#footnote-192) مي‌يابيم ولي اصل آن در کتاب «اقبال» اثر ابن طاووس بدين صورت آمده است:**

«علي بن محمد البرسي –رضي الله عنهم- قال أخبرنا الحسين بن أحمد بن شيبان، قال حدثنا حمزة بن القاسم العلوي العباسي، قال حدثنا محمد بن عبد الله بن عمر البرقي، عن محمد بن علي الهمداني قال أخبرني محمد بن سنان، عن محمد السجاد في حديث طويل قال: قلت لأبي عبد الله - -عليه السلام- - جعلت فداک هذا رجب علمني دعاء ينفعني الله به قال فقال لي أبو عبد الله - -عليه السلام- - أکتب: بسم الله الرحمن الرحيم وقل في کل يوم من رجب صباحا ومساء وفي أعقاب صلواتک في يومک وليلتک: يا من أرجوه لکل خير وآمن سخطه من کل شر» **... (الي اخر الدعاء)[[193]](#footnote-193)**

**يعني: علي بن محمّد برسي -که خدا از او خشنود باد- گفت حسين بن احمد شيباني ما را خبر داد، گفت حمزه بن قاسم علوي عباسي براي ما حديث کرد، گفت محمد بن عبدالله بن عمر برقي ما را حديث گفت از محمد بن علي همداني، گفت محمد بن سنان مرا خبر داد از محمد سجاد در حديثي طولاني که گفت: به ابو عبدالله صادق - -عليه السلام- - گفتم: فدايت شوم اين ماه، رجب است مرا دعائي بياموز که خداوند بسبب آن نفعي به من رساند. ابو عبدالله صادق - -عليه السلام- - پاسخ داد: بنويس: بسم الله الرحمن الرحيم و درهر روز از ماه رجب هنگام صبح و شام و پس از نمازهاي خود در روز و شب اين دعا را بخوان: يا من ارجوه لکل خير و آمن سخطه من کل شر (اي کسي که براي هر خيري به او اميدوارم و در هر شري از خشم وي آسوده خاطرم)! تا آخر دعاء ...»**

**اين دعا بلحاظ سند، غير قابل اعتماد و بلحاظ متن، مغلوط است زيرا:**

**اولا در ميان راويانش نام «محمد بن سنان» برده شده که قبلاً گفتيم ابن الغضائري (بنقل علامة حلي) در بارة او آورده است:** «إنه ضعيف غال لا يلتفت إليه»**[[194]](#footnote-194). «او در حديث ضعيف است، از اهل غلو شمرده مي‌شود و به گزارش وي اعتنا نبايد کرد». و نجاشي در حق وي مي‌نويسد:** «هو رجل ضعي جدا لا يعول عليه ولا يلتفت إلی ما تفردبه»**[[195]](#footnote-195). «او مردي است که در کار حديث جدا ضعيف است و اعتماد بر وي روان نيست و بر آنچه به تنهايي نقل مي‌کند اعتنا نبايد کرد».**

**پس حديثي که محمد بن سنان به تنهايي از محمد سجاد از امام صادق -عليه السلام- آورده، پذيرفته نيست. ثانيا دومين جمله از متن اين دعا (به صورت‌هايي که روايت شده) با قرآن کريم مخالفت دارد چنانکه در مفاتيح بشکل:**

**و آمن سخطه عند کل شر و در اقبال بصورت: و آمن سخطه من کل شر و در مصباح المتهجد بشکل: و آمن سخطه عند کل عثره**

**آمده است که هر سه عبارت، يک مفهوم را مي‌رسانند يعني: «اي کسي که بهنگام هر شر و لغزشي از خشم او ايمن و آسوده خاطر هستم»! با اينکه خداي متعال در قرآن مجيد مي‌فرمايد:**

﴿فَلَا يَأۡمَنُ مَكۡرَ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٩٩﴾ [الأعراف: 99].

**«از مکر خدا[[196]](#footnote-196) جز گروه زيان کار کسي آسوده خاطر نمي‌شود!».**

**آري شخص با ايمان بمحض آنکه گرفتار لغزش شود و شر و گناهي از او سر زند از خشم و کيفر خداوند ترسان مي‌گردد و به استغفار و توبه روي مي‌آورد، نه آنکه در هر عمل ناصوابي از عذاب حق، ايمان و آسوده خاطر باشد!**

**شگفت آنکه شيخ طوسي با آنکه «محمد بن سنان» را تضعيف نموده[[197]](#footnote-197) و خود نيز از زمرة قرآن شناسان و مفسّران کلام الله شمرده مي‌شود (چنانکه تفسير ارزندة التبيان از آن اوست) با اين همه، دعاي مغلوط مذکور را در کتاب «مصباح المتهجد» آرده است[[198]](#footnote-198). و اين نيست مگر نتيجة شتابزدگي نسبت به قاعدة مشهور «تسامح در ادله سنن». در صورتي که سنن منقول را هم مانند فرائض مأثور، بايد با قرآن کريم سنجيد و شک نيست که بمحض تعارض با قرآن، از درجة اعتبار ساقط مي‌گردد بلکه بطلان و کذب سنن مذکور ثابت مي‌شود. باري اثر اين دعاي ناصواب آنست که وجدان انسان را فريب مي‌دهد زيرا بهنگام لغزش و گناهکاري، او را از خداوند بيمناک نمي‌سازد و به توبه و بازگشت بحق بر نمي‌انگيزد و ذلک هو الخسران المبين.**

1. **در کتاب «مصباح المتجهد» اثر شيخ ابو جعفر طوسي ضمن تعقيبات و دعاهاي روز جمعه نوشته است:**

«وعنه (أبي عبد الله الصادق) -عليه السلام-: من قال بعد صلوة الفجر أو بعد صلوة الظهر: «اللهم أجعل صلوتک وصلوة ملائکتک ورسلک علی محمد وآل محمد» لم يکتب عليه ذنب سنة»**.[[199]](#footnote-199)**

**يعني: «از امام ابو عبدالله صادق - -عليه السلام- - روايت شده که هر کس پس از نماز صبح يا نماز ظهر بگويد: خداوندا درود خود و درود فرشتگان و فرستادگنت را بر محمد و آل محمد قرار ده. يک سال کناه او نوشته نمي‌شود»!**

**اين روات در کتاب «مفاتيح الجنان» به نقل از شيخ طوسي نيز آمده است.[[200]](#footnote-200)**

**شيخ طوسي سند روايتش را نياورده تا در بارة آن اظهار نظر شود امّا فساد متن روايت، آشکار است زيرا با درودي بر محمّد و آل محمّد، يک سال محرّمات الهي را به تعطيل مي‌کشد! و مردم را در گناهکاري جرأت مي‌بخشد و هدف شريعت را که ايجاد تقوي و تهذيب نفس است تباه مي‌سازد بويژه اگر کسي هر ساله آن درود را تکرار نمايد، البته تا پايان زندگاني نبايد گناهش ثبت شود! پس گويد اين دعاء براي نسخ محرمات ساخته شده است و بي‌گمان مقام امام صادق - -عليه السلام- - بالاتر از آنست که در بارة فضيلت درود مزبور، چنان سخني گفته باشد.**

1. **مجلس در کتاب «زاد المعاد» بمناسبت فضيلت و استجابت دعا در روز نهم ربيع الاول که مصادف با تقل «خليفة ثاني» است روايت طولاني و شگفتي آورده و از قول «حذيفه بن اليمان» مي‌نويسد که چون عمر در آن روز کشته شد:**

**«پس رفتم بخدمت امير المؤمنين -عليه السلام- که آن حضرت را تهنيت و مبارک باد بگويم به آنکه آن منافق کشته شد و به عذاب حقتعالي و اصل گرديد و چون حضرت مرا ديد گفت: اي حذيفه آيا در خاطر داري آن روز را که آمدي بنزد سيد من رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- و من و دو سبط او حسن و حسين نزد او نشسته بوديم و با او طعام مي‌خورديم پس تو را دلالت کرد بر فضيلت اين روز؟ گفتم بلي اي برادر رسول خدا، حضرت فرمود که بخدا سوگند که اين روز است که حق تعالي در آن، ديدة آل رسول را روشن گردانيد و من براي اين روز، هفتاد و دو نام مي‌دانم! حذيفه گفت: يا امير المؤمنين مي‌خواهم که آن نام‌ها را از تو بشنوم. حضرت فرمود که: اين روز استراحت است که مومنان از شر آن منافق استراحت يافتند. و روز زائل شدن کرب و غم است. و روز غدير دوم است. و روز تخفيف گناهان شيعيان است. و روز اختيار نيکو براي مؤمنان است. و روز برداشتن قلم از شيعيان است. و روز بر هم شکستن کفر و عدوان است. و روز عافيت است. و روز برکت است. و روز طلب‌خون‌هاي مؤمنان است. و روز عيد بزرگ خدا است. و روز مستجاب شدن دعا است...»![[201]](#footnote-201)**

**اين حديث ساختگي نشان مي‌دهد که به مناسبت روز قتل خليفه، خداوند سبحان قلم از گناهان شيعيان بر داشته است! يعني هر چه از فحشاء و منکر در آن روز مرتکب شوند به حساب نمي‌آيد. آيا مي‌توان باور کرد که اين گفتار از امام متقيان باشد؟ آيا اين سخن، افترا و تهمت بر امير مؤمنان -عليه السلام- محسوب نمي‌شود؟ آيا اين روايت، عوام را به گناه و فساد نمي‌کشاند.؟**

**نگارنده خود شاهد بودم که شخص ظاهر الصلاحي در روز نهم ربيع الاول، به گناه و فسق تجاهر مي‌نمود و چون سبب آن از وي پرسيده شد، پاسخ داد: مگر نمي‌دانيد که امروز، روز نهم ربيع است و قلم را از گناهان شيعيان برداشته‌اند؟!**

**شگفت‌تر آنکه در همين روايت مجعول با کمال جسارت آمده است که خداوند سبحان به پيامبر خود فرمود:**

**«امر کرده‌ام ملائکة نويسندگان اعمال را که از اين روز تا سه روز، قلم از مردم بدارند و نويسنده گناهان ايشان را براي کرامت تو و وصي تو».![[202]](#footnote-202)**

**راوي ناندان، چنان پنداشته که گرامي داشت پيامبر و امام، وابسته به آنست که خداوند، مردم را در گناه‌کاري تا سه روز (همچون حيوانات) آزاد گذارد!**

**آيا اينست معناي اکرام پيامبر -صلى الله عليه وسلم- و علي -عليه السلام- از سوي خداوند پاک؟!**

1. **در کتاب «الباقيات الصالحات» اثر محدث قمي که در حاشية مفاتيح الجنان به چاپ رسيده است، دعائي براي «رفع دندان درد» آمده که از عجائب ادعيه شمرده مي‌شود. محدّث قمّي در اين باره مي‌نويسد:**

**«و ايضا وارد شده که چوبي يا آهني بگذارد بر دندان درد کن(!) و افسون کن آن را از جانب آن هفت مرتبه:** «بسم الله الرحمن الرحيم العجب کل العجب دوده تکون في الفم تأکل العظم وتنزل الدم. أنا الراقي والله الشافي»**[[203]](#footnote-203) .... »!**

**معناي عبارت اخير اينست که: «جاي شگفتي است، کمال شگفتي! کرمي است در دندان که استخوان را مي‌خورد و خون را مي‌ريزد. من افسون‌کننده‌ام و خدا، شفابخش ...».**

**گويا اصطلاح «کرم خوردگي دندان» مخترع اين دعا را بگمان افکنده که واقعاً کرم در دندان پنهان شده است! و لذا افسون مذکور را براي آن ساخته تا هر چه زودتر، کرم موذي بيرون آيد و از خوردن استخوان و ريختن خون باز ايستد. البته راوي اين افسوند و سند روايت، معلوم نيست و کسي هم بخود اجازه نمي‌دهد تا افسون فوق را نزد دندان پزشکان تحصيل کرده مطرح کند و صحت و سقم آن را جويا شود!**

1. **در «مفاتيح الجنان» در بيان «اعمال روز جمعه» مي‌نويسد:**

**«بدانکه از براي خواندن آية الکرسي علي التنزيل در روز جمعه فضيلت بسيار روايت شده».[[204]](#footnote-204)**

**آيا آية الکرسي علي التنزيل (يعني بدانگونه که بر پيامبر خدا -صلى الله عليه وسلم- نازل شده) کدامست؟ محدث قمي در «الباقيات الصالحات» آن را بدين صورت توضيح مي‌دهد:**

**«علامه مجلسي فرموده که به روايت** «علي بن إبراهيم وکليني، آية الکرسي علی التنزيل چنين است: الله لا إله إلا هو الحي القيوم لا تاخذه سنه ولا يوم له ما في السموات وما في الأرض وما بينهما وما تحت الثري عالم الغيب والشهاده الرحمن الرحيم، من ذا الذي تا هم فيها خالدون»**.[[205]](#footnote-205)**

**اين روايت، يک عيب اساسي و اصلاح نشدني دارد و آن اينست که ادعا مي‌کند آيه الکرسي در قرآن کريم تحريف شده و شکل صحيحش در اين روايت آمده است! چنين ادعايي اساس اسلام را متزلزل مي‌کند و قرآن مجيد را از حجيت ساقط مي‌نمايد. عباراتي که در اين روايت بر آيه الکرسي افزوده‌اند کلماتي مي‌باشد که از مواضع ديگر قرآن کريم برداشته شده است مثلاً:** «له ما في السموات وما في الأرض وما بينهما وما تحت الثري» **عينا ششمين آيه از سورة شريفة «طه» است. و نيز** «عالم الغيب والشهاده هو الرحمن الرحيم»**. بخشي از آية بيست و دوم از سورة کريمة «حشر» شمرده مي‌شود.**

**در جاي خود به اثبات رسيده که قرآن مجيد از هر گونه تحريف و تبديلي مصون مانده است و اين قبيل روايات قابل اعتماد و در خور اعتناء نيستند چنانکه بزرگان فرقة اماميه مانند شريف مرتضي و شيخ طوسي و شيخ طبرسي و ديگران بر اين قول رفته‌اند و از جمله ادلة اين امر آنست که در آثار «متواتر» از رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- و امامان -عليه السلام- آمده که احاديث را به قرآن عرضه کنيد و حق و باطل آن‌ها را با کلام الهي بسنجيد که اگر قرآن دستخوش تحريف شده بود، در آن صورت نمي‌توانست ميزان تشخيص حق از باطل قرار گيرد.**

1. **محدّث قمّي در کتاب «مفاتيح الجنان» زيارتي را با عنوان «زيارت جامعة کبيره» از شيخ صدوق نقل کرده است[[206]](#footnote-206) که هر چند مورد توجه فراوان قرار گرفته و کساني از غلاه (همچون شيخ احمد احسائي) بر آن شروحي نوشته‌اند ولي بخش‌هايي از آن، آشکارا با قرآن مجيد مخالفت دارد. مثلاً در اين زيارت خطاب به امامان گفته مي‌شود:**

«إياب الخلق إليکم وحسابهم عليکم»

**يعني: «بازگشت خلق به سوي شما و حساب ايشان بر عهدة شما است»!**

**با آنکه در قرآن مجيد مي‌خوانيم:**

﴿إِنَّ إِلَيۡنَآ إِيَابَهُمۡ ٢٥ ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا حِسَابَهُم ٢٦﴾ [الغاشية: 25- 26].

**«همانا بازگشت ايشان بسوي ما است سپس حسابشان بر عهدة ما است».**

**برخي، در مقام رفع اين تعارض بر آمده چنين پاسخ داده‌اند که: مردم به (اذن خدا) به پيامبر و امامان باز مي‌گردند و حسابشان با ايشان خواهد بود همانگونه که قبض نفوس بهنگام مرگ، در قرآن کريم به خداوند و نيز به فرشتگان نسبت داده شده است يعني فرشتگان به اذن خدا اين کار را بر عهده مي‌گيرند.**

**جواب ما به دستة مزبور اينست که: اگر خداوند سبحان اذن داده بود تا پيامبر اکرم و امامان - -عليه السلام- - حساب مردم را بر عهده گيرند هيچگاه در کتابش به رسول خود اعلام نمي‌فرمود:**

**﴿**مَا عَلَيۡكَ مِنۡ حِسَابِهِم مِّن شَيۡءٖ**﴾ [الأنعام: 52].**

**«حساب ايشان به هيچ وجه بر عهدة تو نيست»![[207]](#footnote-207).**

**همانگونه که اگر در قرآن مجيد به تصريح آمده بود: «قبض نفوس به هيچ وجه بر عهدة فرشتگان نيست» در آن صورت ما حق نداشتيم اين کار را به آن‌ها نسبت دهيم. امامان - -عليه السلام- - به ما سفارش نموده‌اند که روايات مخالف با قرآن را نپذيريد، ما نمي‌دانيم اگر جملة** «حسابهم عليکم» **با آية شريفة ﴿**مَا عَلَيۡكَ مِنۡ حِسَابِهِم مِّن شَيۡءٖ**﴾ مخالفت نداشته باشد، پس معناي «روايت مخالف با قرآن» کدامست؟!**

**اگر ما به خود اجازه دهيم تا هر جمله‌اي را به «تأويل» کشيم و بدلخواه، توجيه و تفسير کنيم در آن صورت آيا سخنان مخالف با قرآن، اساساً مصداقي پيدا مي‌کنند؟ پس سفارش رسول اکرم و ائمه - -عليه السلام- - براي چه کس و در چه موضوعي بوده است؟!**

**در مورد راوي اول اين زيارت، يعني «موسي بن عبدالله نخعي» کتاب‌هاي رجال سخني نگفته‌اند و بقول مامقاني «به اهمال برگزار کرده‌اند»[[208]](#footnote-208) و ينز در بارة دوّمين راوي آن يعني «محمد بن اسماعيل بر مکي» علماي رجال، اختلاف دارند. علامة حلي در** «خلاصة الأقوال» **مي‌نويسد:**

«اختلف علماؤنا في شأنه، فقال النجاشي: إنه ثقة مستقيم. وقال ابن الغضائري: إنه ضعيف»**.[[209]](#footnote-209)**

**يعني: «علماي ما در مقام او به اختلاف سخن گفته‌اند. نجاشي گفته‌ است که وي مورد وثوق مي‌باشد و انحراف در مذهب ندارد و ابن الغضائري گفته که او ضعيف است».**

**اگر ما «ميزان قرآني» را در دست بگيريم با ابن الغضائري همسخن خواهيم شد.**

1. **محدث قمي در «مفاتيح الجنان» در خلال اعمال روز جمعه آورده است:**

**«از حضرت موسي بن جعفر - -عليه السلام- - مروي است که هر که يک انار در روز جمعه ناشتاب خورد تا چهل روز دلش را نوراني گرداند و اگر دو انار بخورد تا هشتاد روز و اگر سه انار بخورد تا صد و بيست روز وسوسة شيطان را از او دور گرداند و هر که وسوسة شيطان از او دور گردد، معصيت خدا نکند و هر که معصيت خدا نکند داخل بهشت شود»![[210]](#footnote-210)**

**در اين روايت شکفت با يک قياس مسلسل و مرکّب! (هر کس انار بخورد وسوس نشود، و هر کس وسوسه نشود معصيت نکند، و هر کس معصيت نکند، به بهشت رود، پس هر کس انار بخورد به بهشت رود!) کار بهشت رفتن را آسان نموده است. آيا اين‌ها از تعاليم عالية اسلام است يا انار فروش مدينه براي رونق بازارش بچنين جعلياتي دست زده است؟!**

1. **شيخ ابو جعفر طوسي در کتاب «مصباح المتجهد» در خلال اعمال روز جمعه آورده است:**

«روي محمد بن إسماعيل بن بزيع عن الرضا - -عليه السلام- - قال قلت: بلغني أن يوم الجمعة أقصر الأيام. قال: کذلک هو! قلت: جعلت فداک کيف ذاک؟ قال قال أبو عبد الله - -عليه السلام- - إن الله يجمع فيه أرواح المشرکين تحت عين الشمس، فإذا رکدت الشمس عذبت أرواح المشرکين برکود الشمس فإذا کان يوم الجمعة رفع عنهم العذاب لفضل يوم الجمعة فلا يکون للشمس رکود»**[[211]](#footnote-211)!**

**يعني: «محمد بن اسماعيل بن بزيع از ابو الحسن رضا - -عليه السلام- - روايت نموده که گفت به امام گفتم: به من رسيده که روز جمعه کوتاه‌ترين روزها است. پاسخ داد: اين چنين است!س گفتم فدايت گردم اين امر چگونه است؟ پاسخ داد: ابو عبدالله صادق - -عليه السلام- - گفته است که خداوند ارواح مشرکان را در زير چشمة خورشيد گرد مي‌آورد و چون خورشيد از حرکت ايستاد ارواح مشرکان بسبب توقّف خورشيد، عذاب مي‌شوند ولي هنگامي که روز جمعه فرا رسد بخاطر فضيلت آنروز، عذاب از مشرکان بر طرف خواهد شد و از اين‌رو براي خورشيد توقّف و رکودي در آنروز نيست (و لذا جمعه کوتاه‌ترين روزها است)»!**

**داوري در بارة اين روايت را به آشنايان با علوم مي‌سپارم.**

1. **شيخ طوسي در «مصباح المتهجد» در خلال اعمال ماه شعبان مي‌نويسد:**

«روي محمد بن مارد التميمي قال: قال قال لنا أبو جعفر - -عليه السلام- - من زار قبر الحسين - -عليه السلام- - في النصف من شعبان غفرت له ذنوبه ولم تکتب عليه سيئة في سنته حتی يحول عليه الحول»**.[[212]](#footnote-212)**

**يعني: «محمد بن مارد تميمي روايت کرده که ابو جعفر باقر - -عليه السلام- - براي ما گفت: هر کس در نيمة شعبان قبر حسين - -عليه السلام- - را زيارت کند گناهانش آمرزيده مي‌شود و در آن سال بدي‌هاي وي نوشته نخواهد شد تا آنکه يک سال بر او بگذرد»!**

**اين روايت هم از قماش روايات پيشين است و در جرأت دادن مردم به بدکاري، نقش مؤثري دارد.**

1. **سيد بن طاووس در کتاب «اقبال الاعمال» در فضيلت ماه شعبان مي‌نويسد:**

«عن النبي - -صلى الله عليه وسلم- - أنه قال: من صلي أول ليلة من شعبان اثنتي عشرة رکعة يقرء في کل رکعة فاتحة الکتاب وقل هو الله أحد خمس عشرة مرة اعطاه الله تعالي ثواب اثني عشر ألف شهيد وکتب له عبادة اثنتي عشرة سنة وخرج من ذنوبه کيوم ولدته أمه وأعطاه الله بکل آية في القرآن قصرا في الجنة»**![[213]](#footnote-213)**

**يعني: «از پيامبر -صلى الله عليه وسلم- روايت کرده‌اند که فرمود: هر کس در شب اول شعبان دوازده رکعت نماز گزارد و در هر رکعت، فاتحه الکتاب و قل هو الله احد را پانزده مرتبه بخواند، خداوند پاداش دوازده هزار شهيد را به او مي‌دهد و ثواب دوازده سال عبادت را برايش مي‌نويسد و از گناهان خود بيرون مي‌آيد همانند روزي که مادرش او را زاده بود و خداوند به تعداد هر آيه‌اي در قرآن (يعني 6236 آيه) قصري در بهشت بدو مي‌‌بخشد».**

**خوشبختانه اين روايت سند ندارد و گرنه، شهداي راه خدا بسيار مغبون مي‌شدند زيرا اگر بجاي جانبازي در راه حق، نماز مزبور را مي‌خواندند دوازده هزار مرتبه، پاداش بيشتري نصيب ايشان مي‌شد!**

**\*\*\***

14  
احاديث ساختگي و شناخت آن‌ها

**احاديثي که در فصول گذشته به نقد آن‌ها پرداختيم نمونه‌هايي بود از صدها حديث نادرست و اخبار ساختگي که در جوامع حديث گرد آمده است و آنچه در اين کتاب آورديم در برابر اخباري که از آن‌ها ياد نکرديم مشتي نمونة خروار شمرده مي‌شود. اکنون که به پايان سخن رسيده‌ايم لازمست براي آشنايي خوانندگان ارجمند، موازين و ضوابطي را خاطر نشان سازيم که در تشيخص احاديث ساختگي يا مغلوط نقش اساسي دارند.**

1. **نخستين ميزان براي جداسازي احاديث صحيح از ناصحيح «قرآن کريم» است چرا که قرآن در آيات متعددي، خود را «فرقان» خوانده[[214]](#footnote-214). و فرقان که مصدر فرق يفرق است بمعناي** «ما يفرق به بين الحق والباطل» **مي‌آيد يعني چيزي که حق از باطل بدان جدا مي‌شود. از همين رو بنا به گزارشي که آمده پيامبر بزرگوار اسلام -صلى الله عليه وسلم- ضمن خطبه‌اي به مسلمانان فرمود:**

«أيها الناس ما جائکم عني يوافق کتاب الله فأنا قلته وما جائکم يخالف کتاب الله فلم أقله»**.[[215]](#footnote-215)**

**«اي مردم! هر چه از من به شما رسيد که با کتاب خدا سازگار بود، من آن را گفته‌ام و هر چه به شما رسيد و با کتاب خدا سازگار نبود، من آن را نگفته‌ام».**

**امامان اهل بيت -عليه السلام- نيز بارها اين گفتار پيامبر اکرم -صلى الله عليه وسلم- را تأييد نموده‌اند بطوريکه احاديث ايشان در اين باره بلحاظ معنا، متواتر است چنانکه شيخ انصاري در کتاب «فرائد الأصول» بر تواتر معنوي احاديث مزبور، تصريح کرده است.**

**بنابراين، هر حديثي در درجة اول بايد به قرآن مجيد عرضه شود و با کلام الهي ارزيابي گردد. البته در فهم کتاب خدا لازمست از «اصول تفسير» بهره گرفت و قواعدي را که براي درک زبان عرب مؤثر است از ياد نبرد و با شيوة سخن قرآن آشنا شد و به توجيه و تأويل بي‌دليل روي نياورد.**

**ما در همين کتاب، بطور نمونه احاديثي را نشان داديم که با کتاب خدا هماهنگي ندارند نظير حديث** «جعلنا .... خزانه في سمائه وأرضه»**[[216]](#footnote-216) که يادآور شديم اين جمله با آية شريفة**

﴿قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ﴾ [الأنعام: 50].

**نمي‌سازد و گفتيم که در توجيه حديث مذکور (و امثال آن) نبايد پافشاري داشت زيرا اگر بناي کار را بر تأويل و توجيه بگذاريم، در آن صورت اساساً حديثي ناسازگار با قرآن نخواهيم يافت! و معلوم نمي‌شود که رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- و ائمة هدي -عليه السلام- آن همه سفارش را براي چه کس و بچه منظوري نموده‌اند؟!**

1. **دومين ميزان براي تشخيص احاديث نادرست «سنت مسلم پيامبر -صلى الله عليه وسلم-» است به اين معنا که اگر حديث نادري در برابر آثار قطعي از سنت پيامبر -صلى الله عليه وسلم- قرار گيرد، حديث مزبور را بايد طرد کنيم چنانکه از امام صادق - -عليه السلام- - مروي است:** «کل شيء مردود إلی الکتاب والسنة وکل حديث لا يوافق کتاب الله فهو زخرف»**.[[217]](#footnote-217)**

**«هر چيزي به کتاب خدا و سنت رسول بايد برگردانده شود و هر حديثي که با کتاب خدا سازگار نباشد، باطل و ساختگي است».**

**شاهد مثال روايتي است که دلالت دارد خطبه‌هاي نماز جمعه بايد پس از نماز خوانده شود[[218]](#footnote-218)! اين روايت در برابر آثار قطعي که شيعه و سني از رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- و امامان -عليه السلام- نقل کرده‌اند باطل و بي‌اعتبار است، آثار مزبور همگي دلالت دارند بر اينکه خطبه‌هاي نماز جمعه بايد پيش از نماز خوانده شود.**

1. **سومين ميزان «اجماع امت اسلامي» است يعني هر حديثي که با اجماع امت مخالف باشد، مردود شمرده مي‌شود چنانکه أبو قره (از محدثان دورة عبّاسي) در بحث از رؤيت خداوند در دنيا» به امام رضا - -عليه السلام- - گفت: فتکذب الروايات؟ «آيا پس روايات را تکذيب مي‌کني؟»**

**امام رضا پاسخ داد:**

«إذا کانت الروايات مخالفة للقرآن کذبتها وما أجمع المسلمون عليه أنه لا يحاط به علما ولا تدرکه الأبصار وليس کمثله شيء»**[[219]](#footnote-219)**

**يعني: «هنگامي که روايات با قرآن مخالف باشد، آن‌ها را تکذيب مي‌کنم و چيزي که مسلمين بر آن اجماع دارند اينست که احاطة علمي به خداوند ممکن نيست و ديدگان او را ادراک نمي‌کنند و هيچ چيزي همانند وي نيست» (در اينجا امام علاوه بر قرآن، اجماع مسلمين را نيز حجّت دانسته است).**

**شاهد مثال روايتي است که مي‌گويد هر کس جمعه‌اي بر او بگذرد و در آن مدّت، سورة** «قل هو الله أحد» **را نخواند و سپس بميرد، بر دين ابولهب مرده است![[220]](#footnote-220) اين حديث به اجماع امّت اسلامي (از شيعه و سني) باطل است زيرا خواندن سورة توحيد -هر هفته يکبار- بر مسلمين واجب نيست تا چه رسد به آنکه تارکش بر دين ابولهب بميرد!**

1. **چهارمين ميزان براي تشخيص احاديث ساختگي «عقل» است. عقل يکي از ملاک‌هاي پر اهميت در اين راه به شمار مي‌آيد زيرا حقّانيت اساس دين با عقل فهميده مي‌شود و اگر حجّيت عقل بکلّي مورد انکار قرار گيرد، اثبات اصول دين ممکن نيست از اين‌رو در قرآن مجيد بارها به تعقّل سفارش شده و حتّي استدلالات عقلي در قرآن صورت پذيرفته است. در احاديث نبوي و آثار اهل بيت هم مکرّر از اهميت و حجّيت عقل سخن بميان آمده است. ابن سکّيت (يکي از أئمة ادب در دورة عبّاسي) از امام هادي - -عليه السلام- - پرسيد:** «فما الحجة علی الخلق اليوم»**؟ يعني: «امروز حجت بر مردم چيست؟**

**امام پاسخ داد:**

«العقل، يعرف به الصادق علی الله فيصدقه والکاذب علی الله فيکذبه»**![[221]](#footnote-221)**

**يعني: «عقل است که بوسيلة آن هر کس بر خدا راست گويد شناخته مي‌شود و تصديق خواهد شد و هر کس بر خدا دروغ بندد نيز شناسايي مي‌شود و تکذيب مي‌گردد»!**

**بنابراين، عقل اجازه دارد اخبار ضدّ عقلي و راويان آن‌ها را تکذيب کند.**

**شاهد مثال: خبري است که مي‌گويد پيامبر خدا -صلى الله عليه وسلم- به يارانش فرمود: صبحگاهان ستاره‌اي از آسمان فرود مي‌آيد و در خانة يک تن از شما سقوط خواهد کرد. هر کس آن ستاره در خانه‌اش فرود آيد، او وصي و جانشين و امام پس از من خواهد بود. سپس ستارة آسماني در خانة علي بن ابي طالب -عليه السلام- فرود آمد.[[222]](#footnote-222)**

**عقل، اين خبر را نمي‌پذيرد و راوي آن را تکذيب مي‌کند زيرا مي‌داند که کوچک‌ترين ستارة آسماني در تمام عربستان جاي نمي‌گيرد تا چه رسد به خانة علي -عليه السلام-! در اينجا بايد يادآور شد که مراد از حجّيت عقل، حجّيت «عقل طبيعي» است که داراي احکام روشن مي‌باشد نه آراء پيچيدة عقلي که «عقل اکتسابي» ناميده مي‌شود و مورد اختلاف عقلا قرار دارد.**

1. **پنجمين ميزان براي تمييز احاديث ساختگي «علوم قطعي تجربي» است (نه تئوري‌هاي اثبات نشده)! زيرا قرآن مجيد، آثار علمي را حجّت شمرده و به کافران فرموده است:**

﴿ٱئۡتُونِي بِكِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ هَٰذَآ أَوۡ أَثَٰرَةٖ مِّنۡ عِلۡمٍ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٤﴾ [الأحقاف: 4].

**«(بگو) کتابي پيش از اين يا اثري علمي براي من آوريد (که مدعاي شما را به اثبات رسانند) اگر راست مي‌گوييد».**

**شاهد مثال: روايتي است که مي‌گويد: روز جمعه کوتاه‌ترين روزها است زيرا در روزهاي ديگر، خورشيد متوقّف مي‌شود تا ارواح مشرکان در برابر آن، شکنجه شوند ولي در روز جمعه خورشيد از حرکت باز نمي‌‌ماند و از اين‌رو روز جمعه کوتاه‌تر از ديگر ايام است![[223]](#footnote-223)**

**اين روايت با تجربة علمي مخالف است زيرا با اندازه‌گيري‌هاي دقيق معلوم شده که روز جمعه کوتاه‌ترين ايام نيست و بعلاوه به اثبات رسيده که گذشتن خورشيد از افقها در روزهاي غير جمعه، توقف بردار نيست (صرفنظر از اينکه گذشتن خورشيد را از افق، نتيجة حرکت زمين مي‌دانند نه خورشيد).**

1. **ششمين ميزان براي تعيين احاديث باطل، مخالفت آن‌ها با «تاريخ صحيح» است.**

**شاهد مثال: روايتي است که مي‌گويد روز عرفه پس از تولد علي -عليه السلام- نامگذاري شد زيرا در آن روز، علي -عليه السلام- پيامبر خدا -صلى الله عليه وسلم- را شناخت[[224]](#footnote-224)! با آنکه نزد مورّخان از مسلمات تاريخي است که عرفه پيش از تولد علي - -عليه السلام- - نامگذاري شده بود و در ميان عرب شهرت داشت.**

1. **هفتمين ميزان براي شناخت احاديث دروغين «تعارض دو حديث با يکديگر» است که قطعاً هر دو نمي‌توانند درست باشند.**

**شاهد مثال: روايتي است که بر لزوم وضوء بهمراه غسل جمعه دلالت دارد و روايتي که وضوء را با غسل جمعه، لازم نمي‌شمارد[[225]](#footnote-225)!**

1. **هشتمين ميزان براي شناخت احاديث نادرست «وعدة ثواب‌هاي مبالغه‌آميز براي عملي آسان» است.**

**شاهد مثال: روايتي است که دلالت دارد هر کس فلان نماز را بخواند، خداوند ثواب دوازده هزار شهيد را به او مي‌دهد![[226]](#footnote-226)**

1. **نهمين ميزان براي تمييز احاديث دروغين «جرأت بخشيدن مردم، به گناهکاري» است.**

**شاهد مثال: حديثي است که مي‌گويد: هر کس فلان درود را بر محمد و آلش -صلى الله عليه وسلم- بفرستد تا يک سال گناهان او نوشته نمي‌شود![[227]](#footnote-227)**

1. **دهمين ميزان براي تشخيص احاديث ساختگي، اموري است که امام علي بن موسي الرضا -عليه السلام- آن‌ها را بدينصورت توصيف نموده‌اند:**

«إن مخالفينا وضعوا أخبارا في فضائلنا وجعلوها علی ثلاثة أقسام، أحدها الغلو وثانيها التقصير في أمرنا وثالثها التصريح بمثالب أعدائنا فإذا سمع الناس الغلو فينا کفروا شيعتنا ونسبوهم إلی القول بربوبيتنا وإذا سمعوا التقصير اعتقدوه فينا وإذا سمعوا مثالب أعدائنا بأسمائهم ثلبونا بأسمائنا وقد قال الله عز وجل: ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم»**.[[228]](#footnote-228)**

**يعني: «مخالفان ما اخباري را در فضائل ما ساخته‌اند و آن‌ها را بر سه بخش کرده‌اند: يکي احاديث غلوآميز. دوّم احاديثي که ضمن آن‌ها در حقّ ما تقصير و کوتاهي شده است. سوّم احاديثي که در آن‌ها به عيوب دشمنان ما تصريح کرده‌اند. پس همين که مردم روايات غلو‌آميز را در بارة ما مي‌شنوند، پيروان ما را تکفير مي‌کنند و به آن‌ها نسبت مي‌دهند که مقام خدايي براي ما قائلند. و چون تقصيرها و کوتاهي‌هايي را که در حقّ ما روا داشته‌اند مي‌شنوند، به آن‌ها عقيده پيدا مي‌کنند و هنگامي که عيوب دشمنان ما را با نام و نشان آن‌ها، از قول ما مي‌شنوند با نام و نشان به ما ناسزا مي‌گويند! با اينکه خداي تعالي (در قرآن کريم) فرموده است: غير خدا را -که مشرکان مي‌خوانند- ناسزا مگوييد زيرا ايشان نيز از راه تجاوز و ناداني به خدا ناسزا خواهند گفت».**

**و همچنين امام علي بن موسي الرضا -عليه السلام- به حسين بن خالد فرموده است:**

«يا بن خالد إنما وضع الأخبار عنا في التشبيه والجبر الغلاة»**![[229]](#footnote-229)**

**يعني: «اي پسر خالد، غاليان از قول ما، اخباري را در بارة تشبيه (خدا به خلق) و عقيدة به جبر، جعل کرده‌اند»!**

**در پايان کتاب از خداوند متعال درخواست مي‌کنيم که با توفيق روز افزون به علماي روشنگر و دلسوز، فرهنگ مسلمانان را از گزند احاديث دروغين و خرافات ساختگي پاک فرمايد.**

«بمنه وکرمه وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين»

منابع کتاب

**1- قرآن کريم کتاب إلهي**

**2- نهج البلاغة علي -عليه السلام-**

**3- رجال الکشي (اختيار معرفه الرجال) ابو عمرو کشّي**

**4- الموضوعات عبدالرزاق صنعاني**

**5- علل الحديث ابن أبي حاتم**

**6- شرح الدرايه زين الدين عاملي**

**7- احاديث القصاص ابن تيمية حرّاني**

**8- المنار المنيف في الصحيح و الضعيف ابن قيم جوزيه**

**9- سلسله الأحاديث الضعفيه والموضوعه محمد ناصر الباني**

**10- الأخبار الدخيله محمد تقي شوشتري**

**11- الأصول من الکافي شيخ کليني**

**12- عيون اخبار الرضا شيخ صدوق**

**13- شرح عقائد الصدوق (تصحيح اعتقاد الإماميه) شيخ مفيد**

**14- علم الحديث مدير شانه‌چي**

**15- عدة الأصول شيخ طوسي**

**16- المعتبر محقق حلي**

**17- بحار الانوار محمد باقر مجلسي**

**18- فرائد الاصول شيخ انصاري**

**19- الأربعين شيخ بهاءالدين عاملي**

**20- تاريخ بغداد خطيب بغدادي**

**21- البرهان في علوم القرآن بدرالدين زرکشي**

**22- تفسير منهج الصادقين فتح الله کاشاني**

**23- سفينه البحار شيخ عباس قمي**

**24- الإسرار المرفوعة في الأخبار الموضوعه علي قاري**

**25- تحف العقول ابن شعبة حراني**

**26- لؤلؤ و مرجان ميرزا حسين نوري**

**27- الفهرست شيخ طوسي**

**28- کشف المحجة ابن طاووس**

**29- مرآة العقول محمد باقر مجلسي**

**30- الوافي فيض کاشاني**

**31- منهج المقال استرآبادي**

**32- رجال النجاشي نجاشي**

**33- جامع الرواة اردبيلي**

**34- تنقيح المقال في علم الرجال مامقاني**

**35- تفسير مجمع البيان شيخ طبرسي**

**36- خلاصة الأقوال في معرفة الرجال علامة حلي**

**37- الروضة من الکافي شيخ کليني**

**38- المکاسب شيخ انصاري**

**39- المنجد لويس معلوف**

**40- من لا يحضره الفقيه شيخ صدوق**

**41- الخصال شيخ صدوق**

**42- معاني الأخبار شيخ صدوق**

**43- کمال الدين و تمام النعمة شيخ صدوق**

**44- صفات الشيعه وفضائل الشيعه شيخ صدوق**

**45- ثواب الأعمال وعقاب الأعمال شيخ صدوق**

**46- الحدائق الناضره يوسف بحراني**

**47- لؤلؤه البحرين يوسف بحراني**

**48- المدخل إلي عذب المنهل ابوالحسن شعراني**

**49- تهذيب الأحکام شيخ طوسي**

**50- الإستبصار فيما اختلف فيه من الأخبار شيخ طوسي**

**51- اعيان الشيعه محسن امين عاملي**

**52- حلیة المتقين محمد باقر مجلسي**

**53- وسائل الشيعه حر عاملي**

**54- تفسير جوامع الجامع شيخ طبرسي**

**55- مفاتيح الجنان شيخ عباس قمي**

**56- الباقيات الصالحات شيخ عباس قمي**

**57- السرائر ابن ادريس حلي**

**58- الفقه علي المذاهب الخمسه جواد مغنيه**

**59- تفسير علي بن ابراهيم علي بن ابراهيم قمي**

**60- التفسير (تفسير عياشي) محمد بن مسعود عياشي**

**61- البرهان في تفسير القرآن هاشم بحراني**

**62- الصافي في تفسير القرآن فيض کاشاني**

**63- الإمالي شيخ صدوق**

**64- عدة الداعي و نجاح الساعي ابن فهد حلي**

**65- اقبال الأعمال ابن طاووس**

**66- مصباح المتجهد شيخ طوسي**

**67- زاد المعاد محمد باقر مجلسي**

منابع مذکور، در خلال کتاب معرفي شده‌اند.

1. - در اينکه تفاوت حديث با خبر چيست؟ بعضي برآنند که حديث شامل آثاري مي‌شود که از پيامبر اکرم اسلام (و خاندان گرامي او) رسيده و خبر به آثاري گويند که از غير ايشان گزارش شده است. از اين‌رو در قديم به راويان آثار تاريخي «اخباري» مي‌گفتند و گزارشگران سنّت نبوي را «محدّث» مي‌خواندند ولي قول مشهور آنست که اين دو واژه، مترادف‌اند. [↑](#footnote-ref-1)
2. - به کتاب «شرح الدّراية» اثر شيخ زين‌الدّين عاملي (مشهور به شهيد ثاني) چاپ سنگي، ص 74 نگاه کنيد. [↑](#footnote-ref-2)
3. - شرح الدّراية، ص 75-76. [↑](#footnote-ref-3)
4. - به کتاب «الأخبار الدّخيله» باب الثاني في الأحاديث الموضوعه (از صفحه 88 به بعد)، چاپ تهران ، مکتبه الصدوق 1390 ه‍. ق نگاه کنيد. [↑](#footnote-ref-4)
5. - مراسيل جمع مرسل از اقسام حديث است و در اصطلاح، حديثي را گويند که روايت کننده‌اش آن را بي‌واسطه از پيامبر خدا -صلى الله عليه وسلم- يا امامي از ائمه -عليهم السلام- گزارش نموده باشد با اينکه خود، رسول اکرم يا آن امام را اساساً نديده است.! [↑](#footnote-ref-5)
6. - الأصول من الکافي، چاپ تهران، الجزء الأول، ص 62 مقايسه شود با نهج‌البلاغة، چاپ بيروت، خطبه 210. [↑](#footnote-ref-6)
7. - نام اصلي اين کتاب چنانکه از «معالم العلماء» اثر ابن شهر آشوب استفاده مي‌رود: «معرفة الناقلين عن الأئمة الصادقين» بوده است سپس شيخ ابو جعفر طوسي کتاب نامبرده را تلخيص کرده و «اختيار معرفة الرجال» بر آن نام نهاده است و کتابي که امروز در دست داريم همان ملخّص شيخ طوسي است. [↑](#footnote-ref-7)
8. - رجال الکشّي، 124، چاپ کربلاء. [↑](#footnote-ref-8)
9. - رجال الکشّي، ص 195، چاپ کربلاء. [↑](#footnote-ref-9)
10. - عيون أخبار الرضا، چاپ سنگي، ص 82. [↑](#footnote-ref-10)
11. - عيون أخبار الرضا، ص 169. [↑](#footnote-ref-11)
12. - رجال الکشّي، ص 195، چاپ کربلاء. [↑](#footnote-ref-12)
13. - رجال الکشي، ص 257-258، چاپ کربلاء. [↑](#footnote-ref-13)
14. - در جامع الرواة اثر اردبيلي، نام اين شخص «حمزه بربري» ضبط شده است (المجلّد الثاني، ص 253). [↑](#footnote-ref-14)
15. - رجال الکشّي، ص 259، چاپ کربلاء. [↑](#footnote-ref-15)
16. - شرح عقائد الصدوق، چاپ تبريز، ص 15 و 16 (نام اصلي اين کتاب چنانکه از مقدمه آن فهميده مي‌شود: تصحيح اعتقاد الإمامية است). [↑](#footnote-ref-16)
17. - علم الحديث، تأليف مدير شانه‌چي، از انتشارات دانشگاه مشهد، ص 64. [↑](#footnote-ref-17)
18. - عدة الأصول، فصل في أن الأخبار المرویة فيها ما هو کذب و الطريق الذي يعلم به ذلک، ص 276، چاپ قم. [↑](#footnote-ref-18)
19. - المعتبر، چاپ سنگي، ص 6. [↑](#footnote-ref-19)
20. - بحار الأنوار، ج 25، ص 346، چاپ جديد (دارالکتب الإسلامیة). [↑](#footnote-ref-20)
21. - شيخ انصاري در «فرائد الأصول» مي‌نويسد: «إن المقصود من عرض الخبر علی الکتاب والسنة هو في غير معلوم الصدور، تعليل العرض في بعض الأخبار بوجود الأخبار المکذوبه في أخبار الإمامية» (فرائد، چاپ سنگي، ص 63).

    يعني: «مقصود از آنکه خبر را به قرآن و سنّت عرضه کنيم اخباري است که صدور آن‌ها از معصوم معلوم نشده (نه اخبار متواتر يا قطعي) براي آنکه در برخي از روايات، علت اين کار را وجود اخبار دروغين در ميان احاديث اماميه شمرده‌اند». [↑](#footnote-ref-21)
22. - تاريخ بغداد، جزء 13، ص 484 (در شرح احوال ابوالبختري وهب بن وهب قرشي). [↑](#footnote-ref-22)
23. - رجال الکشّي، ص 124 (مقايسه شود با: فرائد الأصول شيخ انصاري، ص 87). [↑](#footnote-ref-23)
24. - الأصول من الکافي، چاپ تهران، الجزء الثاني، ص 464. [↑](#footnote-ref-24)
25. - عيون اخبار الرضا، ص 169. [↑](#footnote-ref-25)
26. - البرهان في علوم القرآن، اثر بدرالدين زرکشي، چاپ مصر، الجزء الأول، ص 432. [↑](#footnote-ref-26)
27. - مقصود کتاب «السيرة النبوية» اثر محمّد بن اسحق مطلبي است که در شرح زندگاني و جنگ‌هاي رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- نوشته شده است. [↑](#footnote-ref-27)
28. - الدّراية، ص 57. [↑](#footnote-ref-28)
29. - الدّراية، ص 57. [↑](#footnote-ref-29)
30. - تفسير منهج الصادقين، چاپ تهران، ذيل آيه 24 از سوره شريفه نساء. [↑](#footnote-ref-30)
31. - نهج‌البلاغة، خطبه 210 و اصول کافي، الجزء الأول، ص 62. [↑](#footnote-ref-31)
32. - سفینة البحار، الجزء الثاني، ص 474 و صحيح مسلم، الجزء الاول، ص 10. [↑](#footnote-ref-32)
33. - الأسرار المرفوعة في الأخبار الموضوعة، اثر نور الدين علي قاري، چاپ بيروت، ص 54-55. [↑](#footnote-ref-33)
34. - الأصول من الکافي، الجزء الأول، صفحه 46. [↑](#footnote-ref-34)
35. - الأصول من الکافي، الجزء الثاني، صفحه 298. (همين سخن در کافي از قول امام باقر به ابو نعمان نيز روايت شده است ج 2، ص 338). [↑](#footnote-ref-35)
36. - در برخي نسخ قديمي از اصول کافي، بجاي (ذنبا) کلمه (ذنبا) ضبط شده است يعني: گرگ مباش.! [↑](#footnote-ref-36)
37. - تحف العقول، اثر ابن شعبه حرّاني، چاپ تهران، ص 554. [↑](#footnote-ref-37)
38. - رجال الکشّي، ص 114، چاپ کربلاء. [↑](#footnote-ref-38)
39. - ذکر صوفي آباداني که در فضيلت و ثواب خواندن سوره‌ها به حديث سازي پرداخته بود پيش از اين گذشت. [↑](#footnote-ref-39)
40. - لؤلؤ و مرجان، چاپ سنگي، ص 123. [↑](#footnote-ref-40)
41. - رجال النّجاشي، ص 266. [↑](#footnote-ref-41)
42. - الفهرست، اثر شيخ طوسي، ص 135. [↑](#footnote-ref-42)
43. - کشف المحجة، اثر ابن طاووس، ص 158. [↑](#footnote-ref-43)
44. - مرآة العقول، اثر مجلسي، ج 1، ص 3. [↑](#footnote-ref-44)
45. \* شيخ کليني غير از کافي آثار ديگري مانند کتاب تفسير الرؤيا (تعبير خواب)، کتاب الرّد علي القرامطة، کتاب الرسائل (رسائل الأئمة)، کتاب الرجال، کتاب ماقيل ي الأئمة من الشعر نيز داشته که بما نرسيده است و کتاب کافي بزرگ‌ترين و مهمترين يادگاري از او شمرده مي‌شود که باقي مانده است.

    - تصحيح الاعتقاد، اثر شيخ مفيد، ص 27. [↑](#footnote-ref-45)
46. - بحار الأنوار، ج 25، ص 67. [↑](#footnote-ref-46)
47. - بحار الأنوار، ج 25، ص 67. [↑](#footnote-ref-47)
48. - الوافي، اثر فيض کاشاني، ج 1، ص 6. [↑](#footnote-ref-48)
49. - مرآة العقول، اثر مجلسي، ج 1، ص 3. [↑](#footnote-ref-49)
50. - مقدّمه «الأصول من الکافي» ج 1، ص 8-9، چاپ تهران (دارالکتب الإسلامیة). [↑](#footnote-ref-50)
51. - علت اين امر آنست که احاديث کتاب کافي و ديگر کتب اربعه اماميه (فقيه، استبصار، تهذيب) از کتاب‌ها و جزوات پيشين که به آن‌ها «أصول أربعمأة» گفته مي‌شد، برگرفته شده‌اند و آن کتاب‌ها همگي قطعي و بي‌چون و چرا نبوده‌اند، وحيد بهبهاني ضمن تعليقات خود بر «منهج المقال» در اين باره مي‌نويسد: «يظهر مما في فهرست الشيخ (رح) منضما إلی ما في التهذيب إن الأصول لم تکن قطعيه عند القدماء». يعني: «از کتاب فهرست شيخ طوسي – که خدايش رحمت کند – و همراهي (و مقايسه آن با) کتاب «تهذيب الأحکام» آشکار مي‌شود که «اصول اربعمأة» نزد قدماي شيعه قطعي نبوده‌اند». سپس علامه وحيد به آوردن شاهدي در اين باره پرداخته است و مدّعا را به اثبات مي‌رساند. (به: التعلیقة علي منهج المقال، چاپ سنگي، ص 8، که بهمراه منج المقال استرآبادي به چاپ رسده است نگاه کنيد). [↑](#footnote-ref-51)
52. - الأصول من الکافي، ج 1، ص 452. مقايسه شود با ترجمه اصول کافي در ج 2، ص 346، بقلم جواد مصطفوي (از انتشارات علميه اسلاميه). [↑](#footnote-ref-52)
53. - واقفيان، شيعيان هفت امامي هستند که در امامت موسي بن جعفر توقف کرده‌اند يعني ائمه بعد را نپذيرفته‌اند و آن‌ها را از علماي امت شمرده‌اند. [↑](#footnote-ref-53)
54. - تنقيح المقال في علم الرجال، ج 1، ص 220، چاپ سنگي. [↑](#footnote-ref-54)
55. - الأصول من الکافي، ج 1، ص 448 مقايسه شود با ترجمه اصول کافي در ج 2، ص 339. [↑](#footnote-ref-55)
56. - تنقيح المقال، ج 2، ص 310. [↑](#footnote-ref-56)
57. - تنقيح المقال، ج 1، ص 417. [↑](#footnote-ref-57)
58. - الأصول من الکافي، ج 1، ص 442 مقايسه شود با ترجمة اصول کافي در ج 2، ص 329. [↑](#footnote-ref-58)
59. - تنقيح المقال، ج 2، ص 24 (من ابواب القاف). [↑](#footnote-ref-59)
60. - الأصول من الکافي، ج 1، ص 237 مقايسه شود با ترجمه اصول کافي در ج 1، ص 343. [↑](#footnote-ref-60)
61. - الآصول من الکافي، ج 1، ص 496 مقايسه شود با ترجمه اصول کافي در ج 2، ص 419. [↑](#footnote-ref-61)
62. - الأصول من الکافي، ج 2، ص 634 مقايسه شود با ترجمه اصول کافي در ج 4، 446. [↑](#footnote-ref-62)
63. - تفسير مجمع البيان، اثر شيخ طبرسي، جزء بيست و نهم، ص 140، چاپ لبنان. [↑](#footnote-ref-63)
64. - الاصول من الکافي، ج 1، ص 144 مقايسه شود با ترجمه اصول کافي، ج 1، ص 196. [↑](#footnote-ref-64)
65. - تنقيح المقال، ج 3، ص 209. [↑](#footnote-ref-65)
66. - خلاصه الاقوال في معرفه الرجال، اثر علامه حلّي، ص 327، چاپ ايران 1417 ه‍. ق. [↑](#footnote-ref-66)
67. - الروضة من الکافي، ج 1، ص 127، چاپ تهران (از انتشارات علميه اسلاميه). [↑](#footnote-ref-67)
68. - الروضة من الکافي، ج 2، صص 67-68. [↑](#footnote-ref-68)
69. - وزغ در فارسي براي «قورباغه» بکار مي‌رود ولي در معاجم عربي آن را معادل با مارمولک (چلپاسه) آورده‌اند. [↑](#footnote-ref-69)
70. - الروضة من الکافي، ج 2، صص 37-38. [↑](#footnote-ref-70)
71. - رجال النجاشي، ص 176، چاپ قم. [↑](#footnote-ref-71)
72. - تنقيح المقال، ج 2، ص 190. [↑](#footnote-ref-72)
73. - وقتي که متن حديثي با کاب خدا موافق نباشد به سندش نبايد اعتماد کرد زيرا کسي که متن حديثي را جعل مي‌کند، سندش را هم جعل خواهد کرد.! [↑](#footnote-ref-73)
74. - به کتاب المکاسب، اثر شيخ انصاري، ص 45 (بخط طاهر خوشنويس) نگاه کنيد. [↑](#footnote-ref-74)
75. - الأصول من الکافي، ج 2، ص 375 مقايسه شود با ترجمه اصول کافي در ج 4، صص 83-84. [↑](#footnote-ref-75)
76. - به المنجد ذيل واژه «بهت» نگاه کنيد. [↑](#footnote-ref-76)
77. - رجال النجاشي، ص 276. [↑](#footnote-ref-77)
78. - خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، ص 248. [↑](#footnote-ref-78)
79. - بحار الأنوار، ج 10، ص 405 (چاپ جديد). [↑](#footnote-ref-79)
80. - تنقيح المقال، ج 3، ص 154. [↑](#footnote-ref-80)
81. - من لايحضره الفقيه، ج 1، صص 2 -3، از منشورات جماعه المدرّسين. [↑](#footnote-ref-81)
82. - من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 169 مقايسه شود با ترجمه فارسي آن در ج 2، ص 522 (مترجمان: آقايان صدر بلاغي و محمّد جواد غفاري). [↑](#footnote-ref-82)
83. - من لا يحضره الفقيه، ج 2، صص 169 و 170 مقايسه شود با ترجمه فارسي آن در ج 2، ص 523. [↑](#footnote-ref-83)
84. - من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 171 مقايسه شود با ترجمه فارسي آن در ج 2، ص 524. [↑](#footnote-ref-84)
85. - من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 164 مقايسه شود با ترجمه آن در ج 4، ص 218. [↑](#footnote-ref-85)
86. - حديث مذکور در کافي هم آمده است بدينصورت که امام صادق –عليه السلام- به ابي ربيع شامي فرمود: «لا تنکحوا من الأکراد أحد فإنهم جنس من الجن کشف عنهم الغطاء»! «با هيچ يک از کردها زناشويي مکنيد زيرا آن‌ها از جنس جنّيان هستند که پرده از آنان برداشته شده است»! (الفروع من الکافي، ج 5، چاپ دارالکتب الإسلامیة). [↑](#footnote-ref-86)
87. - من لا يحضره الفقيه، ج 1، صص 432-433 مقايسه شود با ترجمه آن در ج 2، ص 107. [↑](#footnote-ref-87)
88. - به: الفروع من الکافي، کتاب الصلوة، باب تهيئه الإمام للجمعه و خطبته و الإنصات (ج 3، ص 421، چاپ تهران) حديث 1 و 2 و 3 و 7 رجوع کنيد. [↑](#footnote-ref-88)
89. - من لا يحضره الفقيه، ج 1، صص 542-543 مقايسه شود با ترجمه آن در ج 2، ص 259. [↑](#footnote-ref-89)
90. - الخصال، اثر شيخ صدوق، باب الثلاثة، ص 189 از منشورات جماعة المدرّسين. [↑](#footnote-ref-90)
91. - خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، ص 380. [↑](#footnote-ref-91)
92. - به تنقيح المقال، ج 2، ص 121 نگاه کنيد. [↑](#footnote-ref-92)
93. - معاني الأخبار، اثر شيخ صدوق، صص 384-385، از منشورات جماعه المدرّسين. [↑](#footnote-ref-93)
94. - تنقيح المقال، ج 3، ص 108. [↑](#footnote-ref-94)
95. - خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، ص 395. [↑](#footnote-ref-95)
96. - کمال الدين و تمام النعمة، اثر شيخ صدوق، ص 463، از انتشارات جماعة المدرّسين. [↑](#footnote-ref-96)
97. - خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، ص 397. [↑](#footnote-ref-97)
98. - خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، ص 397. [↑](#footnote-ref-98)
99. - صفات الشیعة و فضائل الشیعة، اثر شيخ صدوق، ص 13، از انتشارات کتابخانه شمس (تهران). [↑](#footnote-ref-99)
100. - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، اثر شيخ صدوق، 510، از انتشارات اخلاق (قم). [↑](#footnote-ref-100)
101. - عيون اخبار الرضا، اثر شيخ صدوق، چاپ سنگي، ص 211. [↑](#footnote-ref-101)
102. - البته شيخ ابو جعفر طوسي (متوفّي در سال 460 ه‍. ق) را نيز نبايد از ياد برد که او را «شيخ الطائفه الاماميه» شمرده‌اند و دو کتاب «تهذيب الاحکام» و «الاستبصار فيما اختلف فيه من الاخبار» کتب اربعه اماميه را او فراهم آورده است و کتاب «امالي» شيخ در علم حديث نيز در دسترس قرار دارد. شيخ، بيشتر فقيه بوده تا محدّث، چنانکه کتاب «المبسوط» اثر وي گواهي مي‌دهد و همچنين کتاب «مسائل الخلاف» در فقه تطبيقي، تمايندة فقاهت او شمرده مي‌شود و از اين‌رو اهميت کليني و ابن بابويه در حديث بيشتر از او است و ما هم در ميان قدماي محدّثين، آن دو را بر گزيديم. با وجود اين، خاطر نشان مي‌سازيم که در خلال نقد احاديث مجلسي و شيخ حر عاملي، روايات شيخ طوسي را در کتاب ما مکرّر ملاحظه مي‌کنيد که نقّادي شده‌اند. اين هم ناگفته نماند که بزرگ‌ترين کتاب شيخ طوسي در حديث يعني «تهذيب الاحکام» مانند کتب ديگر حديث از تحريف و خطا مصون نمانده است. شيخ يوسف بحراني (صاحب کتاب الحدائق الناضرة) با آنکه خود از محدّثين و اخباريون مشهور بشمار مي‌آيد، ناگزير در کتاب «لؤلؤة البحرين» به اين امر اذعان نموده و مي‌نويسد: و قدبينا في کتابنا الحدائق الناضرة جملة ما وقع له (للشيخ الطوسي) أيضا من السهو و التحريف في متون الاخبار و قلما يسلم خبر من اخبار الکتاب المذکور (اي تهذيب الاحکام) من سهو او تحريف في سنده او متنه (لؤلؤة البحرين، ص 65، چاپ موسسه آل البيت). يعني: «ما در کتاب (الحدائق الناضرة) جمله‌اي از خطاها و تحريفاتي را که براي شيخ طوسي در متون اخبار رخداده روشن رديم و در حقيقت، اندکي از اخبار کتاب مذکور (يعني تهذيب الاحکام) بلحاظ سند يا متن، از گزند سهو يا تحريف در امان مانده است». همچنين کتاب ديگر شيخ طوسي يعني «الاستبصار» احاديث ضدّ و نقيضي را در بر دارد بطوريکه علاّمه ابوالحسن شعراني در کتاب «المدخل الي عذب المنهل» دربارة آن مي‌نويسد: «يشمل کتاب الإستبصار علی نحو ألف ومأتي باب ويوجد في أکثر أبوابه – إن لم يکن (في) جميعها – حديث لا يمکن حمله علی وجه يجوز صدور من أهل العصمة – عليهم السلام- إلا بتکلف يترحج عليه إحتمال عدم صدوره في العقل! (المدخل الي عذب المنهل، صص 43-44، چاپ باقري، قم). يعني: «کتاب استبصار در حدود 1200 باب را در بر دارد و در بيشتر ابوابش – اگر نگوييم در همه آن‌ها – حديثي موجود است که ممکن نيست آن را به صورتي معني کنيم که صدورش از سوي معصوم –عليه السلام- روا باشد مگر با تکلّف، بطوريکه نزد عقل احتمال صادر نشدنش ترجيح دارد».! [↑](#footnote-ref-102)
103. - لؤلؤة البحرين، اثر شيخ يوسف بحراني، ص 55، چاپ قم. [↑](#footnote-ref-103)
104. - بحار الأنوار، اثر محمّد باقر مجلسي، ج 57، ص 331 (چاپ جديد)، از انتشارات دارالکتب الإسلامیة. [↑](#footnote-ref-104)
105. - بحار الأنوار، ج 57، ص 341. [↑](#footnote-ref-105)
106. - سيد محسن امين عاملي در کتاب أعيان الشیعة (ج 9، ص 183) درباره مؤلفات مجلسي نوشته است: «لکن لا يخفي أن مولفاته تحتاج إلی زياده تهذيب وترتيب، وقدحوت الغث والسمين. وبياناته وتوضيحاته وتفسيره للأحاديث وغيرها کثير منه کان علی وجه الإستعجال الموجب قله الفائدة والوقوع في الإشتباه». يعني: «مخفي نماند که آنچه (مجلسي) تأليف نموده به پاکسازي و ترتيب نيازمند است چرا که نادرست و درست را در بر دارد و بسياري از توضيحات و تفسيرهايش درباره احاديث و جز اين‌ها، از روي شتاب صورت گرفته و موجب کمي فائده و افتادن در اشتباه شده است». [↑](#footnote-ref-106)
107. - بحار الأنوار، ج 35، ص 37-38 در رساله ساختگي «مکالمات حسنيه» که بهمراه «حلیة المتقين» بچاپ رسيده، آمده است که علي –عليه السلام- هنگامي که از مادر زاده شد کتاب آدم و تورات موسي و زبور داوود و انجيل عيسي و قرآن مجيد را از اوّل تا آخر خواند! (حليه المتقين مکالمات حسنيه – ص 504 از انتشارات مطبوعاتي حسيني 1362). [↑](#footnote-ref-107)
108. - بحار الأنوار، ج 41، ص 5. [↑](#footnote-ref-108)
109. - بحار الأنوار، ج 42، ص 110. [↑](#footnote-ref-109)
110. - در کتاب «وسائل الشیعة» اثر شيخ حر عاملي، ضمن «کتاب الميراث» از امام باقر –عليه السلام- نقل کرده است که: ماتت ام کلثوم بنت علي –عليه السلام- و ابنها زيد بن عمر بن الخطاب في ساعه واحدة ... (وسائل الشیعة، چاپ سنگي، ج 3، ص 408) يعني: «ام کلثوم دختر علي –عليه السلام- و پسرش زيد فرزند عمر بن خطاب در يخک زمان (مقارن با يکديگر) مردند ...». [↑](#footnote-ref-110)
111. - بحار الأنوار، ج 42، ص 109. [↑](#footnote-ref-111)
112. - بحار الأنوار، ج 42، ص 88. [↑](#footnote-ref-112)
113. - بحار الأنوار، ج 42، ص 106. [↑](#footnote-ref-113)
114. - بحار الأنوار، ج 42، ص 107. [↑](#footnote-ref-114)
115. - بحار الأنوار، ج 42، ص 18. [↑](#footnote-ref-115)
116. - و به اصطلاح علم رجال: «جارح بر معدل، مقدم است». [↑](#footnote-ref-116)
117. - خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، ص 394. [↑](#footnote-ref-117)
118. - رجال کشّي (اختيار معرفظ الرجال)، ص 507، چاپ مشهد 1348. [↑](#footnote-ref-118)
119. - خلاصة الأقوال، ص 334. [↑](#footnote-ref-119)
120. - نهج البلاغة، کلمات قصار، شماره 469، چاپ بيروت. [↑](#footnote-ref-120)
121. - نهج البلاغة، کلمات قصار، شماره 469، چاپ بيروت. [↑](#footnote-ref-121)
122. - بحار الأنوار، ج 26، ص 1 و 5 و 6. [↑](#footnote-ref-122)
123. - تنقيح المقال، ج 3، ص 133. [↑](#footnote-ref-123)
124. - تنقيح المقال، ج 3، ص 133. [↑](#footnote-ref-124)
125. - بحار الأنوار، ج 26، صص 7-8. [↑](#footnote-ref-125)
126. - بحار الأنوار، ج 26، ص 127. [↑](#footnote-ref-126)
127. - حلیة المتقين، ص 193، ص چاپ تهران، چاپ مطبوعاتي حسيني 1362. [↑](#footnote-ref-127)
128. - حلیة المتقين، صص 19-20. [↑](#footnote-ref-128)
129. - لؤلؤة البحرين، ص 76. [↑](#footnote-ref-129)
130. - لؤلؤة البحرين، ص 80. [↑](#footnote-ref-130)
131. - وسائل الشیعة، ج 1، ص 77 (چاپ سنگي). و ج 1، ص 100 چاپ 20 جلدي مطبعه اسلامیة. [↑](#footnote-ref-131)
132. - وسائل الشیعة، ج 1، ص 194 (چاپ سنگي). و ج 1، ص 204 چاپ 20 جلدي مطبعه اسلامیة. [↑](#footnote-ref-132)
133. - وسائل االشیعة، ج 1، ص 415 (چاپ سنگي) و ج 6، ص 1000 چاپ 20 جلدي مطبعه اسلامیة. [↑](#footnote-ref-133)
134. - وسائل الشیعة، ج 1، ص 415 (چاپ سنگي) و ج 6، ص 1001 چاپ 20 جلدي مطبعه اسلامیة. [↑](#footnote-ref-134)
135. - تفسير جوامع الجامع، اثر طبرسي، ج 4، ص 371، چاپ دانشگاه تهران (1378 ه‍. ش). [↑](#footnote-ref-135)
136. - مفاتيح الجنان، دعاي جوشن کبير، بند 76. [↑](#footnote-ref-136)
137. - وسائل الشیعة، ج 2، کتاب التجارة، ص 607 (چاپ سنگي). و ج 12، ص 246 چاپ اسلاميه. [↑](#footnote-ref-137)
138. - خلاصة الأقوال، ص 346 و تنقيح المقال، ج 1، ص 417. [↑](#footnote-ref-138)
139. - الأصول من الکافي، ج 1، ص 23. [↑](#footnote-ref-139)
140. - به کتاب «السرائر» اثر ابن ادريس حلي، ص 477 چاپ قم (المطبعة العلمیة) نگاه کنيد. [↑](#footnote-ref-140)
141. - السرائر، ص 5. [↑](#footnote-ref-141)
142. - وسائل الشیعة، ج 1، کتاب الطهارة، ص 203 (چاپ سنگي). و ج 2، ص 834، ص 9، ص 381 چاپ اسلاميه. [↑](#footnote-ref-142)
143. - وسائل الشیعة، ج 1، کتاب الطهارة، ص 146. و ج 1، ص 513، چاپ 20 جلدي مطبعه اسلاميه. [↑](#footnote-ref-143)
144. - وسائل الشیعة، ج 1، کتاب الطهارة، ص 146، و ج 1، ص 514، چاپ 20 جلدي مطبعه اسلاميه. [↑](#footnote-ref-144)
145. - در کتاب «الفقه علي المذاهب الخمسة» تأليف مغنيه آورده است: «والمذاهب الأربعة لم تفرق بين غسل الجنابة وغيره من الأغسال، من حيث عدم الإکتفاء به فيما يشترط به الوضوء» و (الفقه علي المذاهب الخمسه، ص 56، چاپ بيروت). [↑](#footnote-ref-145)
146. - وسائل الشیعة، ج 1، کتاب الطهارة، ص 210 و ج 2، ص 878، چاپ 20 جلدي مطبعه اسلاميه. [↑](#footnote-ref-146)
147. - وسائل الشیعة، ج 1، کتاب الطهارة، ص 210، و ج 2، ص 878، چاپ 20 جلدي مطبعه اسلاميه. [↑](#footnote-ref-147)
148. - به تفسير مجمع البيان اثر شيخ طبرسي و تفسير جامع البيان اثر طبري، در ذيل آيه 83 از سوره انعام نگاه کنيد. [↑](#footnote-ref-148)
149. - شيخ انصاري در کتاب «فرائد الاصول» بخشي از اين روايات را آورده و به «تواتر معنوي» آن‌ها تصريح کرده است. [↑](#footnote-ref-149)
150. - تفسير علي بن ابراهيم، ص 31، چاپ سنگي. [↑](#footnote-ref-150)
151. - رجال النجاشي، ص 296، چاپ قم (مکتبة الداوري). [↑](#footnote-ref-151)
152. - خلاصة الأقوال، ص 409. [↑](#footnote-ref-152)
153. - تنقيح المقال، ج 2، ص 20. [↑](#footnote-ref-153)
154. - مجمع البيان، ج 1، ص 147، چاپ لبنان، 1377 ه‍. ق. [↑](#footnote-ref-154)
155. - التفسير، اثر محمد بن مسعود بن عياش سمرقندي (معروف به عياشي)، ج 1، ص 44، چاپ تهران (المکتبة العلمیة الإسلامیة). [↑](#footnote-ref-155)
156. - التفسير، اثر محمد بن مسعود بن عياش سمرقندي (معروف به عياشي) ج 1، ص 44، چاپ تهران (المکتبة العلمیة الإسلامیة). [↑](#footnote-ref-156)
157. - التفسير، اثر عياشي، ج 1، ص 44. [↑](#footnote-ref-157)
158. - رجال النجاشي، ص 247. [↑](#footnote-ref-158)
159. - خلاصة الأقوال، ص 246. [↑](#footnote-ref-159)
160. - التفسير، اثر عياشي ج 1، ص 157. [↑](#footnote-ref-160)
161. - التفسير، اثر عياشي، ج 1، ص 158. [↑](#footnote-ref-161)
162. - التفسير، اثر عياشي، ج 1، صص 164-165. [↑](#footnote-ref-162)
163. - تفسير جوامع الجامع، ج 1، ص 164. [↑](#footnote-ref-163)
164. - البرهان في تفسير القرآن، اثر هاشم ابن سليمان البحراني، ج 4، ص 20 چاپ تهران (چاپخانه آفتاب). [↑](#footnote-ref-164)
165. - البرهان في تفسير القرآن، ج 3، ص 258. [↑](#footnote-ref-165)
166. - به: الروضة من الکافي، بخش دوّم، صص 86-87 نگاه کنيد. [↑](#footnote-ref-166)
167. - رجال النجاشي، ص 132. [↑](#footnote-ref-167)
168. - خلاصة الأقوال: ص 357. [↑](#footnote-ref-168)
169. - رجوع شود به: المقدمتان في علوم القرآن»، ص 14، چاپ قاهره و مقايسه شود با ترتيب نزول سور به روايت از علي –عليه السلام- و ابن عباس در تفسير مجمع البيان، جزء 29 (سورة الإنسان». [↑](#footnote-ref-169)
170. - تفسير جوامع الجامع، اثر شيخ طبرسي، ج 3، ص 259.

     \* درباره «باطن آيات» بزودي سخن خواهيم گفت. [↑](#footnote-ref-170)
171. - به تفسير مجمع البيان آيات 1 نا 6 سوره روم و تاريخ ايران باستان، اثر حسين پيرنيا (حوادث سال‌هاي 614 تا 623) نگاه کنيد. [↑](#footnote-ref-171)
172. - البرهان في تفسير القرآن، ج 4، ص 35. [↑](#footnote-ref-172)
173. - رجال النجاشي، ص 258. [↑](#footnote-ref-173)
174. - خلاصة الأقوال، ص 404. [↑](#footnote-ref-174)
175. - الصافي في تفسير القرآن، ج 2، صص 617-618 (من منشورات المکتبة الاسلامیة). [↑](#footnote-ref-175)
176. - امالي صدوق (المجالس)، ص 337، چاپ سنگي. [↑](#footnote-ref-176)
177. - الصافي في تفسير القرآن، ج 2، ص 433. [↑](#footnote-ref-177)
178. - معاني الأخبار، اثر شيخ صدوق، ص 122 (متن حديث در معاني الأخبار بدينصورت آمده است: في قوله عزوجل: «سلام علي آل ياسين» قال ياسين محمد - -صلى الله عليه وسلم- - و نحن آل ياسين).! [↑](#footnote-ref-178)
179. - الصافي في تفسير القرآن، ج 2، ص 824. [↑](#footnote-ref-179)
180. - سند حديث در تفسير علي بن ابراهيم چنين است: «أخبرنا أحمد بن إدريس، قال حدثنا محمد بن عبد الجبار، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم قال سئلت أبا جعفر –عليه السلام- ...» (تفسير علي بن ابراهيم، ص 727). [↑](#footnote-ref-180)
181. - الصافي في تفسير القرآن، ج 1، صص 18-19. [↑](#footnote-ref-181)
182. - مطلع بر وزن «مصعد» و بمعنايآن است يعني جايگاهي که بدان صعود مي‌کنند. در اينجا مقصود،اشراف بر معناي آيات و احاطه بر آن‌ها است. [↑](#footnote-ref-182)
183. - الصافي في تفسير القرآن، ج 1، ص 17 مقايسه شود با «التفسير» اثر عياشي، ج 1، ص 11. [↑](#footnote-ref-183)
184. - الصافي في تفسير القرآن، ج 1، صص 17-18 مقايسه شود با «التفسير» اثر عياشي، ج 1، ص 11. [↑](#footnote-ref-184)
185. - التفسير، اثر عياشي، ج 1، ص 341. [↑](#footnote-ref-185)
186. - التفسير، اثر عياشي، ج 1، ص 8. [↑](#footnote-ref-186)
187. - احاديثي که ما در اين کتاب بلحاظ «علم رجال» آن‌ها را بررس کرديم، هم با قرآن مخالفت دارند و هم از اشخاصي ناموفق و مجهول روايت شده‌اند. [↑](#footnote-ref-187)
188. - مرا بخوانيد، دعاي شما را مستجاب مي ‌کنم. [↑](#footnote-ref-188)
189. - بگو: اگر دعاي شما نباشد خداي من با شما چه کند؟ (چه ارزشي به شما دهد؟). [↑](#footnote-ref-189)
190. - دعاي خواننده را، چون مرا بخواند مستجاب مي‌کنم. [↑](#footnote-ref-190)
191. - در خصال شيخ صدوق از رسول خدا –صلى الله عليه وسلم- روايت شده است که فرمود: «صنفان من أمتي لا نصيب لهما في الإسلام الغلاة والقدرية» (الخصال، ص 72). يعني «دو صنف از امت من بهره‌اي در اسلام براي آن‌ها نيست: يکي غاليان و ديگري قدریة».! [↑](#footnote-ref-191)
192. \* از ميان کتب مذکور، کتاب «عدة الداعي ونجاح الساعي» اثر احمد بن فهد حلي از ساير کتاب‌ها، مهذب‌تر است.

     - مفاتيح الجنان (در اعمال ماه رجب)، ص 137 (از انتشارات کتابفروشي اسلاميه). [↑](#footnote-ref-192)
193. - إقبال الإعمال، اثر ابن طاووس، ص 143 (چاپ قم، دارالحجة). [↑](#footnote-ref-193)
194. - خلاصة الأقوال، ص 394. [↑](#footnote-ref-194)
195. - رجال النجاشي، ص 230. [↑](#footnote-ref-195)
196. - مکر خدا، همان مهلت دادن پروردگار به مجرمان براي عذاب آن‌ها است در حالي که مجرم، به جاي توبه، از عذاب آسوده خاطر مي‌شود و گمان مي‌کند که جرم سنگين وي پيامد بدي ندارد.! [↑](#footnote-ref-196)
197. - علامة حلي در اين باره مي‌نويسد: و اما الشيخ الطوسي – (رح) فانه ضعفه. (خلاصة الأقوال، ص 394). [↑](#footnote-ref-197)
198. - مصباح المتهجد، صص 255-271، چاپ بيروت (1418 ه‍. ق). [↑](#footnote-ref-198)
199. - مصباح المتهجد، ص 263. [↑](#footnote-ref-199)
200. - مفاتيح الجنان (در اعمال روز جمعه)، ص 49. [↑](#footnote-ref-200)
201. - زاد المعاد، اثر ملا محمد باقر مجلسي، باب هشتم (اعمال ماه ربيع الاول) ص 409، چاپ کتابفروشي اسلاميه. [↑](#footnote-ref-201)
202. - زاد المعاد، ص 408. [↑](#footnote-ref-202)
203. - الباقيات الصالحات، در حاشيه مفاتيح، صص 289-290. [↑](#footnote-ref-203)
204. - مفاتيح الجنان (در اعمال روز جمعه)، ص 36. [↑](#footnote-ref-204)
205. - الباقيات الصالحات (در حاشيه مفاتيح) ص 36. [↑](#footnote-ref-205)
206. - مفاتيح الجنان، ص 544 به بعد. [↑](#footnote-ref-206)
207. - با توجه به آنکه نکره در سياق نفي، مفيد عموم است. [↑](#footnote-ref-207)
208. - مامقاني اضافه مي‌کند: «واهمالهم ذکره في کتب الرجال غير قادح فيه والعلم عند الله تعالی» (تنقيح المقال، ج 3، ص 257). يعني: «اينکه در کتاب‌هاي رجال ذکر او را نياورده‌اند دليل بر قدح وي نمي‌شود با اين حال علم به احوال وي نزد خداي تعالي است»! بايد گفت: اصل در پذيرش قول راوي، وثاقت اوست و با اهمال ذکرش در کتب رجال، وثاقت وي ثابت نمي‌شود و او مهمل و مجهول مي‌ماند.! [↑](#footnote-ref-208)
209. - خلاصة الأقوال، ص 258. [↑](#footnote-ref-209)
210. - مفاتيح الجنان (در اعمال روز جمعه)، ص 36. [↑](#footnote-ref-210)
211. - مصباح المتهجد، ص 205. [↑](#footnote-ref-211)
212. - مصباح المتهجد (في اعمال شهر شعبان)، ص 574. [↑](#footnote-ref-212)
213. - إقبال الأعمال (في فضل شعبان المعظم)، ص 193. [↑](#footnote-ref-213)
214. - به آيات 185 / بقره و 4 / آل عمران و 1 / فرقان نگاه کنيد. [↑](#footnote-ref-214)
215. - الأصول من الکافي، ج 1، ص 69. [↑](#footnote-ref-215)
216. - الأصول من الکافي، ج 1، ص 144. [↑](#footnote-ref-216)
217. - الأصول من الکافي، ج 1، ص 69. [↑](#footnote-ref-217)
218. - من لا يحضره الفقيه، ج 1، صص 432-433. [↑](#footnote-ref-218)
219. - الاصول من الکافي، ج 1، ص 96. [↑](#footnote-ref-219)
220. - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص 510. [↑](#footnote-ref-220)
221. - الاصول من الکافي، ج 1، ص 25. [↑](#footnote-ref-221)
222. - الصافي في تفسير القرآن، ج 2، ص 17 ببعد. [↑](#footnote-ref-222)
223. - مصباح المتهجد، ص 205. [↑](#footnote-ref-223)
224. - بحار الأنوار، ج 35، ص 38. [↑](#footnote-ref-224)
225. - وسائل الشیعة، ج 1، ص 514 و همان کتاب، ج 1، ص 513. [↑](#footnote-ref-225)
226. - إقبال الأعمال، 193. [↑](#footnote-ref-226)
227. - مفاتيح الجنان، 49. [↑](#footnote-ref-227)
228. - عيون اخبار الرضا، ص 169. [↑](#footnote-ref-228)
229. - عيون اخبار الرضا، ص 82. [↑](#footnote-ref-229)